بدعت

(معیارها و پیامدها)

تهیه و تنظیم: جعفر البیاتی

مترجم: کاظم حاتمی طبری

بسم الله الرحمن الرحیم

بدعت معیارها و پیامدها

نویسنده:

جعفر بیاتی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بدعت معیارها و پیامدها

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیاتی، جعفر، ۱۳۳۲ –

عنوان قراردادی : البدعهٔ .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : بدعت(معیارها و پیامدها)/ تهیه و تنظیم جعفر البیاتی ؛ مترجم کاظم حاتمی‌طبری .

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر،۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۶۶ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۲۸-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۵۷] – ۱۶۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : بدعت و بدعت‌گذاران

شناسه افزوده : حاتمی طبری، کاظم، ۱۳۴۷ –، مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۲۵/۴/ب۹۳ب۴۰۴۱ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۶۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۲۹۹۲۹

ص:۱

اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

دیباچه

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا

یکی از مهم‌ترین خطراتی که همواره ادیان الهی را تهدید می‌کند، خطر افزودن بر دین یا حذف بخشی از آن برای رسیدن به هواهای نفسانی توسط پیروان بوده است. از این رو، رسول خاتم (ص) برای جلوگیری از چنین خطری، بدعت در دین را گمراهی و جایگاه بدعتگذار را جهنم دانسته است تا هر کس چیزی را بر دین نیفزاید یا از آن نکاهد و این اعلام خطر و بازدارندگی، عاملی برای محافظت از دین خدا در طول تاریخ اسلام گردد. اما با کمال تأسف، همین عامل بازدارنده، خود وسیله سوء استفاده برخی جریانات فکری متحجرانه شده است؛ به‌گونه‌ای که هر نوآوری مشروع و تحت ضوابط اجتهادی را

ص:۱۰

بدعت می‌دانند و مخالفان خود را سرکوب می‌کنند.

از این‌رو، شناخت معنا و مفهوم بدعت و معیارها و ضوابط آن، کاری است بایسته تحقیق که استاد جعفر البیاتی به کندوکاو در آن پرداخته و استاد کاظم حاتمی طبری با قلمی شیوا آن را به فارسی، ترجمه کرده است. ضمن تقدیر و تشکر از مؤلف و مترجم محترم، امید است این اثر گامی در جهت روشنگری مفاهیم اسلامی برای حقیقت‌جویان گردد.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه کلام و معارف

ص:۱۱

مقدمه

اشاره

سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است و پاکیزه‌ترین درود و برترین سلام بر خاتم پیامبران و خاندان پاکش.

گاه و بی‌گاه قضایایی در میان مسلمانان برانگیخته می‌شود که یا به آشوب می‌انجامد، یا به‌عنوان وسیله‌ای برای تجزیه و سرکوب یا بهانه‌ای برای تکفیر کردن و مباح شمردن خون‌ها به کار می‌رود.

این مسائل که سابقه‌ای دیرینه دارند و دامن‌زنندگان به آنها بدون هیچ تفکر و اندیشه‌ای از پیشینیان خود به ارث برده‌اند، در بیشتر موارد از اموری هستند که سبب آمیختگی و اشتباه حق و باطل می‌شوند. در نتیجه، دیدگاه اسلامی و انسانی، صفا و شفافیت خود را از دست می‌دهد و شعارِ (وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا) (۱)در همه حالت‌های آن، ملاک داوری قرار می‌گیرد و به آموزه (أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ

۱- «پدران خود را بر این [عمل] یافتیم» . اعراف: ۲۸ .

ص:۱۲

نـادِمِینَ)«مبـادا به گروهی از روی ناآگاهی آسـیب برسانیـد و از کرده خود پشـیمان شویـد» . حجرات:۶(۱)«و بـا آنان به روشـی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن» . نحل:۱۲۵(۲)«اگر راست می گوییـد، دلیل خود را [بر این موضوع] بیاورید» . بقره:۱۱۱(۳)«من جز آنچه را مصلحت می‌بینم به شما ارائه نمی‌دهم» . غافر:۲۹ .شنیده نمی‌شود. . . .

در این مرحله است که حکم، به حکم ستمگرانه بدل می‌شود که زبانِ اندیشه و برهان را نمی‌شناسد و بوی عدل و انصاف از آن به مشام نمی‌رسـد. فضای قرآن محمـدی که بازدارنده از اختلاف و درگیری است نیز به فضای جاهلیتی کینه‌توز تبدیل خواهد شد که گویـا خداونـد را بر آن هیـچ سـلطه و حـاکمیتی و سـخنش را در آن هیـچ جایگـاهی نیسـت. دردنـاک‌ترین مسـئله در ایـن نگرش کوته‌بینـانه، ایـن اسـت کـه اهـل ایـن دیـدگاه، برای تسلط بر احساسـاتِ تـوده و عـامه مردم و سـوق دادن آنـان به سـویی که خـود می‌خواهند، به نام اسـلام سـخن می گویند؛ عبای دین توحید بر سر می کشند و خود را با ادعای پیروی ظاهری از شریعت، خدمتگزار جامعه می‌خوانند.

یکی از این مسائل، مسئله‌ای است که شـریعت اسـلام آن را «بـدعت» نامیـده است. بدعت، یکی از مفاهیم اصـیل اسـلامی است که هـدف از تشـریع آن، محـافظت از دین خـدای تعـالی و آنچه [به‌عنـوان شـریعت آسـمانی] نـازل فرمـوده در برابر خطر دست بردن و افزودن چیزی بر آن است و نیز صیانت از رسالت خداوند متعال از اعتقادات و شرعیات در

۱- توجهی نمی‌شود. اینجاست که مسئله از روش صحیح (جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ)

۲- و نیز قاعده قرآنی (هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ)

۳- آشکارا خارج می‌شود و به سوی تاریکی‌ها پیش می‌تازد و در آن صدایی جز آوای شوم و فرعونی (ما أُرِیکُمْ إِلاَّ ما أری)

ص:۱۳

برابر افکار، اعتقادات و احکام وارداتی بیگانه‌ای است که در نهایت، به تحریف و تزویر و تخریب دین می‌انجامد. (لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ الْكِتابِ) .(۱)

ازاین‌رو، خداوند متعال معیاری قرار داده تا دین او را از ادیانی که ساخته و پرداخته مردم است و برخی به وهم و تزویر آن را به آنچه خداوند نازل فرموده، نسبت می‌دهند، بازشناسند. درنتیجه، زندگی اسلامی و ایمانی، پاک و مصفا شود و هوس و نیرنگ فریب‌کاران، هیچ جنبه‌ای از آن را تغییر ندهد، معانی و ارزش‌ها و تشریعاتِ دین همچنان هدایتگر و نورانی بماند و نور توحید از همه جای آن بدرخشد.

در تاریخ اسلام، به‌ویژه در سه قرن آغازینِ آن، وجود همین بدعت‌ها سبب شد اختلاف‌های بسیاری در دیدگاه‌ها پدید آید و گروه‌ها و فرقه‌هایی ایجاد گردد. هدف این گروه‌ها آن بود که از خطر پذیرش افترائات در دین در امان بمانند. همین امر به رویدادهای تلخی انجامید و سبب ریخته شدن خون‌های بسیاری شد. حکومت‌های حاکم در آن زمان نیز در شعله‌ور ساختن این درگیری‌ها نقش عمده‌ای داشتند؛ زیرا آنان با این کار می‌خواستند اعمال منحرفانه خود را از نقد منتقدان و اعتراض معترضان در امان بدارند.

آنچه به‌حق جای تأسف دارد، این است که این مسئله، امروز نیز بار دیگر تکرار شود و هر جریانی که زیر چتر یکی دیگر از جریان‌های شناخته شده مسلمانان قرار نگیرد، به بدعت و انحراف در دین متهم شود

۱- «که گمان کنید [چیزی را که می‌خوانند،] از کتاب خداست؛ درحالی‌که از کتاب خدا نیست» . آل عمران: ۷۸ .

ص:۱۴

و این اتهام نیز رفته‌رفته به حکم کفر و خروج از دین اسلام بینجامد که این جریان و امثال آن، برای امت اسلام چیزی جز ضرر بیشتر و خطرهای فراوان‌تر در بر نخواهد داشت.

خواننده عزیز! این تحقیق، پژوهشی در کمال تأمل در شناخت حقیقت و معیار بدعت است؛ همان چیزی که خود در اصل، عامل اطمینان و تطهیر بوده است، ولی بعدها برخی از آن سوء استفاده کردند و آن را ابزاری برای نابودی قرار دادند. این نوشتار طولانی، از چندین تحقیق تخصصی که از لحاظ تشریعی و تاریخی به بررسی این مسئله پرداخته بودند، بهره جسته است و در کنار آنها، مطالب و افکاری را که برای تکمیل بحث ضروری می‌داند، بر آن افزوده است.(۱)مهم‌ترینِ این تحقیقات که در این نوشتار از آنها استفاده شده است، عبارتند از: البدعهٔ تحقیقی واقع‌گرایانه در مفهوم بدعت و پیاده کردن آن در پرتو راه اهل‌بیت ع به قلم دکتر شیخ جعفر باقری، نشر معاونت فرهنگی مجمع اهل‌بیت ع ، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۵. ق / ۱۹۹۴م .البدعهٔ، مفهوم، تعاریف، آثار و موارد به قلم آیت‌الله جعفر سبحانی .البدعهٔ، مفهوم و تعریف، نشر مرکز الرسالهٔ، سلسلهٔ المعارف الإسلامیه، ش ۹، قم، چاپ اول، سال ۱۴۱۸. ق .

از خدای متعال می‌خواهیم ما را از کسانی قرار دهد که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند. از او می‌خواهیم که ما را از افتادن به دنبال آنچه او نمی‌پسندد و از آن خشنود نیست، در امان نگاه دارد؛ زیرا اوست که برای ما کافی است و نیکو حمایتگری است و سپاس، شایسته پروردگار جهانیان است.

۱- مهم‌ترینِ این تحقیقات که در این نوشتار از آنها استفاده شده است، عبارتند از: الف

ص:۱۵

فصل اول: پرتویی در ابتدای راه

اشاره

پیش از برداشتن هر گامی و ابراز هرگونه داوری و حکمی، بر هر مسلمان پرهیزگاری لازم است دو چیز را بداند: نخست اینکه هر سخن و کلامی که در برابر مردم بیان شود، مسئولیت خاص خود را دارد؛ دوم اینکه باید پیش از سخن گفتن تحقیق کرد و معنا و پیامدهای آن را در نظر گرفت.

بدعت از مفاهیمی است که لفظ آن به کار می‌رود، ولی بسیاری از افراد نمی‌توانند به‌خوبی موارد آن را در زندگی دینی تعیین کنند. بنابراین، در بیشتر موارد، به‌گزاف و از روی تعصب به‌کار می‌رود؛ زیرا مفهوم بدعت، یکی از تیرهایی است که به گمان برخی، در سرنگون کردن مخالفان مؤثر است؛ چون این سلاح، مخالفان را از دایره دین بیرون می‌رانند و آنان را به گمراهی و بدعاقبتی منسوب می‌کند.

لازم به یادآوری است که هیچ دینی به اندازه اسلام حنیف، بر تفکر و اندیشیدن پیش از انجام هر کار و دانستن پیش از اقدام، آشکارا تأکید نکرده است؛ به‌گونه‌ای که حتی نقشه راه را برای مسلمانان ترسیم کرده است؛ از جمله:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلی ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ) (حجرات: ۶)

ص:۱۶

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید؛ مبادا به گروهی از روی ناآگاهی آسیب برسانید و از کردۀ خود پشیمان شوید.

و همچنین:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (حجرات: ۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! [هرگز] گروهی از مردان شما گروه دیگری را مسخره نکنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنها از اینها بهتر باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ستمکارند.

و نیز:

(وَ أَطِیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِینَ) (انفال: ۴۶)

و از خدا و پیامبرش اطاعت نمایید و با یکدیگر نزاع مکنید که سُست می‌شوید و قدرت [و شوکت] شما از بین می‌رود! و صبر و استقامت کنید که خداوند با صابران است.

از دیگر اسباب درگیری، تهمت است که اسلام آن را حرام شمرده است. حضرت علی (ع) فرمود:

ضَعْ أَمْرَ أَخِیکَ عَلَی أَحْسَنِهِ حَتَّی یَأْتِیَکَ مَا یَغْلِبُکَ مِنْهُ وَ لَا تَظُنَّنَّ بِکَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِیکَ سُوءاً وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِی الْخَیْرِ مَحْمِلاً.(۱)

۱- کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۲، ص ۳۶۲.

ص:۱۷

کـار برادر مؤمنت را به بهترین وجه تفسیر کن تـا آنکه کـارش به جایی برسـد که نظر تو را از خوبی او برگردانـد و مادام که راهی برای حمل سخن برادر دینی‌ات به خیر داری، مبادا هرگز به سخنی که از دهانش بیرون می‌آید، گمان بد ببری.

ازاین‌رو، به یقین منصـفانه نخواهـد بود مؤمن یکتاپرستی که کتاب خـدا را تلاوت، از سـنت رسول خـدا (ص) پیروی و به تحقیقات فقها و فتاوای آنان که خود برگرفته از اصول روشن و مستند به ادله و براهین کافی است، مراجعه می‌کند، به بدعت متهم کنیم؛ زیرا چنین تهمتی آثار ناگواری در پی خواهد داشت. امام جعفر صادق (ع) دراین‌باره فرموده است:

إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاء.(۱)

چون مؤمنی برادر [مؤمن] خود را متهم کند، ایمان در قلب او همچون نمکی که در آب حل شود، نابود می گردد.

در جای دیگری نیز می‌فرماید:

«مَنِ اتَّهَمَ أَخَاهُ فِي دِينِهِ فَلا حُرْمَةَ بَيْنَهُمَا»(۲)؛ «هرکس برادر [دینی] خود را متهم کند، حرمت از میان آن دو برداشته می‌شود» .

حال چگونه از آنچه در ذهن و اعتقاد طرف مقابل می گـذرد و نیز از دیـدگاه‌ها و منظور وی از سـخنانش آگاه شویم تا یکـدیگر را درک کنیم و قصد و نیت وی را بشناسیم و دلیل و برهان وی را بدانیم؛ زیرا در این صورت، مجال بحث و خیرخواهی برای یکدیگر گسترده خواهد شد.

۱. پیامد بدعت

هیـچ مسـلمانی در این نکته شـک نـدارد که بـدعت از محرمـات بسیار بزرگ یا گناهان کبیره است و دلیل حرمت این عمل، قرآن کریم و سنت

۱- کافی، ج ۲، ص ۲۶۹.

۲- همان.

ص:۱۸

شریف رسول خدا (ص) است. ازاین‌رو، بدعت به خودی خود نوعی گمراهی است که به خشم و عذاب خدا می‌انجامد. بنابراین، بدعتگذاران کسانی هستند که بر خدای سبحان و پیامبر خدا (ص) دروغ می‌بندند؛ زیرا بدعت، نسبت‌دادن احکامی به دین است که خداوند بر [حقانیت] آنها برهانی نفرستاده است؛ چنان‌که خود فرموده است:

(وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (انعام: ۲۱)

و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟ بی‌تردید، ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

این، بدان سبب است که بدعتگذار، دروغگو، گمراه و گمراه‌کننده است؛ وی به جای سوق‌دادن مردم به راهی که خداوند متعال برای سعادت بشر برگزیده است، آنان را طبق هواهای نفسانی خود به راهی سوق می‌دهد که انتهای آن درگیری است.

(وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ) (انعام:۱۵۳)

و [بدانید] این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد، پیروی مکنید. اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است؛ باشد که به تقوا گرایید.

بدعتگذار، دانسته یا ندانسته و خواسته یا ناخواسته، در امر تشریع با خدا سر ناسازگاری و جنگ دارد و اموری را تشریع می‌کند که خداوند متعال در دین خود آنها را تشریع نکرده است؛ وی در زمینه‌های عقاید،

فقه، اخلاق و معاملات، اموری را در تشریع الهی کم یا زیاد می‌کند و بر خدای متعال افترا می‌زند؛ زیرا او آنچه را خود ساخته و پرداخته است، به حساب دین

ص:۱۹

می‌گذارد و در احکام رب‌العالمین دست می‌برد. درحالی‌که خداوند چنین کاری را از بندگان خود نمی‌پسندد؛ زیرا او برای مصالح بندگان و وضع قوانین برای سعادتمندی آنان داناترین و سزاوارترین است. پروردگار متعال قانون‌گذاری و تشریع را تنها در انحصار ذات مقدس خود قرار داده و در کتاب محکم خویش فرموده است:

(إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ أَمَرَ أَلا تَعْبُدُوا إِلاَّ إِیَّاهُ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ) (یوسف: ۴۰)

فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دینِ درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

در آیه دیگری نیز چنین بیان کرده است:

(قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللهَ بِدِینِکُمْ وَ اللهُ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ وَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ) (حجرات: ۱۶)

بگو آیا خدا را از دینِ خود خبر می‌دهید؟ و حال آنکه خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، می‌داند؛ و خدا به همه چیز داناست.

همچنین او، که جایگاهش گرامی باد، در جای دیگری از کتاب خود فرموده است:

(قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللهِ تَفْتَرُونَ * وَ ما ظَنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ یَوْمَ الْقِیامَةِ) (یونس: ۵۹ و ۶۰)

بگو به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده [است، چرا] بخشی از آن را حرام و [بخشی را] حلال گردانیده‌اید! بگو آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟ و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز رستاخیز چه گمان دارند!

ص:۲۰

در تفسیر این آیات چنین آمده است:

«دین حق، همان حکم خدای سبحان است و هیچ‌کس جز او حق حکم‌کردن ندارد و این حقیقت منطبق بر خلقت الهی است و ماورای آن هر حکمی باشد، باطل است و انسان را جز به راه بدبختی و هلاکت نمی‌کشاند و به چیزی جز عذاب جهنم رهنمون نخواهد شد» .

بنابراین، نتیجه می‌گیریم چون حکم خداوند سبحان واحد است، هر حکمی که در میان مردم رایج شود، از دو حال خارج نیست: یا حکم حقیقی خداوند است که با وحی یا رسالت به دست آمده یا حکم دروغینی است که به افترا به خدای سبحان نسبت داده شده است؛ افزون بر اینکه مشرکان چنین احکامی را که خود پدید آورده و در میان جوامع رایج کرده بودند، به خدا نسبت می‌دادند؛ خدای متعال در این آیه شریفه، به همین مطلب اشاره می‌کند: (وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها) ؛ «و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است» . (اعراف: ۲۸)

در تفسیر آیه (وَ ما ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيامَةِ)(۱)نیز آمده است:

«چون در آیه قبل این سؤال مطرح شده [است] که: (أٰذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ) ؛ «آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟» و پاسخِ این سؤال از موردِ خودِ سؤال مشخص است که کار آنها جز دروغ بستن بر خدا چیز دیگری نیست [و از طرفی] خدای سبحان عاقبت بسیار بدی را برای دروغ بستن بر خود که به حکم بداهت، از بزرگ‌ترین گناهان

۱- «و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز رستاخیز چه گمان دارند!» .

ص:۲۱

است، مقرر داشته [است] که اثر سوء آن، لامحاله به آنان خواهد رسید. بنابراین پس از این سؤال [به جای جواب] تهدید کرده [است]: «و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز رستاخیز چه گمان دارند!»(۱)

در جای دیگر می‌فرماید:

(وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ) (نحل:۱۱۶)

و برای آنچه زبان شما به دروغ می‌پردازد، مگویید این حلال است و آن حرام، تا بر خدا دروغ بندید؛ زیرا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند.

«عبدالرحیم قصیر» روایت کرده است:

«عبدالملك بن اعین» به املای امام صادق (ع) چنین نوشت:

إِذَا أَتَى العَبْدُ بِكَبِيرَةٍ مِنْ كَبائِرِ الْمَعَاصِى الَّتِى نَهَى اللهُ عَنْهَا كَانَ خَارِجاً مِنَ الإِيمانِ وَثَابِتاً عَلَيْهِ اسْمُ الإِسلام؛ فَإِنْ تَابَ وَاسْتَغْفَرَ عَادَ إِلَى الإِيمانِ وَلَمْ يُخرِجْهُ إِلَى الْكُفْرِ والْجُحُودِ وَالاسْتِحْلالِ؛ وَإِذَا قَالَ لِلْحَلالِ هَذَا حَرَامٌ ولِلْحَرَام هَذَا حَلالٌ ودَانَ بِذَلِكَ، فَعِنْدَنَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الإِيمَانِ والإِسْلامِ إِلَى الْكُفْر.(۲)

هنگامی که بنده‌ای مرتکب یکی از گناهان کبیره یا صغیره شود که خداوند از آنها نهی کرده است، از ایمان بیرون می‌رود. اما هنوز نام اسلام بر او ثابت است [و می‌توان او را مسلمان نامید]. در این حال اگر توبه کرد و طلب آمرزش نمود، به دایره ایمان بازمی‌گردد و گناهش او

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، ج ۱۰، ص ۸۶.

۲- تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج ۳، ص ۹۳.

ص:۲۲

را به ورطه کفر و انکار حق و مباح شدن [جان و مالش] نمی‌کشاند. اما وقتی که حلال خدا را حرام شمرد و حرامش را حلال دانست و به این امر اعتقاد قلبی پیدا کرد، پس نزد ما چنین کسی خارج از ایمان و اسلام و داخل در کفر است.

بدعتگذاران در هر زمانی، از عصر رسالت نبوی گرفته تاکنون، پیرو هواها و هوس‌های خود بوده‌اند؛ آنان که سنت را بدعت و بدعت را سنت می‌خوانند و دروغ می‌بندند، حرمت شریعت و رسالت را نگاه نمی‌دارند و عهد و پیمان هیچ مؤمنی را مراعات نمی‌کنند. آنان می‌خواهند احکام و سنت‌ها و نظریاتِ نشئت گرفته از طبیعت و مطابق با منافع شخصی خود را که بر پایه هوس‌ها و پندارهای گمراهانه و نادرست استوار گشته است، بر خدای تعالی و پیامبرش تحمیل کنند. در نتیجه، ابتدای کارِ این بدعتگذاران از رأی و پیشنهاد آغاز می‌شود، به‌گونه‌ای که ایده خود را بیان می‌کنند و به انتظار کسی می‌نشینند که آن را بپسندد و تأیید کند و چون فرصت مناسب دست داد، آن ایده را در دین داخل می‌کنند و به شریعت مقدس نسبت می‌دهند. سپس مردم را به سوی آن دعوت و بر طبق همان عقیده از مردم بازخواست می‌کنند و اگر قدرت بیابند، افراد را براساس آن مجازات می‌کنند و آزار می‌دهند!

آیات قرآن پیشاپیش از چنین چیزی هشدار داده و اهمیت آن را گوشزد کرده است؛ پروردگار سبحان مسلمانان مؤمن را تشویق کرده در همان حد و مرزی که خود برای بندگان خود ترسیم کرده است، پیش روند و پا از آن فراتر نگذارند. در قرآن کریم آمده است:

(وَ إِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی

ص:۲۳

إنْ أَتَّبِعُ إلاَّ ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْم عَظِیم* قُلْ لَوْ شاءَ اللّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ * فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ) (یونس: ۱۵ – ۱۷)

و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان‌که به دیدار ما امید ندارند، می‌گویند قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم؛ جز آنچه را که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم؛ اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. بگو اگر خدا می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم و [خدا] شما را بدان آگاه نمی‌گرداند. قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام؛ آیا فکر نمی‌کنید؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدای بندد یا آیات او را تکذیب کند؟ به‌راستی مجرمان رستگار نمی‌شوند.

نیز:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ) (حجرات: ۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا و پیامبرش [در هیچ کاری] پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست.

حال که سخن به اینجا رسید، بد نیست مقداری در این آیه شریفه تأمل کنیم. مفسران گفته‌اند که (بَیْنَ یَدَیِ) به معنای جلو و پیش روی هر چیز است و این، یک استعمال شایع مجازی یا استعاری است(۱)و اضافه‌شدن عبارت (بَیْنَ یَدَیِ) ، هم به کلمه الله و هم به کلمه رسول، با

۱- بَینَ یدَی در لفظ به معنای «میانِ دو دست» است که به تعبیری که در متن آمده، به صورت مجاز یا استعاره به معنای جلو استعمال شده است. مترجم .

ص:۲۴

هم و نه به رسولِ تنها، دلیل بر این است که این [چیزی که نباید در آن پیشی گرفت]، یک امر مشترک بین خدای تعالی و رسول اوست و این امر مشترک، چیزی نیست جز مقام [صدور] حکم [شرعی] که تنها به خدای تعالی و - با اجازه خدا - به رسول او اختصاص دارد؛ چنان‌که در موارد دیگر در یک آیه فرمود: (إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ) ؛ «فرمان جز برای خدا نیست» . (یوسف: ۴۰) و در آیه دیگری فرموده است: (وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ) ؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود» . (نساء: ۶۴)

شاهد بر این امر [که این مقام حکم است] نیز این است که ابتدای جمله نهی (لا تُقَدِّمُوا)(۱)با عبارت (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) (۲)آغاز شده و با عبارت (وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)(۳)به پایان رسیده است. در نتیجه، ظاهر آیه این است که مراد از آنچه نباید در آن از خدا و رسول‌خدا پیشی گرفت، مقامی است که مؤمنان پرهیزگار را به خدا و رسول خدا پیوند می‌دهد که آن، همان مقام حکم است که مؤمنان، احکام اعتقادی و عملی خود را از آن دریافت می‌کنند. با این بیان معلوم می‌شود مراد از سخن خدا که فرمود: «پیشی نگیرید» ، پیشی‌گرفتن در صدور هرگونه حکمی در برابر حکم خدا و رسول خداست؛ چه این پیشی‌گرفتن، معتقدشدن به رأیی باشد، پیش از اینکه حکم و سخنی از سوی خدا و رسول درباره آن دریافت شده باشد یا در انجام کاری باشد، پیش از آنکه از جانب خدا و رسول امری درباره آن صادر شده باشد. اما پایان آیه با

۱- «پیشی نگیرید» .

۲- «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» .

۳- «و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست» .

ص:۲۵

جمله: (وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (۱)، بیشتر با پیشی گرفتن در نظر و اعتقاد سازگار است تا فعل و عمل.(۲)

نظر به اینکه خداوند متعال برای هر انجام دادن یا ندادن کاری از سوی انسان حکمی قرار داده است و نه‌تنها خود عمل، که اراده انجام یا ترک آن نیز خالی از حکمی از احکام خدا نیست؛ به گونه‌ای که همه در حکم پیروی از خدا و رسول داخل می‌شود و این نهی از پیشی گرفتن از خدا و رسول، در واقع نهی از مبادرت و اقدام به گفتنِ سخن یا معتقدشدن به اعتقادی است که از خدا و رسول شنیده نشده است. همچنین نهی از انجام دادن یا ندادن کاری یا اراده و نیت انجام دادن یا ندادن آن، پیش از دریافت حکم از سوی خدا و رسول در آن زمینه است. بدین ترتیب، معنای این آیه تقریباً به این آیه شریفه که در توصیف فرشتگان است، نزدیک است:

(بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ * لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) . (انبیاء:۲۶ و ۲۷)

بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند که در سخن(۳)بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند.

۱- «و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست» .

۲- کلمات «سَمِيعٌ عَلِيم» در پایان آیه به معنای «شنوای دانا» است که با رأی و اعتقاد سازگار است و اگر آیه با «سَمِيعٌ بَصير» به معنای «شنوای بینا» تمام می‌شد، هم با عمل و کار سازگار بود، هم با رأی و اعتقاد؛ یعنی خدا هم سخن شما را می‌شنود و هم عمل شما را می‌بیند. مترجم

۳- ترجمه تحت‌اللفظی قول، همان سخن و گفتار است. اما قول در لغت عرب به معنای رأی و اعتقاد نیز آمده است. به علاوه، مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه فرموده است: «. . . قول در این آیه شریفه، کنایه از اراده خدای تعالی است؛ پس ملائکه نمی‌خواهند، مگر آنچه را که او می‌خواهد و نمی‌کنند، مگر آنچه را که او نمی‌خواهد و این، کمال بندگی را می‌رساند. . .» ؛ ر. ك: الميزان فی تفسير القرآن، ج ۱۴، ص ۲۵۷. مترجم .

ص:۲۶

چنین پیروی و اطاعت محضـی را که در آیه شـریفه (لا تُقَدِّمُوا) به آن فرمان داده شده است، می‌توان به عبارتی چنین تعریف کرد: واردشـدن در ولایت خـدای تعالی و ایسـتادن در جایگاه عبودیت و سـیر در این مسـیر، اراده و مشـیت بنده خدا را چنان‌که در مرتبه تکوین تابع محض اراده و مشـیت خـدای تعالی است، در مرتبه تشـریع نیز تابع خواست و اراده او می‌کند که خود [در رابطه با مرتبه تکوین] فرموده است: (وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللهُ إِنَّ اللهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً) ؛ «و تا خدا نخواهد، [شـما] نخواهید خواست؛ قطعاً خدا دانای حکیم است» . (انسان: ۳۰)

امـا جمله پایـانی آیه (وَ اتَّقُوا اللهَ) ، امر به رعـایت تقوا در مقام پیروی و عبودیت است و (إِنَّ اللهَ سَـمِیعٌ عَلِیمٌ) بیان علت نهی و دلیل رعایت تقوا در این کار است؛ به این بیان که تقوای الهی را در پیروی از این فرمان خـدا رعایت کنید و نه در سـخن و نه در فکر، بر خـدا و رسول او پیشـی نگیریـد؛ چرا که خـدا شـنواست و سـخن شـما را می‌شـنود و دانـاست و ظاهر و باطن و آشـکار و پنهانتان را می‌داند.(۱)

برای تأکید بر این نهی در عبارت‌های قرآنی، بیان این سه آیه شریفه کافی است:

(وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ) (مائده: ۴۴)

و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده [است]، داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند.

(وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (مائده: ۴۵)

و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده [است]، داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگرانند.

۱- ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، صص ۳۰۵ - ۳۰۷ .

ص:۲۷

(وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ) (مائده: ۴۷)

و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده [است]، حکم نکنند، آنان، خود، نافرمانند.

۲. بدعت در لغت

پیش از واردشدن در هر بحث، به‌ویژه بحثی که حساس یا اختلاف‌برانگیز باشد، به‌ناچار نیازمند شفافیت در معنا و مفهوم لغوی و اصطلاحی آن موضوع هستیم تا هرگونه اشتباه و شبهه‌ای از میان برود. ازاین‌رو، برای روشن‌شدن معنای بدعت، لازم است درباره کلمه بدعت توضیح مفیدی دهیم. «خلیل بن احمد فراهیدی» می‌گوید:

«بَدْع» به معنای احداث چیزی است که قبل از آن نبوده و هیچ سابقه وجود خارجی یا بیانی و حتی شناختی درباره آن نباشد. «بِدْع» به معنای چیزی است که در هر کاری اولین باشد؛ چنان‌که خدای تعالی فرموده [است]: (قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ) ؛ «بگو من اولین فرستاده از [میان] پیامبران نبودم» . (احقاف: ۹) اما بدعت اسم اموری نوظهور درباره دین و غیر دین است. اینها اموری است که از روی هوا و هوس بعد از رسول خدا ایجاد شد.(۱)

«راغب اصفهانی» گفته است:

ابداع به معنای ایجاد صنعت است، بدون اینکه در آن از کسی دنباله‌روی یا تقلید شده باشد. بدعت در مذهب به معنای واردکردن اعتقادی است که معتقدان و انجام‌دهندگانش آن را از راه سنت از صاحب شریعت و قوانین و اصول از پیش تعیین شده آن به دست نیاورده باشند.(۲)

۱- کتاب العین، خلیل فراهیدی، ج ۲، ص۵۴، ماده «بدع» .

۲- مفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۳۸، ماده «بدع» .

ص:۲۸

«فیروزآبادی» می‌نویسد: «بدعت نوآوری‌کردن در یک دینِ کامل یا اموری است که بعد از پیامبر از روی هوا و هوس ایجاد شده است» .(۱)

بر همین اساس، [در کتاب‌های لغت دیگر] گفته شده است: «

بَدَعْتُ الشَّیء ؛ یعنی آن چیز را ایجاد کردم(۲)،

اِبْتَدَعَ الشَّیْء ؛ یعنی آن را ایجاد و آغاز کرد(۳)و

اَبْدَعْتُ الشَّیء ؛ یعنی آن را بدون الگو ایجاد کردم» .(۴)

بنابراین معنای لغوی بدعت عبارت است: «هر چیزی که بدون هیچ سابقه و الگوی قبلی ساخته شود» . بدعت شامل امور دینی، امور عادی و امور دیگر می‌شود؛ مانند عادت‌های غذایی، لباس، ساخت و ساز، صنعت و مانند اینها.

بدعتی که در نصوص شرعی حرام شناخته شده، بدعتی است که در مسائل دینی و شرعی، از روی هوا و هوس و پس از درگذشت رسول‌خدا (ص) به وجود آمده باشد. البته پیداست نوآوری در عرصه‌های زندگی مادی، گرچه به لحاظ لغت از مصداق‌های بدعت شمرده می‌شود، ولی به لحاظ شرعی بدعت نیست. بلکه به دلیل حاکمیت اصل برائت(۵)، مادام که دلیلی بر حرمت آن وارد نشده باشد، حلال است.

۳. بدعت در اصطلاح

با مراجعه به سخنان دانشمندانی که در این امر تخصص دارند، می‌توان معنای اصطلاحی بدعت را دریافت؛ «ابن رجب حنبلی» گوید:

۱- قاموس المحیط، فیروزآبادی، ج ۳، ص ۶ ماده «بدع» .

۲- جمهرة العرب، ابن درید، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- لسان العرب، ابن منظور، ج ۸، ص ۶.

۴- صحاح، جوهری، ج ۳، ص۱۱۸۳.

۵- اصل برائت یکی از قواعد فقهیه است که طبق آن، هر کاری در اصل، حلال بوده و انجام دادنش جایز است. مگر اینکه دلیل محکمی در حرمت و عدم جواز آن از شرع وارد شود. بر این اساس، هر کاری که در جایز بودن یا نبودن آن شک کنیم، طبق اصل برائت جایز است. مترجم .

ص:۲۹

بدعت این است که چیزی را در دین احداث کرده و به وجود بیاورند که دلیلی از جانب شرع بر آن دلالت وجود نداشته باشد. اما نوآوری‌هایی که اصل یا اصولی در شریعت بر جایزبودن آنها دلالت داشته باشد، به لحاظ شرعی بدعت نیست. هرچند به لحاظ لغت بدعت محسوب شود.(۱)

«ابن حجر عسقلانی» معتقد است:

مُحْدَثات (کارهای نوآورانه) اموری است که ریشه در شریعت نداشته باشد و در عرفِ شرع بدعت نامیده می‌شود. اما اموری که اصلی در شرع بر آنها دلالت کند، شرعاً بدعت محسوب نمی‌شوند.(۲)

«ابن حجر هیثمی» در تعریف بدعت می‌نویسد: «بدعت چیزی است که بر خلاف فرمان شرع و ادله عام یا خاص آن، ایجاد شود» .(۳)

«سیدِ مرتضی» در تعریف بدعت نوشته است: «بدعت فزودن چیزی بر دین یا کاستن چیزی از آن است بدون اینکه این کار مستند به اصل دین باشد» .(۴)

«علامه مجلسی» در بیان معنای بدعت در اصطلاح شرعی آورده است:

بدعت در شرع به اموری اطلاق می‌گردد که بعد از رسول خدا (ص) ایجاد شده و هیچ نصّی در خصوص آن وجود نداشته، در هیچ‌کدام از عمومات (۵)نیز داخل نباشد؛ مثل ساخت مدارس و امثال آنها که

۱- جامع العلوم و الحِکَم، ابن رجب حنبلی، ص ۱۶۰.

۲- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۷، ص ۹.

۳- التبیین بشرح الأربعین، ابن حجر هیثمی، ص ۲۲۱.

۴- الرسائل، سید مرتضی، ج ۳، ص ۸۳.

۵- ادله شرعی دو گونه‌اند: ۱. نص خاص که روایتی از معصوم درباره موضوعی خاص وارد می‌شود؛ ۲. دلایل عام که چندین مورد در زیر چتر آنها داخل می‌شوند. مثل «کُلُّ مَا کَانَ فِیهِ حَلالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَکَ حَلالٌ حَتَّی تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَینِهِ فَتَدَعَه » ؛ «هر چیزی که احتمال حلال و حرام در آن باشد، بر تو حلال است تا وقتی که حرام را بعینه بشناسی و از آن اجتناب کنی» ؛ کافی، ج ۶، ص ۳۳۹؛ این نوع دلایل را عمومات می‌نامند. مترجم .

ص:۳۰

بدعت نیست؛ چون در عموماتی همچون پناه‌دادن و اسکان‌دادن و کمک‌کردن به مؤمنان داخل می‌شود یا نوشتن کتاب‌های علمی که به دانش‌های شرعی ارتباط دارند و همچون پوشیدن لباس‌هایی که پوشیدن آنها در زمان پیامبر اکرم (ص) مرسوم نبوده یا غذاهای جدید و. . . که همه داخل در عمومات حلیت است و نهی‌ای درباره آنها وارد نشده است. البته اگر کسی که این نوع کارها را - که به دلیل داخل‌بودن در عمومات حلال است - انجام می‌دهد، معتقد باشد که کارش به صورت خاص نزد شارع مطلوبیتی دارد، کار او بدعت است؛ چه در اصل، بدعت بوده باشد یا در خصوص این مورد.(۱)

«شیخ طریحی» در تعریف و سبب نام‌گذاری بدعت می‌نویسد:

بدعت نوآوری در دین است؛ کاری که ریشه در کتاب و سنت نداشته باشد و بدان سبب بدعت نام گرفته که پایه‌گذار این کار، آن را از جانب خود ابداع کرده است.(۲)

«سید محسن امین عاملی» نیز معنای بدعت را این‌گونه شرح می‌دهد:

بدعت، داخل‌کردن چیزی در دین است که در دین نبوده باشد؛ مانند مباح‌دانستن یک کار حرام؛ حرام‌دانستن یک کار مباح؛ واجب‌دانستن کاری که واجب نیست یا مستحب‌دانستن کاری که مستحب نیست و امثال اینها؛ چه این بدعت در سه قرن اولیه اسلام بنا نهاده شده باشد یا بعد از آن و اختصاص‌دادن بدعت به مواردی که بعد از سه قرن اول ایجاد شده، دلیلی ندارد.(۳)

با توجه به نکته‌های بیان شده، می‌توان گفت بدعت عبارت است از: دخل و تصرف‌در دین، چه در حیطه اعتقاد و چه در مقام تشریع؛ به این

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۴، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲- مجمع البحرین، فخرالدین بن محمد طریحی، ج ۱، ص ۱۶۳، ماده «بدع» .

۳- کشف الإرتیاب، سید محسن امین عاملی، ص ۱۴۳.

ص:۳۱

صورت که اموری را در دین داخل کنند که به داخل‌بودن آن در دین یقین حاصل نشده باشد؛ چه رسد به چیزهایی که می‌دانیم جزء دین نیستند. این دخل و تصرف بدون دلیل گاه به صورت افزودن چیزی در دین و گاه به صورت کاستن چیزی از آن و سپس نسبت‌دادن آن به خودِ دین است.

بر این اساس با تعریف معینی از بدعت می‌توان مفهوم و ابعاد آن را به صورت آشکار و دقیق معین کرد و به یک قاعده کلی دست یافت تا افراد در هنگام شک در مصادیق، به آن رجوع کنند. بدین ترتیب، مسئله از اصول آغاز می‌شود و به فروع می‌انجامد(۱)؛ سپس به مرحله پیاده‌کردن در مقام عمل می‌رسد. از این‌رو، وظیفه فقیه این است که قواعد فرعیه را از اصول استنباط کند تا در حد امکان وسیله‌ای برای پیاده‌کردن بر مصادیق واقعی و موجب قوت‌گرفتن ظن به حکم شرعی باشد. حضرت امام صادق (ع) فرمود: « إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلْقِيَ إِلَيْكُمُ الْأُصُولَ وَ عَلَيْكُمْ أَنْ تُفَرِّعُوا »(۲)؛ «وظیفه ما تنها این است که اصول را برای شما بیان کنیم و وظیفه شما این است که فروع را از آنها استنباط کنید» .

امام رضا (ع) نیز می‌فرماید:

«عَلَيْنَا إِلْقَاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْكُمُ التَّفَرُّعِ» (۳)؛ «بیان اصول بر ما و استنباط فروع بر شماست» .

۴- بدعت در قرآن و حدیث

اشاره

در این بخش کوشیده‌ایم معنا و آثار بدعت را از دیدگاه آیات و روایات بیان کنیم.

۱- منظور از اصول، قواعد کلی و منظور از فروع، مصادیق جزئی است؛ فتاوای شرعی همه فروعی هستند که از اصول یا همان قواعد کلی فقهی گرفته می‌شوند. مترجم

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۵؛ به نقل از: مستطرفات سرائر، ابی نصر بزنطی.

۳- همان؛ به نقل از مستطرفات سرائر.

ص:۳۲

الف) بدعت از دیدگاه قرآن کریم

یک - (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ) ؛ «اینان (مسیحیان) دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند» . (توبه: ۳۱)

از آنچه طبری و دیگران [در تفسیر این آیه] آورده‌اند، برمی‌آید که آنان در مسئله تشریع مشرک بودند. از ضحاک نیز روایت شده است که آنان، احبار و راهبان را که همان قُرّاء(۱)و دانشمندانشان بودند، به جای خدا به الوهیت گرفتند؛ یعنی به پیروی از فرمان آنان مرتکب نافرمانی و معصیت خداوند می‌شدند و در نتیجه، حلال خدا را به حکم احبار و راهبانِ خود حرام و حرام خدا را به حکم آنان حلال می‌شمردند.(۲)

«ثعلبی» با سلسله سندِ خود از «عدی بن حاتم طایی» روایت کرده است که روزی نزد پیامبر اکرم (ص) رفت و آن حضرت این آیه از سوره توبه را قرائت می‌فرمود: (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ) هنگامی که قرائت ایشان به پایان رسید، عدی عرض کرد: «ما آنان (احبار و رُهبان) را نمی‌پرستیم» .(۳)فرمود: «

أَ لَيْسَ يُحَرِّمُونَ مَا أَحَلَّ اللهُ فَتُحَرِّمُونَهُ وَ يُحِلُّونَ مَا حَرَّمَ اللهُ فَتَسْتَحِلُّونَهُ » ؛ «آیا آنان حلال خدا را حرام نکرده و شما در این امر از آنان پیروی نمی‌کنید؟» عرض کرد: «آری» . فرمود: «همین عبادت است»(۴)

«ابوبصیر» نقل می‌کند:

از حضرت امام صادق (ع) درباره سخن خدای متعال که می‌فرماید:

۱- قُرّاء جمع قاری است؛ یعنی خوانندگان و منظور از قرّاء کسانی هستند که در خواندن و تفسیر کتاب آسمانی دین خود تبحر داشته باشند. مترجم

۲- ر. ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، ج ۱۰، ص ۸۰.

۳- عدی در آن وقت مسیحی بود. مترجم

۴- مجمع البیان فی تفسیرالقرآن، طبرسی، در تفسیر آیه شریفه.

ص:۳۳

(اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ) پرسیدم، فرمود:

أَمَا وَ اللهِ مَا دَعَوْهُمْ إِلَی عِبَادَهِٔ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ دَعَوْهُمْ مَا أَجَابُوهُمْ وَ لَکِنْ أَحَلُّوا لَهُمْ حَرَاماً وَ حَرَّمُوا عَلَیْهِمْ حَلالاً فَعَبَدُوهُمْ مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُون.(۱)

به خدا سوگند! آنان مردم را به عبادت و پرستش خود فرانخواندند که در این صورت مردم دعوت آنان را اجابت نمی‌کردند؛ بلکه حلال‌ها را برای آنان حرام و حرام‌ها را حلال کردند و مردم با پیروی از ایشان، ندانسته آنها را عبادت کردند.

از «جابربن یزید جعفی» نیز نقل است:

از حضرت امام صادق (ع) درباره سخن پروردگار سبحان که می‌فرماید: (اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللهِ) پرسیدم، فرمود:

أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ یَتَّخِذُوهُمْ آلِهَهً، الَّا أَنَّهُمْ أَحَلُّوا حَلالاً فَأَخَذُوا بِهِ وَ حَرَّمُوا حَرَاماً فَأَخَذُوا بِهِ فَکَانُوا أَرْبَابَهُمْ مِنْ دُونِ الله.(۲)

بدانید که آنان، آنها را به خدایی نگرفتند، اما اَحبار و رُهبان چیزی را بر آنان حلال کرده و آنان پذیرفتند؛ سپس چیزی را بر آنان حرام نموده و آنان پذیرفتند و به این ترتیب، آنان به جای خدا ارباب و صاحب اختیار آن مردم شدند.

دو - (قُلْ ما کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْرِی ما یُفْعَلُ بِی وَ لا بِکُمْ) ؛ «بگو من اولین فرستاده از [میان] پیامبران نبودم و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد» . (احقاف: ۹)

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۰۹.

ص:۳۴

در تفسیر این آیه دو دیدگاه وجود دارد:

اول – پیامبر خدا، محمد (ص) نخستین پیامبری نیست که خداوند رسالت خود را به وسیله او به قومش ابلاغ کرده باشد؛

دوم – مراد از این آیه این است که سخنان و کارهای این پیامبر در میان کارها و سخنان پیامبران پیشین، بی‌سابقه نیست.

مرحوم علامه طباطبایی نظریه دوم را ترجیح می‌دهد و می‌نویسد:

معنای اول با سیاق آیات جور نیست. . . دومین نظریه مناسب‌تر است. بنابراین، معنای آیه این است که بگو من در صورت و سیرت و قول و فعل، با پیامبران پیشین مخالفتی ندارم. . . ، بلکه من نیز بشری مانند آنان هستم و آثار بشریت چنان‌که در آنان بود، در من نیز هست و راه و رسم آنان در زندگی، راه و رسم من نیز هست.(۱)

سه – (قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً قُلْ آللهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ) ؛ «بگو به من خبر دهید آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده [است، چرا] بخشی از آن را حرام و [بخشی را] حلال گردانیده‌اید. بگو آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا دروغ می‌بندید؟ !» (یونس: ۵۹)

آیه ۱۰۳ سوره مائده نیز عمل مشرکان را توصیف می‌کند که با کاستن یا افزودن، دست به تحریف زدند و برخی چیزهایی را که خداوند به‌عنوان روزی برایشان قرار داده بود، بر خود حرام می‌کردند و برخی دیگر را حلال. . . آنان بَحیره(۲)، سائبه(۳)، وصیله(۴)و

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۹.

۲- بحیره به حیوانی می‌گفتند که پنج بار زاییده و پنجمین آنها ماده و به روایتی نر بود.

۳- سائبه شتری بوده که دوازده و به روایتی ده بچه می‌آورد.

۴- وصیله به گوسفندی می‌گفتند که هفت بار بچه می‌آورد و به روایتی به گوسفندی می‌گفتند: که دوقلو می‌زایید.

ص:۳۵

حام(۱)را بدون فرمان خدا حرام می‌دانستند. (۲)

چهار - (وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ) ؛ «و برای آنچه زبان شما به دروغ می‌پردازد، مگویید این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید؛ زیرا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند» . (نحل: ۱۱۶)

این آیه شریفه نیز بر حرمت تحریف و افترا و دروغ‌بستن به خدای سبحان دلالت دارد.

پنج - (قُلْ ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى إِلَيَّ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ) ؛ «بگو مرا نرسد که آن (قرآن) را از پیش خود عوض کنم؛ جز آنچه را به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم؛ اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» . (یونس: ۱۵)

این آیه، در واقع پاسخ خداوند به پیشنهاد مشرکان است که گفتند: (. . . ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ. . .)(۳)؛ یعنی بگو من چنین اختیاری ندارم و البته چنین حقی هم ندارم که آیات بینات را از پیش خود تغییر دهم؛

۱- حام به حیوان نری می‌گفتند که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده می‌شد. هنگامی که ده بار از آن برای تلقیح استفاده می‌کردند و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می‌آمد، می‌گفتند: این حیوان پشت خود را حمایت کرده است؛ یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد؛ ر. ك: تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۰۳. مترجم

۲- در این آیه، به چهار بدعت نابجا اشاره شده است که در میان عرب جاهلی معمول بود؛ به‌گونه‌ای که آنها بر پاره‌ای از حیوانات نام‌هایی می‌گذاردند و خوردن گوشت آنها را ممنوع می‌کردند یا حتی خوردن شیر و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را مجاز نمی‌شمردند.

۳- «قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن» . یونس: ۱۵ .

ص:۳۶

زیرا اینها سخن من نیست. بلکه وحی الهی است که پروردگارم مرا فرمان داده است تا از آن پیروی کنم و از غیر آن پیروی نکنم و من نیز بدون شک از فرمان پروردگارم سرپیچی نخواهم کرد؛ چرا که در صورت سرپیچی از فرمان او، از عذاب روز بزرگ که روز دیدار اوست، می‌ترسم.

این آیه مبارکه همچنین به صورت آشکار دلالت دارد بر قدسی‌بودن فرمان الهی که از طریق وحی وارد می‌شود و اینکه تحریفِ این نص شریف یا تبدیل آن، کار بسیار خطرناکی است که انجام‌دهنده آن را در معرض نابودی و زیان‌کاری آشکار قرار می‌دهد.

شش - (وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ) ؛ «و کیست ستمکارتر از آن‌کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟ بی‌تردید، ستمکاران رستگار نمی‌شوند» . (انعام:۲۱)

دروغ از گناهان مهلکی است که خداوند متعال انجام‌دهندگان آن را به آتش تهدید کرده است. این عمل زشت کلید هر شری است و بدعت، بدترین نوع دروغ است؛ زیرا بدعت، دروغ‌بستن به خدا و پیامبر خدا (ص) ، و تحریف قوانین دین حنیفی است که خداوند به پیروی از آن فرمان داده و رسول خود را برای ابلاغ آن مبعوث کرده است تا به خاطر آن جهاد کند؛ به‌گونه‌ای که خون‌های بسیاری در راه پاسداری و محافظت از آن در برابر خطر تحریف و سیاه‌نمایی به زمین ریخته است.

بدعتگذار از یک‌سو با دروغ‌بستن و افترازدن بر خداوند و نسبت‌دادنِ اموری که درباره آنها حکم و برهانی نازل نشده است، خود را در برابر جبار زمین و آسمان قرار می‌دهد و از دیگر سوی، در راه پیروی از هوا و هوس خویش، در دین خدا دخل و تصرف می‌کند؛ اموری را که در دین نیست، بر

ص:۳۷

آن می‌افزاید؛ مسائلی را که در دین است، از آن حذف می‌کند؛ به‌گونه‌ای که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کند و سخنانی بر زبان می‌راند که مورد رضای خدا نیست. از همین رهگذر است که آیه مورد بحث ما با استفهام توبیخی و لحن شدید، درباره چنین افرادی نازل شده است: «و کیست ستمکارتر از آن‌کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده باشد؟»

در آیه دیگری نیز با بیانی به‌شدت تهدیدآمیز آمده است: (وَ ما ظَنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ یَوْمَ الْقِیامَهِْ) ؛ «و آنان که بر خدا دروغ می‌بندند، درباره روز رستاخیز چه گمان کرده‌اند؟» (یونس: ۶۰)

بخش پایانی آیه مورد بحث که با عبارت قاطع: (إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ) «در حقیقت ستمکاران رستگار نمی‌شوند» پایان می‌پذیرد؛ در حقیقت هشداری بسیار جدی از عذاب ابدی است.

این حقیقت را در این آیه نیز می‌توان به روشنی مشاهده کرد: (إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللهِ الْکَذِبَ لا یُفْلِحُونَ) ؛ «در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌شوند» . (نحل: ۱۱۶)

آنچه در اینجا قابل توجه است، این است که این آیات در برخی موارد به صورت مستقیم از بدعت سخن به میان آورده و در بعضی موارد به صورت غیرمستقیم از راه اشاره به مفهوم کلی ایجاد تغییر در دین و افزودن بر آن یا کاستن از آن، درباره بدعت سخن گفته است.

ب) معنا و آثار بدعت از دیدگاه روایات

پیامبر اکرم (ص) فرمود:

إِیَّاکَ أَنْ تَسُنَّ سُنَّهً بِدْعَهً فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَنَّ سُنَّهً سَیِّئَهً لَحِقَهُ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا.(۱)

۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۴؛ به نقل از مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، ص۴۵۴.

ص:۳۸

بپرهیز از اینکه سنت بدی را که بدعت است، رواج دهی که هرگاه بنده خدا سنت بدی را رواج داد، گناه این کار و گناه همه کسانی که به آن بدعت عمل کنند، بر گردن او خواهد بود.

آن حضرت در خطبه‌ای می‌فرماید:

أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی الله. . . و إِیَّاکُمْ وَ مُحْدَثَاتِ الأُمُورِ؛ فَإِنَّ کُلَّ مُحْدَثَهٍ بِدْعَهٌ، وَ کُلَّ بِدْعَهٍ ضَلالَهٌ.(۱)

شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می‌کنم. . . از امور نوآمده بپرهیزید که هر نوآمدی بدعت است و هر بدعتی، گمراهی.

از حضرت پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:

مَنْ سَنَّ فِی الإِسْلام سُنَّهً حَسَنَهً فَعُمِلَ بِهَا بَعدَهُ، کُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَ لایُنْقَصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْءٌ وَ مَنْ سَنَّ فِی الإِسْلامِ سُنَّهً سَیئَهً فَعُمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، کُتِبَ عَلَیهِ مِثْلُ وِزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَلایُنْقَصُ مِنْ أوْزارِهِمْ شَیْءٌ. (۲)

هرکس در اسلام سنت نیکویی رواج دهد، برای او به میزان پاداشِ هرکس به آن سنت پسندیده عمل کند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود و هرکس در اسلام سنت ناروایی رواج دهد، برای او به میزان گناهِ هرکس به آن سنت ناپسند عمل کند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از گناه آنها چیزی کاسته شود.

همچنین نقل شده است که ایشان فرمود:

«أَبَی اللهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَهِ بِالتَّوْبَهِ» ؛ «خداوند توبه بدعتگذار را نمی‌پذیرد» . به آن حضرت گفته شد: «دلیل

۱- مسند احمد، ج ۴، صص ۱۲۶ و ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج۲، ص۲۶۳؛ به نقل از شیخ مفید، در بعضی نسخه‌ها در پایان این روایت اضافه شده: «و کل ضلالهٔ فی النار» ؛ «و هر گمراهی‌ای در آتش است» .

۲- صحیح مسلم، ج۵، ص۲۰۶.

ص:۳۹

این امر چیست؟» فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ أُشْرِبَ قَلْبُهُ حُبَّهَا»(۱)؛ «زیرا محبت کاری که کرده و بدعتی که نهاده، با قلب او عجین شده است» .

رسول گرامی اسلام (ص) درباره تکلیف [عالمان دین در برابر بدعت‌ها] می‌فرماید:

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِی أُمَّتِی فَلْیُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ الله.(۲)

چون بدعت‌ها در میان امت من آشکار شد باید که دانشمند، دانش خویش را آشکار کند و کسی که چنین نکند، لعنت خدا بر او خواهد بود.

در حدیثی از یونس بن عبدالرحمان نقل است که گفت:

بر ما از پیشوایان صادق (ع) روایت شده است که فرمودند:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَی الْعَالِمِ أَنْ یُظْهِرَ عِلْمَهُ، فَإِنْ لَمْ یَفْعَلْ سُلِبَ نُورَ الإِیمَان» (۳)؛ «آن هنگام که بدعت‌ها آشکار شود، بر دانشمند است که دانش خود را آشکار کند که اگر چنین نکند، نور ایمان از او سلب خواهد شد» .

حضرت امیرمؤمنان، علی (ع) فرمود:

«مَا هَدَمَ الدِّینَ مِثْلُ الْبِدَعِ» (۴)؛ «چیزی مانند بدعت دین را ویران نکرده است» .

آن حضرت در خطبه‌ای می‌فرماید:

أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْکَامٌ تُبْتَدَعُ یُخَالَفُ فِیهَا کِتَابُ الله.(۵)

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۴.

۲- همان.

۳- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ علل الشرایع، ص ۲۳۶، که در این نقل آمده است: «سُلِبَ مِنْهُ نُورَ الإِیمَان» .

۴- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۹۲؛ به نقل از: کنز الفوائد، کراجکی، ص ۱۶۳.

۵- کافی، ج ۱، ص ۵۵ .

ص:۴۰

ای مردم! ابتـدای پیـدایش فتنه‌هـا پیروی از هواهای نفسانی و احکامی است که به بـدعت رایـج گشـته و بـدین وسـیله با کتاب خـدا مخالفت می‌شود.

در جایی دیگر نیز از آن حضرت نقل شده است:

وَ أَمَّا أَهْلُ السُّنَّةِ فَالْمُتَمَسِّكُونَ بِمَا سَنَّهُ اللهُ لَهُمْ وَ رَسُولُهُ، وَ إِنْ قَلُّوا. وَ أَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ، فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللهِ تَعَالَى وَ كِتَابِهِ وَ رَسُولِهِ، وَ الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَ أَهْوَائِهِمْ، وَ إِنْ كَثُرُوا. (۱)

و اما اهل سـنت کسانی هستند که به آنچه خدا و رسول او برایشان سنت قرار داده‌اند، چنگ می‌زنند؛ اگرچه این افراد اندک باشند. و اهل بدعت آنانند که با فرمان خدای تعالی و کتاب و پیامبرش مخالفت ورزیده و به رأی خود و بر طبق هواهای نفسانی خود عمل می‌کنند؛ گرچه این افراد بسیار زیاد باشند.

روزی از مولای متقیان، علی (ع) درباره بدعت و سنت پرسیدند، ایشان فرمود:

«أَمَّا السُّنَّةُ فَسُنَّةُ رَسُولِ اللهِ (ص) وَ أَمَّا الْبِدْعَةُ فَمَا خَالَفَهَا»(۲)؛ «اما سـنت که سـنت رسول خدا (ص) است و بدعت نیز هر چیزی است که مخالف با آن باشد» .

آن حضرت که سلام خدا بر او باد در بیانی مهم می‌فرماید:

وَ أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِراً. . . مَنْ زَعَمَ أَنَّ شَيْئاً نَهَى اللهُ عَنْهُ أَنَّ اللهَ أَمَرَ بِهِ، وَ نَصَبَهُ دِيناً يَتَوَلَّى عَلَيْهِ، وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْبُدُ الَّذِى أَمَرَهُ بِهِ، وَ إِنَّمَا يَعْبُدُ الشَّيْطَانَ.(۳)

ساده‌ترین چیزی که بنـده خـدا را به مرز کفر می‌کشاند این است که چیزی را که خداوند مورد نهی قرار داده [است]، مورد امر خدا بداند و این را به‌عنوان یک اعتقاد دینی قرار داده و کسانی را بر اساس آن مورد

۱- کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۶، ص ۱۸۴.

۲- تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۱۱.

۳- کافی، ج ۲، ص ۴۱۵.

ص:۴۱

تولاـقرار دهد و خیال کند در حال عبادت کسی است که او را به آن کار امر کرده (یعنی خدا) درحالی‌که او در تمام آن مدت مشغول عبادت شیطان بوده است.

حضرت امام ابوجعفر محمد باقر (ع) نیز فرموده است:

أَدْنَی الشِّرْکِ أَنْ یَبْتَدِعَ الرَّجُلُ رَأْیاً فَیُحِبَّ عَلَیْهِ وَ یُبْغِضَ.(۱)

پایین‌ترین حد شرک این است که مردی نظری را از خود ابداع نموده و چنان به رأی خود عشق بورزد که آن را ملاک دوستی و دشمنی با دیگران قرار دهد.

۵-برداشت‌ها

از آنچه بیان شد می‌توان نتیجه گرفت:

الف) بدعت سه شرط اساسی دارد:

یک- اینکه به افزودن یا کاستن چیزی از دین، در آن دخل و تصرف شود؛

دو- اینکه هیچ ریشه‌ای در دین نداشته باشد؛

سه - اینکه در جامعه به‌عنوان یک امر شرعی تبلیغ و ترویج شده، شایع شود.

ب) بدعت کارهای نوآورانه و خطرناک است و نوعی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است.

ج) بدعت از یک‌سو امری ناپسند است و از سویی دیگر، انجام‌دهنده آن مورد تنفر است. ازاین‌رو، هشدارهای بسیاری از سوی قرآن و سنت بر پرهیز از بدعت و اهل بدعت و احتیاط از افتادن در لغزش‌گاه‌های آن و سخنان گمراه‌کننده اهل آن، صادر شده است.

د) بدعت، آثار ویرانگر و بدی در دین و در مسلمانان دارد. ازاین‌رو، بر

۱- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، ص ۵۷۸.

ص:۴۲

دانشمندان بیدار واجب است به ادای تکلیفی که از سوی شرع مقدس بر عهده آنها نهاده شده است، قیام کنند و دانش خود را آشکار سازند که در غیر این‌صورت، به لعنت مبتلا خواهند شد؛ زیرا سکوت دانشمندان این توهم را برای عوام به وجود می‌آورد که آنها به این بدعت راضی هستند یا اصلاً این عمل بدعت نبوده است و ریشه در دین دارد و مجاهدانی را که با این‌گونه امور مبارزه می‌کنند، از این مبارزه باز می‌دارند و مردم را رها می‌کند تا در بدعت‌ها فرو روند. در نتیجه، رفته‌رفته کار به جایی می‌رسد که بدعت از سنت بازشناخته نشود و بلکه سنت به حساب آید.

به نقل از متقی هندی، رسول خدا (ص) فرمود:

لا یَذْهَبُ مِنَ السُّنَةِ شَیْ‌ءٌ حَتّی یَظْهَرَ مِنَ الْبِدعَةِ مِثْلُهُ، حَتّی تَذْهَبَ السُّنَّةُ وَ تَظْهَرَ الْبِدْعَةُ. . . فَمَنْ أحْیَا مَیّتاً مِنْ سُنَّتِی قَدْ اُمِیتَتْ کَانَ لَهُ أجْرُهَا وَ أجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَیْرِ أنْ یُنْقَصَ مِنْ اُجُورِهِمْ شَیْئاً؛ وَ مَنْ أبْدَعَ بِدْعَةً کَانَ عَلَیْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا لایُنْقَصُ مِنْ أوْزَارِهِمْ شَیْئاً.(۱)

سنتی از بین نمی‌رود، مگر اینکه بدعتی به جای آن سر برمی‌آورد تا جایی که دیگر سنتی نماند و بدعت [همه‌جا] آشکار شود. . . پس کسی که یک سنت فراموش شده مرا زنده کند، اجر این کار به همراه پاداش هرکس که به آن سنت عمل کند، از آن او خواهد بود؛ بدون اینکه چیزی از پاداش آنها کم شود. و هرکس بدعتی را باب کند، گناه این کار به همراه گناه تمام کسانی که به آن بدعت عمل کنند، بر گردن اوست؛ بدون اینکه چیزی از گناه آنان کم شود.

پیامبر اکرم (ص) همچنین می‌فرماید:

۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۲.

ص:۴۳

یَأْتِی عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ وُجُوهُهُمْ وُجُوهُ الآدَمِیِّینَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّیَاطِینِ. . . السُّنَّهُ فِیهِمْ بِدْعَهٌ وَ الْبِدْعَهُ فِیهِمْ سُنَّهٌ. (۱)

زمانی بر مردم خواهد آمد که چهره‌هایشان چهره آدمیان است. اما دل‌هایشان دل‌های شیاطین. . . . سنت در میان آنان بدعت و بدعت در میان آنها سنت شمرده می‌شود.

۶-عوامل انتشار بدعت

اشاره

بدعت، یک عمل اختیاری است که به وسیله بدعتگذار انجام می‌شود و مانند کارهای اختیاری دیگر انسان دارای عوامل بسیاری است که به‌تدریج به راهی غیر از راه خدای متعال کشیده می‌شود. این نکته در حدیثی که ابن مسعود از حضرت رسول اکرم (ص) نقل کرده، به خوبی بیان شده است:

خَطَّ رَسُولُ اللهِ خَطّاً بِیدِهِ ثُمَّ قَالَ: هَذَا سَبِیلُ اللهِ مُسْتَقِیماً. ثُمَّ خَطَّ خُطُوطاً عَنْ یمِینِ ذَلِکَ وَ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ هَذِهِ السُّبُلُ لَیسَ مِنْ سَبِیلٍ إلاّ وَ عَلَیهِ شَیطَانٌ یدْعُوا إلَیهِ. ثُمَّ قَرَأَ: وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ.(۲)

رسول خدا با دست خود خطی رسم کرد و فرمود: «این راه مستقیم خداست» . سپس چند خط از راست و چپ آن خط رسم کرد و فرمود: «هیچ‌یک از این راه‌ها نیست، مگر اینکه بر سر آن شیطانی است که مردم را به سوی آن می‌خواند» . آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: «و [بدانید] این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد، پیروی مکنید» .

۱- جامع الاخبار، محمدبن محمد سبزواری، ص۳۵۵.

۲- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، جلال‌الدین سیوطی، ج ۳، ص ۵۶، تفسیر آیه ۱۵۳ سوره انعام .

ص:۴۴

شایان توجه است که این عوامل، در طول تاریخ زندگی امت‌ها نیز تجدید می‌شوند؛ حتی در این امت. دلیل این ادعا، سخن رسول خدا (ص) است که فرمود:

كُلُّ مَا كَانَ فِی الْأُمَمِ السَّالِفَةِ فَإِنَّهُ يَكُونُ فِی هَذِهِ الْأُمَّةِ مِثْلُهُ، حَذْوَ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَ الْقُذَّةِ بِالْقُذَّةِ. (۱)و (۲)

هرچه در امت‌های گذشته بوده [است]، در این امت نیز مانند آن به وقوع خواهد پیوست؛ چنان‌که نعل از پسِ نعل و تیر از پسِ تیر می‌آید.

رسول خدا (ص) رسالت خود را به کامل‌ترین شکل به انجام رساند و سنت آن حضرت چنان در برابر دیدگان مسلمانان بود که جایی برای اجتهادات شخصی و نظریه‌های هوس‌آلود باقی نگذاشته است که بعد به اختلاف بیانجامد. پس به چه دلیل پس از درگذشت آن حضرت این‌همه بدعت پیدا شد؟ ! پاسخ این پرسش را می‌توان در این نکته‌ها دانست:

الف) گمان رسیدن به مقام بالای عبادت خدای تعالی

برخی افراد در عبادت خدا از حد معقول فراتر می‌روند و بر خلاف تعالیم شریعت، دست به اجتهاد می‌زنند و می‌پندارند در اثر تعبد فراوان به مقامی رسیده‌اند که می‌توانند به دلخواه خود، چیزی را بر دین خدا بیفزایند یا از آن بکاهند. درحالی‌که نمی‌دانند این، بدعتی در دین است و آنان از حالت تسلیم در برابر امر و نهی خداوند متعال بیرون رفته‌اند. به چند نمونه از این دست که در روایات آمده است، توجه کنید:

۱- کمال الدین و تمام النعمهٔ، شیخ صدوق، ص ۵۷۶، در بیان کسانی که عمر طولانی داشته‌اند و بخش پایانی روایت، مَثَلی است که درباره دو چیز که از هر جهت مساوی هستند و هیچ تفاوتی با هم ندارند، به کار برده می‌شود و قُذّه به معنای پرِ پرنده است.

۲- نویسنده محترم در پاورقی پیشین، قُذّه را پرِ پرنده معنا کرده است و من در ترجمه تیر معنا کرده‌ام؛ این بدان دلیل است که قُذّه، پَری است که در انتهای تیر تعبیه می‌شود و معنای استعاری آن که در حدیث بیان شده، همان پری است که به دنبال تیر می‌آید. مترجم .

ص:۴۵

یک - یکی از صحابه از پیامبر اکرم (ص) اجازه خواست که رهبانیت پیشه کند. آن حضرت در پاسخ وی فرمود:

«إنَّ ترَهُّبَ أُمَّتِی الْجُلُوسُ فِی الْمَسَاجِدِ لإنْتِظَارِ الصَّلاةِ» (۱)؛ «رهبانیت امت من نشستن در مساجد به انتظار نماز است» .

دو - جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است رسول خدا (ص) در سفر مردی را دید که جمعیتی به دورش گرد آمده‌اند و سایبانی برایش زده‌اند. فرمود: «این اوضاع برای چیست؟» عرض کردند: «مردی روزه‌دار است» . پیامبر فرمود:

«لَیسَ مِنَ الْبِرِّ الصِّیامُ فِی السَّفَرِ» (۲)؛ «روزه گرفتن در سفر از جمله کارهای نیک نیست» .

سه - از امام صادق (ع) نقل است که فرمود:

رسول خدا (ص) در ماه مبارک رمضان به همراه مردم که برخی از آنها نیز پیاده بودند، از مدینه به سوی مکه بیرون آمد. وقتی به منطقه «کراع الغمیم» رسیدند، آن حضرت بین نماز ظهر و عصر ظرف آبی خواست، از آن نوشید، روزه خود را افطار کرد و مردم نیز به پیروی از ایشان روزه خود را افطار کردند. اما عده‌ای حاضر نشدند روزه خود را باز کنند و به حال روزه باقی ماندند. پیامبر این گروه را «نافرمان‌ها» نامید؛ زیرا همواره باید به آخرین فرمان پیامبر عمل کرد. (۳)

چهار - امام صادق (ع) در روایتی فرمود:

یکی از صحابه رسول‌خدا (ص) به نام «سعد بن اشجع» گفت: «من خدا را و رسول خدا را و همه این حاضران را به شهادت می‌گیرم که خواب را و خوردن غذا در روز را و پوشش شب و هم‌نشینی با مردم و نزدیکی با زنان را بر خود حرام کردم!» پیامبر (ص) به او فرمود:

۱- الاعتصام، شاطبی، ج ۱، ص ۳۲۵.

۲- مسند احمد، ج ۳، صص ۳۱۹ و ۳۹۹؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۴۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۵۴، ص ۸۶.

۳- کافی، ج ۴، ص ۱۲۷؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۴۱.

ص:۴۶

يَا سَعْدُ، لَمْ تَصْنَعْ شَيْئاً، كَيْفَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِذَا لَمْ تُخَالِطِ النَّاسَ! وَ سُكُونُ الْبَرِّيَّةِ بَعْدَ الْحَضَرِ كُفْرٌ لِلنِّعْمَةِ، نَمْ بِاللَّيْلِ وَ كُلْ بِالنَّهَارِ، وَ الْبَسْ مَا لَمْ يَكُنْ ذَهَباً أَوْ حَرِيراً أَوْ مُعَصْفَراً وَ أْتِ النِّسَاءَ.(۱)

ای سعد! کار [درست]ی نکرده‌ای؛ اگر با مردم هم‌نشینی نکنی، چگونه می‌خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی! بیابان‌نشینی هم برای کسی که شهرنشین بوده، کفران نعمت است؛ شب‌ها بخواب. روزها غذا بخور. لباس‌هایی که در آن، الیاف طلا، حریر و پارچه رنگ شده یا مُعَصفَر به کار نرفته باشد، بپوش و با زنان نزدیکی کن.

برخی بر این باورند که اگر چیزی از سوی خود به دین بیفزایند، بندگی خدا را به طور کامل به‌جا آورده‌اند. آنان می‌پندارند با انجام این عملِ خود، عبادتشان نزد خدای تعالی بیشتر پذیرفته است؛ زیرا امر مباحی را بر خود حرام، مستحبی را بر خود واجب و مکروهی را حرام کرده‌اند! اما پروردگار سبحان آشکارا در کتاب مقدس خود فرموده است:

(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا خالِصَةً يَوْمَ الْقِيامَةِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (اعراف: ۳۲)

بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفریده حرام کرده و از مصرف رزق حلال و پاکیزه منع نموده است؟ بگو این نعمت‌ها در دنیا برای اهل ایمان است و خالصِ همین لذت‌ها [یعنی لذات کاملِ بدون درد و نیکوتر از اینها] در آخرت برای آنان خواهد بود. ما آیات خود را برای اهل دانش چنین مفصل و روشن بیان می‌کنیم.

۱- نوادر، قطب الدین راوندی، صص ۲۵ و ۲۶.

ص:۴۷

برخی دیگر نیز از روی نادانی یا ریا چنین بدعت می‌گذارند که واجبی را حرام کنند؛ حکمی که به روشنی در مخالفت با حکم خدا و سنت رسول خدا (ص) است.

«دارِمی» می‌نویسد:

در سالی که معاویه به سفر حج رفته بود، از «سعدبن مالک» پرسید: «نظرت درباره برگشتن به حج پس از پایان عمره(۱)چیست؟» سعد پاسخ داد: «کار خوب و زیبایی است» . معاویه گفت: «عمر از این کار نهی می‌کرد، آیا تو از عمر بهتری» ! سعد گفت: «عمر از من بهتر است. اما این عمل را پیامبر انجام داده که قطعاً از عمر بهتر بوده است» .(۲)

«تِرمِذی» نیز روایتی نزدیک به این روایت نقل کرده است با این تفاوت که در این روایت، گفت‌وگو میان «سعدبن ابی‌وقّاص» و «ضحّاک‌بن قیس» است که گفت:

کسی مرتکب این عمل نشود [یعنی حج تمتع پس از انجام عمره]، مگر کسی که از امر خدا آگاهی نداشته باشد. سعد گفت: «ای برادرزاده!

۱- اشاره به این قسمت از آیه ۱۹۶ سوره بقره است: فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ؛ «و هنگامی که [از بیماری و دشمن] در امان بودید، هرکس حج را با پایان عمره آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است [ذبح کند]» . بنابر ظاهرِ این آیه، وظیفه کسانی که ساکن مکه نیستند، حج تمتع است که با عمره شروع می‌شود و پس از عمره از احرام بیرون می‌آیند، از محرمات احرام متمتع بهره‌مند می‌شوند. بار دیگر احرام می‌بندند و مراسم حج را به جا می‌آورند. بسیاری از فقهای اهل سنت نیز آن را افضلِ انواع حج می‌دانند. ولی در حدیثی از خلیفه دوم، عمربن خطاب، نقل شده است که گفت: «دو مُتعه در زمان رسول الله ص بود و من از آن دو نهی کرده، هرکس به آنها عمل کند، مجازات می‌کنم: مُتعه زنان و مُتعه حج. بدیهی است هیچ‌کس جز پیغمبر اکرم ص حق ندارد حکمی را نسخ کند. امروزه بسیاری از علمای اهل سنت علی‌رغم حدیث عُمَر، حج تمتع را به‌عنوان برترین نوع حج پذیرفته‌اند و بر طبق آن عمل می‌کنند؛ ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۱. مترجم

۲- سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶.

ص:۴۸

حرف بدی زدی» . ضحاک گفت: «عُمَر از این کار نهی کرده است» . سعد گفت: «رسول خدا (ص) این کار را انجام داده است و ما نیز به همراه آن حضرت همین کار را کرده‌ایم» .

«زُهْری» از سالم روایت کرده است که وی گفت:

با ابن‌عمر در مسجد نشسته بودیم که مردی از اهل شام آمد و از وی درباره حکم عمره تمتع پرسید. ابن عمر در پاسخ او گفت: «کار خوب و زیبایی است» . مرد شامی گفت: «پدر تو از این کار جلوگیری کرده [است]» ! گفت: «وای بر تو! اگر پدرم از این کار نهی کرده باشد، اما پیامبر خدا (ص) ، خود، این عمل را انجام داده و به انجام آن نیز فرمان داده است، آیا باید نظر و رأی پدرم را بپذیرم یا رأی و نظر رسول خدا را! برخیز و از نزد من برو» .(۱)

کسانی هستند که مواردی را بر دین می‌افزایند و چنین می‌پندارند که به نوعی برتر از دیگران شده یا به رتبه فضل و دانشی دست یافته‌اند؛ زیرا چنین فردی در اثر زیاده‌روی، روشی غیرطبیعی و غیرعادی در عبادت ابداع کرده است. ولی در حقیقت با این کار، هم در ادای حقوق خدا و هم در ادای حقوق مردم کوتاهی می‌کند؛ از روح دین، اجتماعی‌بودن شریعت، حیات امت و وظایف رسالت بسیار دور افتاده است؛ از اطاعت و عبودیت خدا بیرون رفته، در برابر حکم خدا به حکم خود عمل می‌کند. گویا آنان این سخن خدا را نشنیده‌اند که می‌فرماید:

(قُلْ أ تُعَلِّمُونَ اللَه بِدِينِكُمْ وَ اللهُ يَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الأَرْضِ وَ اللهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ) (حجرات: ۱۶)

بگو آیا دین‌داری خود را به خدا می‌آموزید! او تمام آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و خداوند از همه چیز آگاه است.

۱- الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، ج ۲، ص ۳۸۸.

ص:۴۹

ب) پیروی از هوا و هوس

این نیز عامل دیگری برای بدعت نهادن در دین است. شهرت‌جویان و ریاست‌طلبان و پیروان هواهای نفسانی و مبتلایان به خودنمایی، همواره درصددند تا راه جدیدی ابداع کنند و در این مسیر، گاه تا تأسیس فرقه یا مذهبی که به آنها منسوب شود، پیش می‌روند و حتی گاه به جایی می‌رسند که ادعای پیامبری می‌کنند و فتنه‌هایی برپا می‌کنند که از راه دین، منحرف و سرانجامش نابودی است!

صفحات تاریخ آکنده از مصداق‌های واقعی این پدیده است. یکی از این مصداق‌ها، پیدایش خوارج است که حضرت امیرمؤمنان، علی (ع) پس از پایان جنگ نهروان خطاب به کشته‌های آنان فرمود:

«بُؤْساً لَكُمْ! لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ غَرَّكُمْ» ؛ «چه بدبختید شما! آنکه شما را فریب داد، چه زیانی به شما رساند» . به آن حضرت عرض شد: یا امیرالمؤمنین! چه کسی آنها را فریفت؟ فرمود:

الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَ النَّفْسُ الأَمَّارَةُ السُّوءِ، غَرَّتْهُمْ بِالأَمَانِيِّ، وَ فَسَحَتْ لَهُمْ فِي الْمَعَاصِي، وَ وَعَدَتْهُمُ الإِظْهَارَ، فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.(۱)

شیطان فریبنده و نفسی که به بدی فرمان می‌دهد، آنان را با آرزوهای دور و دراز فریب داد. راه گناه و نافرمانی را بر آنان گشوده، وعده پیروزی به ایشان داده و آنان را به آتش انداخت.

آن حضرت همواره می‌فرمود:

إِنَّمَا بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ الله.(۲)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، ج ۱۹، ص ۲۳۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۴.

ص:۵۰

ابتـدای پیـدایش فتنه‌ها فقـط هوس‌هایی است که مورد تبعیت قرار گرفته و احکامی است که افراد از پیش خود ابـداع می‌کننـد و با کتاب خدا مخالف است.

و همچنین می‌فرمود:

إِنَّمَا أَخَافُ عَلَیْکُمُ اثْنَتَیْنِ؛ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الأَمَلِ؛ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ یَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَ أَمَّا طُولُ الأَمَلِ فَیُنْسِی الآخِرَةَ.(۱)

مـن برای شـما تنهـا از دو چیز می‌ترسم: پیروی از هـوای نفس و آرزوهـای دور و دراز؛ زیرا پیروی از هـوا و هـوس، از پـذیرش حق بازمی‌دارد و آروزهای دور و دراز آخرت را از یاد می‌برد.

و پیش از آن، سخن خدای تعالی است آنجا که می‌فرماید:

(وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوى فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ) (ص:۲۶)

و از هـوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خـدا منحرف سـازد؛ کسـانی که از راه خـدا گمراه شونـد، به خـاطر فراموش‌کردن روز حساب عذابی شدید دارند.

بایـد گفـت کـه هواپرسـتی و پیروی از امیـال نفسـانی چـه سـهم بزرگی در ایجـاد تفرقـه و دشـمنی میـان مردم و پیـدایش فرقه‌هـا و مذهب‌های مسـتهجن و بی‌ارزش و بروز کینه‌ها و درگیری‌ها داشـته است؛ زیرا این امر سبب گمراهی از راه حق و میل به سوی باطل و عامل ایجاد بدعت‌ها و بروز فتنه‌هاست.

ج) تسلیم در برابر غیر قرآن و سنت

از دیگر عوامل آشـکار و مهم در پیدایش بدعت‌ها، تسـلیم‌شدن در برابر هر دلیلی غیر از کتاب و سنت است. قرآن کریم، جداکننده حق از

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۳۵.

ص:۵۱

باطل و فصل‌الخطاب همه امور است و سنت شریف نبوی نیز چه به قول یا فعل یا تقریر باشد، سنتی الهی است که از هر لغزش و خطا و سهو و فراموشی و اشتباه در امان است؛ این، شریعتی است که خدای متعال به پذیرش آن فرمان داده و از جایگاه عزتش این بیان نازل شده است:

(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَکُمْ) (محمد: ۳۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر [او نیز] اطاعت نمایید، و کرده‌های خود را تباه مکنید.

خداوند در آیه دیگری نیز می‌فرماید:

(مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ وَ مَنْ تَوَلّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً) (نساء:۸۰)

هر کس از پیامبر فرمان بَرَد، در حقیقت، خدا را فرمان برده [است]؛ و هر کس روی‌گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم.

قرآن وحی الهی است که حقایق و شرایع دین را بر ما آشکار می‌سازد و سنت مطهر، عنایتی الهی است که در ذات خود، معصوم و نگهبان شریعت از تحریف است؛ سنت، امینِ رسالت حقه الهی است و همگان باید در برابر قرآن و سنت، هر دو، تسلیم باشند که در غیر این صورت، با در نظرگرفتن رأی‌ها و نظریه‌های افراد در برابر این دو عنصر الهی و گرفتن سنت از راه غیرمعصوم که سنت را در برابر قرآن قرار می‌دهد، بدعت‌ها ایجاد می‌شود؛ زیرا غیرمعصوم در جایگاه خطا و اشتباه است و گاه می‌شود که دروغ بگوید، افترا ببندد و ادعای باطلی کند. بنابراین، تسلیم در برابر او، خود، سبب انحراف و پیروی از رأی و نظرش عامل بروز بدعت‌گذاری است. ولی پیشوایان و امامان معصوم (ع)

ص:۵۲

همان صاحبانِ امر یا اولوالامری هستند که پیروی از آنان هم به فرمان الهی واجب شده است: (یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمْرِ مِنْکُمْ) ؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید» . (نساء: ۵۹) و پر واضح است که پیروی از ایشان بدین دلیل در کنار پیروی از خدا و رسول بر مردم واجب شده است که آنها [نیز از هر خطا و اشتباهی] معصوم هستند؛ زیرا آنان امانت‌داران خدا بر وحی و مفسران سیره و سنت رسول خدا (ص) هستند و هم پیامبر گرامی اسلام (ص) خود به پیروی از آنان فرمان داده است، آنجا که به روایت عامه و خاصه فرمود:

إِنّی تَارِکٌ فِیکُمْ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی. . . فَلاَتُقَدِّمُوهُمَا فَتَهْلِکُوا وَ لاتَقصُرُوا عَنهُمْ فَتَهْلِکُوا وَ لاَتُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْکُمْ.(۱)

من در میان شما چیزی از خود به یادگار می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید، گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و خاندانم. . . از آنها جلوتر نروید که هلاک خواهید شد و از آنها عقب نمانید که باز هم هلاک خواهید شد و به آنها چیزی نیاموزید که از شما داناتر هستند.

امام محمدباقر (ع) نیز فرمود:

لَمّا قُبِضَ رَسُولُ اللهِ (ص) بَاتَ آلُ مُحَمّدٍ بأطْوَلِ لَیْلَةٍ. . . حَتَّی ظَنُّوا أنْ لاسَمَاءَ تُظِلُّهُمْ ولاأَرْضَ تُقِلُّهُمْ لِأَنَّ رَسولَ اللهِ (ص) وَ تَرَ الأَقْرَبینَ وَالأَبعدینَ فی اللهِ. فَبَیْنَا هُمْ کَذلِکَ إِذْ أَتَاهُمْ آتٍ لاَیَرَوْنَهُ ویَسْمَعونَ کَلاَمَهُ فَقَالَ: اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ البیتِ ورَحْمةُ اللهِ وبرکاتُهُ. . .

۱- الصواعق المحرقهٔ، ابن حجر، ص ۱۳۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۶۸؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۲، ص ۶۰.

ص:۵۳

فَأَنْتُمْ أَهْلُ اللهِ عَزَّ وَجلَّ، اَلَّذینَ بِهِمْ تَمَّتِ النِّعْمَةُ وَاجْتَمَعَتِ الفُرْقَةُ وائْتَلَفَتِ الكَلِمَةُ. . .(۱)

شبی که پیامبر اکرم (ص) از دار دنیا رحلت فرمود، درازترین شبی بود که بر آل محمد (ص) گذشت، تا جایی که پنداشتند نه آسمانی بر سرشان سایه انداخته و نه زمینی وزنشان را تحمل می‌کند؛ چراکه پیامبراکرم (ص) در راه خدا خون مشرکان و کافرانی را از دور و نزدیک ریخته بود.(۲)آنان در این حال بودند که ناگهان کسی به نزد آنان آمد که صدایش را می‌شنیدند، اما او را نمی‌دیدند. وی گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما ای خاندان پیامبر! . . . شما نزدیکان خدای عزوجل هستید؛ همان کسانی که کامل‌کننده نعمت خدا و پیونددهنده جدایی و تفرقه و یکی‌کننده کلمه هستند.

علامه مجلسی (رحمه الله) در تفسیر عبارت شریف:

« وَ ائْتَلَفَتِ الْكَلِمَةُ

» می‌نویسد: «یعنی کسی که از شما پیروی کند، از پیروی آرا و هواهای مختلف در امان است؛ چراکه نزد شما اختلافی در عقیده و سخن نیست» .(۳)

«ملاصالح مازندرانی» نیز در شرح این عبارت نوشته است: «مراد این است که چون اهل بیت (ع) آرا و عقاید و کارهای عرب و غیرعرب را با هم یکی و متحد کردند، کلمه مسلمانان در آنان اتحاد یافته است» .(۴)

۱- کافی، ج ۱، صص ۴۴۵ و ۴۴۶.

۲- یعنی آن حضرت در معرض انتقام‌کشی بازماندگان آن کشته‌ها بود و ممکن بود آنها پس از آن حضرت از خاندانش انتقام بکشند. احتمال دیگر هم این است که چون آن حضرت از خویشان دور و نزدیک خود حمایت می‌کرد و خون‌خواهِ آنان بود، با درگذشت ایشان، آنان پناه خود را از دست می‌دادند؛ ر. ك: شرح اصول کافی، ملا محمد صالح مازندرانی، ج ۷، ص ۱۷۲. مترجم

۳- مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۲۳۰.

۴- الشرح الجامع للكافی، الأصول و الروضة، ج ۷، ص ۱۶۸.

ص:۵۴

همه اینها به این دلیل است که اهل بیت پیامبر اکرم (ص) به دلالت نصوص یا روایات عامه و خاصه - برخی صریح و برخی نیازمند به تأویل - معصوم هستند و دانش خود را از خدا و رسول خدا دریافت می‌کنند. نقل است حضرت امام محمد باقر (ع) به «جابربن یزید جعفی» فرمود:

یَا جَابِرُ، إنَّا لَوْ کُنَّا نُحَدِّثُکُمْ بِرَأْیِنَا وَ هَوَانَا لَکُنَّا مِنَ الْهَالِکِینَ وَ لَکِنَّا نُحَدِّثُکُمْ بِأَحَادِیثَ نَکْنِزُهَا عَنْ رَسُولِ اللهِ (ص) کَمَا یَکْنِزُ هَؤُلَاءِ ذَهَبَهُمْ وَ وَرِقَهُمْ.(۱)

ای جابر! اگر ما به حسب رأی و نظر و هوا و هوس خود به شما حدیث بگوییم، از هلاک‌شدگان خواهیم بود. لکن ما احادیثی را برای شما نقل می‌کنیم که آنها را همچون گنج گران‌بهایی از رسول خدا به میراث برده و همچون توانگران که طلاها و پول‌های خود را نگهداری می‌کنند، آن احادیث را نگهداری می‌کنیم.

از همین‌روست که آن حضرت که سلام خدا بر او باد به «سَلْمَهِٔ بن کُهَیل» و «حَکَم بن عُیینه» فرمود:

شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْماً صَحِیحاً إلَّا شَیْئاً خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَیْت.(۲)

شرق و غرب جهان را جست‌وجو کنید، اما در هیچ کجا دانش صحیحی نخواهید یافت، مگر آنچه از جانب ما اهل بیت صادر می‌شود.

بنابراین، از آنجا که قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی و آخرین دین و شریعت الهی است، غیر از احکامی که خدای تعالی به آن حکم کرده است، حکمی نیست و جز سنتی که رسول خدا آن را معمول داشته و اهل بیت پاکش به پیروی از او آن را ادامه داده‌اند، سنتی نیست و

۱- بصائر الدرجات، صفّار قمی، ص ۳۱۸؛ الإختصاص، شیخ مفید، ص ۲۸۰.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۲؛ به نقل از: بصائر الدرجات، ج ۳۰؛ رجال کَشّی، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۴۹.

ص:۵۵

خارج‌شدن از این دایره بی‌شک مقدمه پیمودن راه بدعت است؛ زیرا خارج‌شدن از دو حصار امن است:

نخست قرآن، همان کتاب معصومی که خدای تعالی درباره آن فرموده است:

(وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ * لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ

تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ) (فصلت: ۴۱ و ۴۲)

و به راستی که آن کتابی ارجمند است، [که] باطل [نه] از پیش روی آن و [نه] از پشت سر به سویش نمی‌آید؛ وحی [نامه]‌ای است از حکیمی ستوده [صفات].

دوم، سیره پاک و برخوردار از عصمتِ خاتم پیامبران و سید رسولان که خدای تعالی درباره‌اش می‌فرماید:

(ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی * وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی * إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْیٌ یُوحی) (نجم: ۲ – ۴)

[که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده، و از سر هوس سخن نمی‌گوید، این سخن به جز وحی‌ای که بر او نازل شده [است] نیست.

به حکمت و لطف و مشیت الهی، خط نبوت از طریق امامت امتداد می‌یابد. بنابراین، آنان نیز حافظ دین خداوند متعال هستند و دانش خود را از کتاب و سنت دریافت می‌کنند.

براساس آنچه بیان شد، روشن است خروج از حد و مرزی که خدای سبحان تعیین فرموده است، سبب و زمینه‌ساز راه بدعت‌گذاران است. از این‌رو معقول نیست سنت را به سنت نبوی و سنت صحابه تقسیم کنیم و سنت صحابه را حجتی شرعی بدانیم. درحالی‌که نه مستند به کتاب است و نه مستند به سنت!

ص:۵۶

۷. تقسیم بدعت

در تقسیم بدعت، اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد. پیش از آغاز بحث، ابتدا باید بدانیم بدعت چند نوع است و اصلاً تقسیم بدعت امکان‌پذیر است یا خیر؟

در این میان، شماری بدعت را به دو بخش تقسیم کرده‌اند:

الف) بدعت خیر و حق؛

ب) بدعت شر و سوء یا به تعبیر دیگر، بدعت خوب و بدعت بد.

ملاک تقسیم‌بندی طرفداران این نوع تقسیم، این سخن رسول‌خدا (ص) است که فرمود:

مَنْ سَنَّ فِی الإسْلامِ سُنَّهً حَسَنَهً فَعُمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، کُتِبَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَ لایُنْقَصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْءٌ وَ مَنْ سَنَّ فِی الإسْلامِ سُنَّهً سَیِّئَهً فَعُمِلَ بِهَا بَعْدَهُ، کُتِبَ عَلَیهِ مِثْلُ وِزْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَلایُنْقَصُ مِنْ أوْزارِهِمْ شَیْءٌ.(۱)

هرکس در اسلام سنت نیکویی رواج دهد، برای او به میزان پاداش هرکس به آن سنت پسندیده عمل کند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود. و هرکس در اسلام سنت ناروایی رواج دهد، برای او به میزان گناه هرکس به آن سنت ناپسند عمل کند، نوشته می‌شود؛ بدون اینکه از گناه آنها چیزی کاسته شود.

یا این کلام پیامبر اکرم (ص) که در مقام هشدار می‌فرماید:

إیَّاکَ أنْ تَسُنَّ سُنَّهً بِدْعَهً فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَنَّ سُنَّهً سَیِّئَهً لَحِقَهُ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا.(۲)

۱- صحیح مسلم، ج ۵، ص۱۳۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۰.

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۴؛ به نقل از: مکارم الاخلاق، ص ۴۵۴.

ص:۵۷

هشدار که بدعتی را سنت کنی؛ هرگاه بنده خدا بدعتی را سنت کند، گناه بدعتگذاری و گناه همه کسانی که به آن بدعت عمل کنند، بر گردن او خواهد بود.

باید توجه داشت که در این روایات، بحث بر سر سنت است نه بدعت و این سنت است که به دو نوع خوب و بد تقسیم می‌شود. البته بیشتر دانشمندان برای بدعت تقسیم خاصی در نظر نمی‌گیرند؛ زیرا آنها که اهل تحقیق هستند، بر این باورند که ممکن نیست بدعت در هیچ حالتی خوب باشد؛ زیرا دانشمندان بدعت را چنین تعریف کرده‌اند:

ابن‌حجر عسقلانی معتقد است: «بدعت چیزی است که نوبنیاد باشد و ریشه در شریعت نداشته باشد» .(۱)

ابن حجر عسقلانی در تعریفی دیگر می‌گوید:

بدعت چیزی است که بدون الگوبرداری از چیزی که قبلاً بوده، ساخته شود و در شریعت به چیزی اطلاق می‌شود که مقابل با سنت باشد و به همین جهت مذموم و ناپسند است.(۲)

۱- فتح الباری، ج ۵، ص ۱۵۶؛ ج ۹، ص ۱۷.

۲- همان.

ص:۵۸

«ابن حجر هیثمی» در تعریفی بدعت را چیزی می‌داند که بر خلاف شرع و دلایل عام یا خاص آن باشد.(۱)

براساس تعریف ابن‌رجب حنبلی، بـدعت چیزی است که ریشه و اساسـی در شـریعت و دلیلی از شـرع که بر آن دلالت کند، نداشـته باشد.(۲)

«زرکشی» نیز بدعت را این‌گونه تعریف کرده است: «موضوع بدعت در شرع، امر نوپدید آمده ناپسند است» . (۳)

حضرت امیرمؤمنان، علی (ع) نیز در این‌باره فرموده است:

«النَّاسُ رَجُلانِ مُتَّبِعٌ شِرْعَةً وَ مُبْتَدِعٌ بِدْعَة»(۴)؛ «مردم بر دو دسته‌اند: گروهی پیرو شریعت و گروهی ابداع کننده بدعت» .

آن حضرت همچنین در جداکردن سنت از بدعت فرمود:

«أَمَّا السُّنَّةُ فَسُنَّةُ رَسُولِ اللهِ (ص) وَ أَمَّا الْبِدْعَةُ فَمَا خَالَفَهَا» (۵)؛ «اما سـنت که سنت رسول‌خدا (ص) است و بدعت نیز هر چیزی است که مخالف با آن باشد» .

همچنین در جایی دیگر در مقام تفکیک سنت از بدعت می‌فرماید:

وَ أَمَّا أَهْلُ السُّنَّةِ فَالْمُتَمَسِّكُونَ بِمَا سَنَّهُ اللهُ لَهُمْ وَ رَسُولُهُ، وَ إِنْ قَلُّوا. وَ أَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالِفُونَ لأَمْرِ اللهِ تَعَالَى وَ كِتَابِهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ الْعَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَ أَهْوَائِهِمْ، وَ إِنْ كَثُرُوا.(۶)

اهل‌سـنت کسانی هستند که به آنچه خدا و رسول او برایشان سنت قرار داده‌اند، چنگ می‌زنند، اگرچه این افراد اندک باشند و اهل بـدعت آنانند که بـا فرمـان خـدای تعـالی و کتـاب و پیـامبرش مخالفت ورزیـده و به رأی خود و بر طبق هواهای نفسانی خود عمل می‌کنند؛ گرچه این افراد بسیار زیاد باشند.

اینک برای روشن‌شدن موضوع و جلوگیری از اشتباه به شرح دو مفهوم سنت و بدعت می‌پردازیم.

اتّباع یا پیروی و ابتداع یا بدعتگذاری، همان سـنت و بدعت است که اولی پسندیده و دومی ناپسند است و دلیل آن نیز این است که مفهوم بدعت دارای سه شرط اساسی است:

۱- التبیین بشرح الاربعین، ص ۲۲۱.

۲- جامع العلوم و الحِکَم، ص ۱۶۰.

۳- الابداع، ص ۲۲.

۴- نهج البلاغة، خطبه ۱۷۶.

۵- تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۱۱.

۶- کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۸۴.

ص:۵۹

الف) دخل و تصرف در دین، چه در عقاید و چه در احکام.

ب) ترویج و تبلیغ این دخل و تصرف.

ج) این دخل و تصرف بدون هیچ دلیل شرعی‌ای باشد که بر جواز آن دلالت کند، نه دلیل خاص و نه دلیل عام.

در این صورت، چگونه ممکن است که ابن اثیر بگوید: بدعت بر دو گونه است: بدعت هدایت و بدعت گمراهی! (۱)بلکه وی و کسانی همچون او که به این تقسیم‌بندی معتقدند، چگونه بخشی از آن را خیر و حق و مایه هدایت و در یک کلام، بدعتِ خوب دانسته‌اند! درحالی‌که با این تقسیم‌بندی یا باید اصطلاح بدعت را به زور به معنای دل‌خواه خود نزدیک سازیم یا معنای بدعت در لغت و معنای آن در اصطلاح شرعی را در هم بیامیزیم.

شاید ابن اثیر از اعتقاد تقسیم بدعت خود حمایت کند و در پاسخ بگوید: شاید سخن عمر درباره خواندن نماز تراویح به جماعت که گفت: «نِعمَتِ البِدعَهُ هَذِهِ» ؛ «این، چه خوب بدعتی است!» ، از همین نوع (بدعت خوب) باشد؛ زیرا این کار از جمله کارهای خیر است و در جایگاه مدح و ستایش قرار دارد. ازاین‌رو، وی این کار را بدعت خوب نامیده است. تنها چیزی‌که باقی می‌ماند، این است که پیامبر اکرم (ص) آن کار را به‌عنوان سنت قرار نداده است. بلکه تنها چند شب این نماز را به‌جا آورد و سپس آن را ترک کرد و دیگر ادامه نداد. در زمان ابوبکر نیز تکرار نشد و تنها عمر بود که مردم را برای این نماز گرد آورد و آنان را به انجام آن تشویق کرد. ازاین‌رو، آن را بدعت نامید. درحالی‌که در حقیقت سنت است.(۲)

۱- البدایهٔ و النهایهٔ، ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۹.

۲- النهایهٔ فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۷۹، ماده بدع.

ص:۶۰

ابن اثیر از یک‌سو بیان می‌دارد که پیامبر اکرم (ص) چند شبی که نماز تراویح را به‌جای آورد، آن را به جماعت نخواند و سپس این کار را ترک کرد و نیز اعتراف می‌کند بازگرداندن عملی که به وسیله رسول خدا (ص) ترک شده بود، کار عمر بوده و از سوی دیگر، برای کسانی که پس از پیامبر اکرم (ص) زمام امر حکومت را در دست گرفتند، حق تشریع قائل می‌شود و معتقد است که آنچه آنان از نزد خود آورده‌اند، ملحق به سنت است؛ اگرچه بدعت باشد. بنابراین، بدعت اگر از سوی آنان باشد، بدعت خوب و سنت حسنه است و بلکه لازم است به درستی آن اقرار کند که بدعت است؛ ولی با قید کلمه خوب!

«دهلوی» می‌گوید:

بدان، هرچه پس از رسول خدا (ص) ظهور کرده، همه بدعت است. حال هرچه با اصول و قواعد سنتش موافق بود یا بر آن قیاس شد، بدعتِ خوب است و هرچه با آن مخالف بود، بدعت ضلالت و گمراهی است!(۱)

شافعی نیز طبق نقل «حرملةبن یحیی» می‌نویسد: «بدعت بر دو گونه است: بدعت پسندیده و بدعت ناپسند؛ بدعتی که موافق با سنت باشد، پسندیده و بدعتی که با سنت مخالف باشد، ناپسند است!»(۲)که البته منظور هیچ‌کدام به روشنی معلوم نیست؛ زیرا اگر کاری با سنت موافق بود، انجام آن، در واقع پیاده‌کردن همان سنت است و بدعت نخواهد بود تا بخواهیم آن را با کلمه پسندیده یا خوب یا بدعت هدایت و امثال اینها بیاراییم یا برای این کار بدعت را به دو گونه تقسیم کنیم و یک بخش از

۱- الکشاف لاصطلاحات الفنون، دکتر عزت، ص ۱۶۲.

۲- الاعتصام، ج ۱، ص ۳۷.

ص:۶۱

آن را خوب و پسندیده بنامیم و آنچه مخالف با سنت است، همان بدعت است و لازم نیست آن را با عنوان‌های ناپسند، بد و بدعت گمراهی توصیف کنیم؛ زیرا به نقل از ابن حنبل و نیز جابر بن عبدالله انصاری، پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«شَرُّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَ کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»(۱)؛ «بدترین کارها، کارهایی است که نوظهور باشد و هر بدعتی گمراهی است» .

همچنین براساس روایت دیگری، رسول خدا (ص) فرمود:

«کُلُّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَ کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَة»(۲)؛ «هر امر نوظهوری بدعت است و هر بدعتی، گمراهی است» .

از نسائی روایت است: پیامبر اکرم (ص) در ضمن خطبه شریفه خود فرمود:

«شَرُّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا وَ کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ کُلُّ ضَلَالَةٍ فِی النَّار»(۳)؛ «بدترین کارها، کارهایی است که نوظهور باشد و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است» .

در این صورت، باید دید بدعت چه وقت و کجا کار خوبی بوده است. بدعت به دلیل اینکه نه به وسیله وحی الهی نازل شده و نه در سنت شریف وارد گردیده، بدعت شده است و هیچ دلیل خاص یا عامی هم وجود ندارد تا با نسبت‌دادن آن به دین، عنوان حسنه و خوب بر آن صدق کند.

شاید بتوان دو دلیل برای پافشاری بر این امر یافت: نخست، توجیه کارهای بدعت‌آمیزی که از سوی برخی صحابه در دین ایجاد شد و باید به‌ناچار این کارها را توجیه کرد و پس از انتخاب یک عنوان زیبا، آن را در داخل چارچوب دین گنجاند.

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱۰.

۲- همان، ج ۴، صص ۱۲۶و ۱۲۷؛ همچنین ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص۱۷؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۳ که در ادامه آن آمده است: «و کل ضلالهٔ فی النار» ؛ «و هر گمراهی در آتش است» .

۳- جامع الأصول، ابن اثیر، ج ۵، ص۳۹۷۴.

ص:۶۲

دوم، جمع‌کردن میـان معنای لغوی و معنای اصـطلاحی بـدعت؛ البته جمع‌کردنی آمیخته با مغالطه و فریب و تحریفِ منظور شـرع از بـدعت؛ زیرا در حوزه علم لغت، بحث از حلال و حرام مطرح نیست و تنها بیان معنا و مفهوم کلمه یا اصـطلاح یا عنوان مطرح است. ولی در حوزه شرع، برای هر کلمه باید یکی از پنج عنوان: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح را در نظر گرفت.

معانی لغوی کلمه بدعت عبارتند از:

بدع: احداث چیزی است که از پیش نبوده است؛ چیزی که نه در خارج وجود داشـته و نه یادی از آن شده و نه کسی شناختی از آن داشته است.

بدع: ابتدا به ساخت چیزی است که بدون الگوگرفتن از چیز مشابهی ساخته شده باشد.

ابداع: انشاء صنعتی است بدون الگوگرفتن یا تقلید از کس دیگر.(۱)

تا اینجا بدعت مشـکلی ندارد، بلکه ممکن است نشانه خلاقیت و ابتکار و افتخارآفرینی باشد. ولی هنگامی که این بدعت و ابتکار و نوآوری در دایره دین می‌آید، این‌چنین تعریف می‌شود: «واردکردن سخن یا اعتقادی که گوینده یا کسی که به آن معتقد است، آن را از سنت صاحب شریعت استخراج نکرده باشد» . یا این تعریف: «بدعت، نوآوری در دین پس از تکمیل آن و تمام چیزهایی است که پس از پیامبر به دلخواه افراد ایجاد شده است» . (۲)

ابن‌حجر هیثمی در مقام فرق میان معنای لغوی و شرعی بدعت گفته است: «بدعت به لحاظ لغت نوآوری است و در شرع هر چیزی

۱- کتاب العین، ج ۲، ص ۵۴؛ مقاییس اللغهٔ، ابن فارس، ج ۱، ص ۲۰۹؛ مفردات، ص ۲۸.

۲- المفردات، ص ۲۸؛ قاموس المحیط، ج ۳، ص ۶

ص:۶۳

است که بر خلاف امر شرع و دلیل خاص یا عام آن ایجاد شده باشد» .(۱)

در مکتب فقها، بدعت تنها در معنای ناپسند آن استعمال می‌شود، به‌گونه‌ای که فقط با عنوان گمراهی و ضلالت تعریف شده است و به هیچ وجه تقسیم نمی‌شود؛ خصوصاً با توجه به اینکه این روایت شریف نیز به همین صورت و بدون استثنا وارد شده است: هر نوآوری در دین، بدعت و هر بدعتی، گمراهی و هر گمراهی، در آتش است.

خود عمر و پسرش، عبدالله و بسیاری دیگر نیز در چندین مورد واژه بدعت را در محل نکوهش، ناخوش داشتن و اعتراض به کار برده‌اند؛ مانند روایات شریفی که در نکوهش و نهی از بدعت و پرهیز از آن وارد شده است. بدعت در آرای فقیهان و صاحبان فتوا به منزله عنوانی برای انحراف و منحرفان و تحریف و تحریف‌گران، به‌گونه‌ای اثبات شده است که دیگر مجالی برای تقسیم آن به بدعت خوب و بدعت بد وجود ندارد!(۲)

در تعریف بدعت آمده است: «بدعت هر چیزی است که بر خلاف امر و فرمان شارع در دین احداث شده و دلیل خاص یا عامی بر آن دلالت نداشته باشد» یا گفته شده است: «بدعت امر نوظهوری در دین است که ریشه در کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) نداشته باشد و از این جهت بدعت نامیده می‌شود که آفریننده‌اش آن را از پیش خود ابداع

۱- التبیین بشرح الأربعین، ص ۲۲۱.

۲- ر. ک: تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ص ۲۵؛ البدَع و النهی عنها، ابن وضّاح قرطبی، صص ۴، ۲۷، ۴۷، ۳۹ و ۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۱۵؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۸؛ صحیح بخاری، ج ۲، صص ۱۹۸و ۱۹۹؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۵۵ و ج ۱۳، ص ۳۱۵؛ الاعتصام، ج۱، ص ۸۱ و ج ۴، ص ۸۲؛ سنن دارمی، ج ۵، ص ۴۴؛ کافی، ج ۴، ص ۷۸۱؛ المدخل، ابن الحاج، ج ۲، ص ۲۸۶.

ص:۶۴

کرده است و این ابداع یا افزودن چیزی بر دین است یا کم کردن چیزی از آن، بدون استناد به دین» .

دیگری بـدعت را حتی اگر یک کلمه باشد و در دین داخل شود، امری ناپسـند و موجب گمراهی می‌داند.(۱)دلیل آن نیز این است که بدعت، کار نوظهوری است.

مسلم در صحیح خود از رسول خدا (ص) روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ أحْدَثَ فِي أمْرِنَا هَذَا مَا لَيسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»(۲)؛ «کسی که در امر ما چیزی احداث کند که در آن نباشد، مردود است» .

پیش‌تر دیـدیم که چگونه به حـد تواتر روایت شـده که هر نوظهوری، بـدعت و هر بـدعتی، گمراهی و هر گمراهی، در آتش است. ولی با این وجود، بدعت در کدام دوره از تاریخ قابل تقسیم بوده و بخشـی از آن را بدعت خوب می‌دانسته‌اند؟ ! اصلاً چرا در این تناقض‌ها فرو رفته‌انـد که کسـی بگویـد: منظور از مُحـدَثات، چیزهایی است که در دین داخل شـده باشد، اما ریشه در شـرع نداشـته باشـد کـه در عرف شـرع بـدعت نامیـده می‌شـود. اما آن دسـته از کارهـا کـه ریشـه و دلیلی در شـرع داشته باشـد، بـدعت نیسـت! (۳)درحالی‌که آنچه ریشه و دلیلی در شـرع داشته باشد، به هیچ وجه از محدثات نیست تا بعد بخواهیم عنوان بدعت را از آن نفی یا بدعت را به خوب و بد تقسیم کنیم!

شهید اول در «قواعد» می‌نویسد:

اموری که پس از پیامبر اکرم (ص) در دین احداث شده [است] به چند

۱- احسن الکلام، محمد بن بخیت مصری، ص ۶.

۲- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۳۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۰.

۳- فتح الباری، ج ۴، ص ۲۵۲.

ص:۶۵

دسته تقسیم می‌شود که نزد ما عنوان بدعت تنها بر آن دسته از این امور صادق می‌آید که حرام باشد.(۱)

علامه مجلسی پس از شهید اول در توضیح سخن پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «هر بدعتی، گمراهی است» ، می‌نویسد:

این حدیث بر این نکته دلالت دارد که کار اصحاب ما که به پیروی از اهل سنت، بدعت را به اقسام گوناگون تقسیم کرده‌اند، باطل است؛ چراکه بدعت در شرع تنها بر کار یا سخن یا اعتقادی اطلاق می‌شود که به نام دین در دین داخل شده و دلیلی از جانب شارع نه عموماً و نه خصوصاً درباره آن وارد نشده باشد و چنین چیزی جز حرام و افترا بر خدا و رسول، عنوان دیگری ندارد.(۲)

۸-بدعت در بدعت

پس از بیان این مطالب، چگونه می‌توان مفهوم تقسیم بدعت را دریافت؟ آیا همین تقسیمات، خود، نوعی بدعت نیست؟ یا تناقض‌ها و مغالطه‌های لفظی و واژگونه کردن تعریف‌های واضح و آشکار است. . . . پس از همه این بحث‌ها و آشکارشدن مطالب و نظریه‌های مختلف درباره اصطلاح بدعت، باید اذعان داشت برخی در تعریف بدعت، به تقسیم آن معتقد شده‌اند که از آن جمله می‌توان، به این افراد اشاره کرد:

الف) «شافعی» که حرملهٔ بن یحیی از وی نقل می‌کند:

از شافعی شنیدم که می‌گفت: بدعت بر دو گونه است: بدعت پسندیده و بدعت ناپسند؛ پس آن بدعت که با سنت موافق باشد، پسندیده و آن بدعت که با سنت مخالف باشد، ناپسند است.

۱- مرآة العقول فی شرح أخبار الرسول، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۰۳.

ص:۶۶

ربیع نیز نقل می‌کند که شافعی گفته است:

کارهای مُحدَثه (نوظهور) بر دو گونه هستند: یک بخش که مخالف با کتاب خدا، سنت، اجماع، یا اثَر است. . . که این، بدعت، ضلالت و گمراهی است، دومین بخش بدعت، امور نوظهوری است که جنبه خیر داشته و کسی در خیر بودن آن شک نداشته باشد و این، یک عمل نوظهورِ غیرِ ناپسند است.(۱)

ب) «ابن حزم» گفته است:

بدعت در دین، هر چیزی است که در قرآن کریم و سنت رسول‌خدا (ص) نیامده باشد. اما بخشی از بدعت به‌گونه‌ای است که بد نبوده و خوب است. آورنده آن نیز مستحق دریافت اجر و پاداش خواهد بود و آن، بدعتی است که اصل آن، اباحه(۲)باشد.(۳)

ج) «ابوحامد غزّالی» گفته است:

مبادا کسی بگوید فلان عمل پس از رسول خدا (ص) ابداع شده؛ چرا که هر چیزی که ابداع شود، مورد نهی واقع نشده است. بلکه آنچه مورد نهی واقع شده، بدعتی است که در تضاد با سنت ثابته بوده، امری از اوامر شریعت را در عین اینکه علت شرعی آن باقی است، از میان بردارد. حال که چنین است، در بعضی از موارد و احوال که اسباب و علل تغییر می‌کند، بدعت حتی واجب نیز می‌شود.(۴)

د) «شیخ عبدالحق دهلوی» در شرح مشکات چنین نقل کرده است:

۱- فتح الباری، ج ۱۷، ص ۱۰.

۲- اباحه یعنی مباح بودن که یکی از احکام پنج‌گانه است و عمل یا چیزی که واجب، مستحب، حرام و مکروه نباشد، مباح نامیده شده و حکم آن اباحه است. مترجم

۳- الکشّاف لإصطلاحات الفنون، ص ۱۶۱.

۴- احیاء علوم الدین، غزّالی، ج ۳، ص ۲.

ص:۶۷

بدان که آنچه پس از رسول خدا (ص) پیدا شود، بدعت است و هرچه با
اصول و قواعد سنت او موافق باشد یا بر آن قیاس شود، بدعت خوب و هرچه با آن مخالف باشد بدعتِ بد و موجب گمراهی است.(۱)

ه) ابن اثیر می‌نویسد:

بدعت بر دو نوع است: «بدعت هدایت و بدعت گمراهی. هرچه بر خلاف آنچه خدا و رسول او (ص) به آن فرمان داده‌اند، باشد، مورد مذمت و انکار قرارمی‌گیرد و اما بدعتی که تحت عموم آنچه خدا به آن فرمان داده و پیامبر اکرم (ص) به آن امور [به صورت عام] تشویق کرده [است]، قرار می‌گیرد، مورد مدح و ستایش است و آنچه اصلاً نمونه‌ای قبل از آن برایش موجود نباشد، مانند نوعی از بخشندگی و سخاوت و کارهای خوب، از کارهای پسندیده به حساب می‌آید. اما در مورد کارهایی که خلاف آن چیزی است که از شرع وارد شده است، این امر جایز نیست که آن حضرت خود فرموده [است]: هرکس سنت پسندیده‌ای از خود به یادگار گذارد، اجر آن سنت و اجر هرکس که پس از وی به آن عمل کند، برای او خواهد بود.(۲)

این نظریه‌ها در حالی است که همین افراد مشاهده می‌کنند یکی از بزرگان صحابه امری را ابداع کرده که پیامبر اکرم (ص) اصلاً چنین چیزی را نیاورده یا گاه از انجام آن نهی و جلوگیری فرموده است. یا امری را ابداع کرده که رسول خدا (ص) از آن نهی کرده است که البته این افراد برای توجیه کار این صحابی، به کارِ [بدعت] همین شخص و گاه به سخنش که گفت: «این چه خوب بدعتی است!» استدلال می‌کنند.

۱- الکشّاف لاصطلاحات الفنون، ص ۱۶۲.

۲- البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۱، ص ۷۹.

ص:۶۸

ابن حزم می گوید:

بـدعت در دین، هر چیزی است که در قرآن نیامـده و از رسول خـدا (ص) روایت نشـده باشـد. امـا نوعی از بـدعت هست که پـدید آورنده آن در اثر این کار، صاحب اجر و پاداش نیز خواهد شد و نیت خیر او در انجام این بدعت به‌عنوان عذر [موجه] از او پذیرفته خواهـد شـد. نوع دیگری از بـدعت نیز هست که خوب است و پدیـد آورنـده‌اش مسـتحق اجر و پاداش و آن بـدعت، پدیـد آوردن کاری است که اصل آن اباحه باشد؛ چنان‌که از عمر نیز روایت شده [است] که:

«نِعْمَتِ الْبِدعَةُ هَذِهِ»(۱)؛ «این چه خوب بدعتی است» !

این سـخن عجیب‌تر از سـخنان قبلی است که بـدعت به چنـد دسـته تقسـیم می‌شود و آن‌گـاه یـک دسـته خوب قلمـداد می‌شود و به پدیدآورنـده آن، اجر و ثواب تعلق می گیرد که البته همه اینهـا برای توجیه نماز تراویـح به جماعت و رفع بـدعت‌بودن از آن است با آنکه برخلاف شـریعت است. سخن بدین‌جا پایان نمی‌پذیرد. بلکه پیشرفت دیگری حاصل می‌شود و بدعت در تقسیمات خود فراتر می‌رود و احکام شـرعی بر آن بار می‌شود تا جایی که «عزّالـدین بن عبدالسـلام» می گویـد: «بدعت بر پنج قسم است: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح» .(۲)

این افراد، این همه تقسـیم‌بندی را برای توجیه این کار (بـدعت‌های خلفا) می گوینـد. ولی هنگامی که نوبت به یک مـذهب اسـلامی می‌رسد که به مذاق آنها خوش نمی‌آید، نه جانب احتیاط را رعایت می کنند و نه هیچ‌کدام از اقسام بدعت را که خود، تقسیم‌کننده آن هستند، برای پیروان

۱- الأساس فی السنهٔ و فقهها، سعید حوّی، ص ۳۵۹.

۲- تهذیب الاسماء و اللغات، نَوَوی، ج ۱۱، ص ۲۳.

ص:۶۹

این مـذهب در نظر می گیرنـد. بلکه هر کاری را که از پیروان این مذهب سر بزند، جز بر همان بدعتی که لفظ و معنا و مفهومی جز بدعت حرام و ناپسند که سرتا پا گمراهی است و فرجامی جز آتش ندارد، حمل نمی کنند!

در هرحـال، این تقسـیمات به اقتضـای ضـرورت عقلی و متـون حـدیثی درست نیست؛ زیرا مفهـوم بـدعت به خـودی خـود واضـح و تقسیم‌ناپذیر است و اساساً ممکن نیست هیـچ استثنا یا تصـحیحی در این مفهوم راه یابـد. بنابراین، بدعت، واردکردن چیزی در دین است که در آن نبوده یـا کم کردن چیزی از دین است که در آن بوده است. پس چگونه ممکن است پاره‌ای از مصادیقِ این مفهوم، خوب و موجب هـدایت و پاره‌ای دیگر بـد و موجب گمراهی باشد! درحالی که نهی از بدعت در سـخن پیامبر اکرم (ص) وارد شده است، آنجا که فرمود: «هر بدعتی، گمراهی است» . یا در کلامی دیگر از ایشان آمده است:

«إتَّبِعُوا وَ لاتَبْتَدِعُوا؛ فَقَدْ کُفِیتُم» ؛ (۱)«فقط پیروی کنید و از خود چیزی ابداع نکنید که به اندازه کافی دستورات به شما رسیده است» .

حال باید دید چگونه این تقسیم در فرمایش پیامبر جای می گیرد!

۱- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۱.

ص:۷۰

ص:۷۱

فصل دوم: نقش اهل بیت پیامبر: در مبارزه با بدعت‌ها

اشاره

اگر بخواهیم از نقش اهـل بیت (ع) در رویـارویی بـا بـدعت‌ها و امور نوظهور و گمراهی‌هایی که از نخستین روز درگـذشت رسول اکرم (ص) به وجود آمـد، سـخن بگوییم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. اهل بیت (ع) در دوره‌های مختلف همواره پناهگاه امت و چشـمه‌های گوارایی بودند که تشـنگانِ دانش و معرفت، دانش خود را از این منابع اصیل و زنده که متصل به رسول خدا (ص) بود، دریافت می کردند.

در زنـدگی مولاـی متقیـان، علی (ع) و موضع گیری‌های آن حضـرت پیش از خلافت و پس از به‌دست گرفتن حکومت، همچنین در زنـدگی فرزنـدانش، امـام حسن (ع) ، امـام حسـین (ع) و ائمه دیگر (ع) نشانه‌هـای درخشـانی از این گـونه مواضع وجود دارد که در تاریخ، جاویدان مانده است.

اینـک به بیـان شـماری از روایـات وارده از آنها که در مقام مبارزه با بـدعت‌ها و نوآوری‌هایی که ریشه در دین نـدارد، صادر شـده است، می‌پردازیم و سپس این روایات را به صورت موضوعی تفکیک می کنیم تا دستیابی به آنها آسان‌تر شود:

ص:۷۲

۱. جبر و تفویض

(۱)

از موضوع‌هایی که در این امت ابداع شد، مسئله جبر است که امویان برای تثبیت حکومت و سلطه خود، آن را ترویج کردند و گروهی از مسلمانان نیز آن را پذیرفتند. این امر، خود، انگیزه ظهور عقیده‌ای شد که در تناقض با این اعتقاد قرار داشت که آن، همان عقیده تفویضِ مطلق است که معتزله به آن معتقدند. همین اختلاف در رأی سبب شد میان صاحبان این دو اعتقاد مدت مدیدی نزاع کلامی(۲)درگیرد، به‌گونه‌ای که هرکدام از پیروان آنان با ترویج اعتقاد خود، سبب ایجاد آشفتگی و فتنه‌های گسترده‌ای شدند. در مقابل، ائمه معصوم (ع) طی یک برنامه درازمدت با هر دو مقوله (جبر و تفویض) به مقابله برخاستند و به دفع شبهات و هدایت مردم به سوی راه نورانی و صراط مستقیم همت گماردند. از میان سخنان گهربار این بزرگواران در این‌باره می‌توان به این موارد اشاره کرد:

روایت شده است امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) فرمودند:

إِنَّ اللَّه عَزَّوَجَلَّ أَرْحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ أَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهَا وَ اللهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرِيدَ أَمْراً فَلَا يَكُونَ.

۱- جبر و تفویض دو اعتقاد در جهان‌بینی اهل سنت است. اهل سنت که در فقه و فروع دین پیرو چهار مذهب هستند، در اصول اعتقادات به دو گروهِ عمده تقسیم می‌شوند:جبر و تفویض دو اعتقاد در جهان‌بینی اهل سنت است. اهل سنت که در فقه و فروع دین پیرو چهار مذهب هستند، در اصول اعتقادات به دو گروهِ عمده تقسیم می‌شوند: اشاعره معتزله. یکی از اختلاف‌های بنیادی میان این دو گروه این است که اشاعره معتقد به جبر هستند و معتزله معتقد به تفویض؛ به این معنا که جبریان معتقدند هر کاری که انسان در طول زندگی خود انجام می‌دهد، مجبور به انجام آن است و هیچ اختیاری از خود ندارد، در مقابل، مُفَوِّضه معتقدند خداوند، اختیار اعمال بشر را به خود بشر تفویض کرده است و خود هیچ دخالتی در کارهای او ندارد. اتباع مذهب اهل بیت ع به پیروی از پیشوایان معصوم خود معتقدند نه جبری هست و نه تفویضی، بلکه اختیار انسان در انجام کارها، چیزی میان این دو است که از آن، به الامر بین الامرین تعبیر شده است. مترجم

۲- منظور علم کلام یا همان اصول اعتقادات است. مترجم .

ص:۷۳

همانـا خداونـد عزّوجـلّ به بنـدگان خود مهربان‌تر است از اینکه آنان را مجبور به ارتکاب گناه کرده و بعـد آنها را به کیفر آن گناه عذاب کند و خدای تعالی مقتدرتر از آن است که چیزی را بخواهد و آن چیز به وقوع نپیوندد.

اینجـا بود که از آن حضـرات سؤال شـد: آیـا غیر از جَبر و قَدَر (تفویض) مرحله سومی هم هست که بین این دو باشـد؟ آنها پاسـخ دادند:

«نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ»(۱)؛ «آری، مرحله‌ای گسترده‌تر از مساحت میان آسمان و زمین» .

حضرت امام صادق (ع) فرمود:

اللهُ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُکَلِّفَ النَّاسَ مَا لَا یُطِیقُونَ وَ اللهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ یَکُونَ فِی سُلْطَانِهِ مَا لَا یُرِیدُ.(۲)

خـدای تعـالی بزرگوارتر از آن است که مردم را به کـاری تکلیف کنـد که طاقت و توان آن را ندارنـد و عزیزتر از آن است که در حوزه سلطنتش چیزی باشد که او نخواسته باشد.

حضرت امام صادق (ع) همچنین می‌فرماید:

النَّاسُ فِی الْقَـدَرِ عَلَی ثَلَاثَـةِ أوْجُهٍ رَجُـلٌ یَزْعُمُ أنَّ الأَمْرَ مُفَوَّضٌ إلَیْهِ فَقَـدْ وَهَّنَ اللهَ فِی سُلْطَانِهِ فَهُوَ هَالِکٌ؛ وَرجُلٌ یَزْعُمُ أنَّ اللهَ جَلَّ وعَزَّ أجْبَرَ الْعِبَـادَ عَلَی الْمَعَاصِـی وکَلَّفَهُمْ مَـا لاـ یُطیقوُنَ فَقَـدْ ظَلَمَ اللهَ فِی حُکْمِهِ فَهُوَ هَالِکٌ؛ وَرَجُلٌ یَزْعُمُ أنَّ اللهَ کَلَّفَ العِبَادَ ما یُطیقوُنَ وَلَمْ یُکَلِّفْهُمْ مَا لاَیُطیقُونَ فَإذَا أحْسَنَ حَمِدَ اللهَ وإذا أسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالِغ.(۳)

۱- توحید، شیخ صدوق، ص ۳۶۰.

۲- همان.

۳- همان، صص ۳۶۰ و ۳۶۱.

ص:۷۴

مردم در مسئله قَدَر بر سه دسته‌اند: کسی که گمان می‌کند اختیار کارهایش به او واگذار شده است؛ چنین کسی، تسلط خداوند را در دایره حکومتش سست پنداشته، پس خود نیز هلاک و نابود است. دیگر، کسی که گمان می‌کند خداوند بندگان خود را مجبور به ارتکاب گناه و معصیت نموده، آنان را مکلف به انجام تکالیفی می‌کند که در توان آنها نیست. چنین شخصی نیز خداوند را در حکومت خود ستمگر پنداشته و به واسطه این اعتقاد هلاک می‌شود. دسته دیگری هم معتقد هستند که خداوند به اندازه توان بندگان به آنها تکلیف داده [است]؛ کارهایی که در توان آنها نیست، از ایشان نخواسته است. این دسته چون کار شایسته‌ای انجام می‌دهند، خدا را سپاس گفته و چون کار ناشایستی از آنان سر زند، استغفار می‌کنند. چنین کسی یک مسلمان رشدیافته است.

از «محمد بن عجلان» نیز روایت است:

به حضرت امام صادق (ع) عرضه داشتم: «آیا خداوند اختیار کارها را به بندگان داده است؟» فرمود:

«اللهُ أَکْرَمُ مِنْ أَنْ یُفَوِّضَ إِلَیْهِمْ» ؛ «خداوند بزرگوارتر از آن است که این امر را به آنها واگذار کند» . عرض کردم: «آیا بندگان را مجبور به انجام کارهایشان می‌کند؟»

فرمود:

«اللهُ أَعْدَلُ مِنْ أَنْ یُجْبِرَ عَبْداً عَلَی فِعْلٍ ثُمَّ یُعَذِّبَهُ عَلَیْه»(۱)؛ «خداوند عادل‌تر از آن است که بنده‌ای را مجبور به انجام کاری کند و بعد او را به کیفر انجام همان عمل مجازات نماید» .

روزی در محضر حضرت امام رضا (ع) از جبر و تفویض سخن به میان آمد که ایشان در پاسخ فرمود: «آیا یک اصل کلی در رابطه با این مسئله به شما نیاموزم که با داشتن آن، دیگر با هم اختلاف نکنید و با

۱- توحید، صص ۳۶۰ و ۳۶۱.

ص:۷۵

هرکس وارد بحث شوید، بتوانید او را شکست دهید؟» عرضه داشتیم: اگر نظر مبارک شما چنین باشد، استقبال می‌کنیم. فرمود: إنَّ اللهَ عَزَّ وَجلَّ لَمْ یُطَعْ بِإکْرَاهٍ وَلَم یُعْصَ بِغَلَبَةٍ وَلَمْ یُهْمِلِ الْعِبَادَ فی مُلْکِهِ؛ هُوَ الْمَالِکُ لِمَا مَلَّکَهُمْ والْقَادِرُ عَلَی مَا أقْدَرَهُمْ عَلَیْهِ؛ فَإنِ ائْتَمرَ الِعبَادُ بِطَاعَتِهِ لَمْ یَکُنِ اللهُ عَنْهَا صَادّاً وَلاَ مِنْهَا مَانِعاً وَإن ائْتَمَرُوا بِمَعصِیَتِهِ فَشَاءَ أنْ یَحُولَ بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ ذَلِکَ فَعَلَ وَإنْ لَمْ یَحُلْ وفَعَلُوهُ فَلَیْسَ هُوَ الَّذِی أدْخَلَهُمْ فِیهِ ثُمَّ قَالَ مَنْ یَضْبِطْ حُدُودَ هَذَا الکَلاَمِ فَقَدْ خَصَمَ مَنْ خَالَفَهُ.

همانا خدای عزّوجلّ به اجبار اطاعت و پرستش نمی‌شود و به قهر و غلبه مورد نافرمانی قرار نمی‌گیرد و بندگان را در حکومت خود رها و آزاد نگذاشته است؛ او در حقیقت مالک و صاحب اختیار همه چیزهایی است که در اختیار بندگان خود قرار داده و بر آنچه آنان را بر آن توانایی بخشیده، تواناست. حال اگر بندگان فرمانبرداری و اطاعت کردند، مانع آنان نمی‌شود و اگر نافرمانی پیشه ساختند، اگر خواست از کارشان ممانعت کند، می‌کند و اگر نافرمانی کردند و خداوند از آنان جلوگیری نکرد، به این معنا نیست که خداوند آنان را به این کار مجبور کرده است.

سپس فرمود: «هرکس قواعد این سخن را به‌درستی بشناسد، بر هر مخالفی [در بحث] پیروز می‌شود» .(۱)

۲. رأی و قیاس

اشاره

از جمله مسائل نوظهورِ اختراعی، مسائلی است که در فهم شریعت و استنباط احکام شرعی اساساً بر رأی و نظرات شخصی افراد و قیاسِ (۲)احکام

۱- توحید، ص ۳۶۰.

۲- در توضیح رأی و قیاس باید گفت: فقهای شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم خود برای دستیابی به احکام شرعی به چهار دلیل تمسک می‌کنند:قرآن؛ سنت؛ عقل؛ اجماع که شرح آنها در کتاب‌های تفصیلی علم اصول فقه آمده است در توضیح رأی و قیاس باید گفت: فقهای شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم خود برای دستیابی به احکام شرعی به چهار دلیل تمسک می‌کنند: . در فقهِ طایفه‌ای از اهل سنت که آنها را اصحاب رأی و قیاس می‌خوانند، افزون بر این دلایل، به ادله دیگری نیز استدلال می‌شود؛ مانند قیاس و استحسان و سدّ ذرایع و. . . . قیاس یعنی آنکه برای به دست آوردن حکم یک موضوع - که هیچ‌یک از آن چهار دلیل برای آن وجود نداشته باشد- آن موضوع را با موضوع دیگری که شبیه به آن است، مقایسه کنند و حکم آن موضوع را شرعاً برای این موضوع اثبات کنند. البته فقهای شیعه تمام انواع قیاس را باطل نمی‌دانند، بلکه نوعی از آن را که به آن قیاسِ ظنّی مُستَنبَطُ العلهٔ گفته می‌شود، حجت شرعی نمی‌دانند. رأی نیز همان استحسان است که باز در شرایطی که هیچ‌کدام از چهار دلیل بالا برای پیدا کردن حکم موجود نباشد، از ذوقیات و خوش‌آمد و خوش‌نیامدِ اشخاص برای استخراج حکم شرعی استفاده کنند و این همه، به این ادعاست که عقل می‌تواند مستقلاً ملاک حکم را در موضوعی که دارای حکم است، درک کند و آن را بر موضوعی که حکم ندارد، تطبیق دهد و اصلاً در درک احکام و معیارهای آن استقلال دارد و این معنا اجتهاد به رأی است که در جای خود اثبات شده است. چنین ادراکاتی، نه وظیفه عقل عملی است و نه وظیفه عقل نظری. البته طایفه‌ای از اهل سنت نیز هستند که ادلّه شرعی را منحصر در سه دلیلِ قرآن، سنت و اجماع دانسته‌اند و برای عقل در درک ملاکات احکام شرعی به هیچ‌گونه دخالتی قائل نیستند که

این گروه را اهل حدیث می‌نامند. ر. ک: محمدرضا مظفر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۱۱۸؛ مقدمه کتاب عدل الهی، استاد شهید مرتضی مطهری. مترجم .

ص:۷۶

بر یکدیگر استوار است. حضرت امام جعفر صادق (ع) در این‌باره فرمود:

إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَايِيسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَايِيسِ فَلَمْ تَزِدْهُمُ الْمَقَايِيسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْداً وَ إِنَّ دِينَ اللهِ لَايُصَابُ بِالْمَقَايِيس.(۱)

معتقـدان به قیـاس، دانش را از راه مقایسه طلب کردنـد. اما این مقایسات برای آنها جز دوری از حق چیزی به بار نیاورد و همانا دین خدا به‌وسیله مقایسه دست یافتنی نیست.

حضرت امام محمدباقر (ع) نیز می‌فرماید:

إِنَّ السُّنَّةَ لَا تُقَاسُ؛ وَ كَيْفَ تُقَاسُ السُّنَّةُ وَ الْحَائِضُ تَقْضِی الصِّيَامَ وَ لَا تَقْضِی الصَّلَاةَ.(۲)

همانا سنت قابل قیاس نیست و چگونه [احکام شرعی بر یکدیگر] قیاس شود، درحالی‌که زن، روزه‌ای را که در زمان عادت ماهانه

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۶.

۲- محاسن، ابوجعفر برقی، ج ۱، ص ۳۳۸.

ص:۷۷

نگرفته [است]، باید قضا کند. اما نمازی را که در آن روزها نخوانده قضا ندارد!

از «سعید اعرج» نقل است که گفت: به حضرت امام صادق گفتم: کسانی در اطراف ما هستند که ادعای فقه دارند و می گویند مواردی برای ما پیش می‌آید که حکم آنها را در کتاب و سنت نمی‌شناسیم و بر همین اساس در چنین مواردی به رأی خود عمل می کنیم. آن حضرت فرمود:

کَذَبُوا لَیْسَ شَیْءٌ إِلَّا جَاءَ فِی الْکِتَابِ وَ جَاءَتْ فِیهِ السُّنَّةُ.(۱)

دروغ گفتند؛ هیچ چیزی نیست، مگر اینکه حکمش در قرآن موجود بوده و درباره آن سنتی وارد شده است.

«عثمان بن عیسی» می گوید: از حضرت ابوالحسن، موسی کاظم (ع) ، درباره قیاس پرسیدم، فرمود:

مَا لَکُمْ وَ الْقِیَاسَ! إِنَّ اللهَ لایُسْأَلُ کَیْفَ أَحَلَّ وَ کَیْفَ حَرَّمَ.(۲)

شما را به قیاس چه کار! از خدا پرسیده نمی‌شود چگونه چیزی را حلال می کند و چگونه حرام.

حضرت علی (ع) فرمود:

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلْقِیَاسِ لَمْیَزَلْ دَهْرُهُ فِی إِلْتِبَاسٍ؛ وَ مَنْ دَانَ اللهَ بِالرَّأْیِ لَمْیَزَلْ دَهْرُهُ فِی ارْتِمَاسٍ.(۳)

کسی که خود را به قیاس عادت دهد، همواره زندگی خود را در اشتباه خواهد گذراند و کسی که دین خدا را بر مبنای رأی و دیدگاه خود تفسیر کند، عمر خود را غرق در دریای جهالت سپری خواهد کرد.

حضرت ابوجعفر، امام محمدباقر (ع) نیز می‌فرماید:

مَنْ أَفْتَی النَّاسَ بِرَأْیِهِ، فَقَدْ دَانَ اللهَ بِمَا لاَیَعْلَمُ، وَ مَنْ دَانَ بِمَا

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲- کافی، ج ۱، ص ۵۷.

۳- همان، ص ۵۸.

ص:۷۸

لاَیَعْلَمُ فَقَدْ ضَادَّ اللّهَ؛ حَیْثُ أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فِیمَا لاَ یَعْلَمُ.(۱)

کسی که بر اساس رأی خود برای مردم فتوا بدهد، دین خدا را بر اساس آنچه به آن علم ندارد، تفسیر کرده و کسی که بر اساس آنچه نمی‌داند، دین خدا را تفسیر کند، با خدا به ضدیت پرداخته است؛ چون در دایره‌ای که از آن آگاهی ندارد، حکم حلال و حرام صادر کرده است.

۳. تشبیه و تجسیم

اشاره

به یقین، یکی از خطرناک‌ترین مسائلی که برخی طوایف مسلمان در آن گرفتار شده‌اند، دو عقیده تشبیه و تجسیم است که از کوتاهی فهم و جمود فکر سرچشمه می گیرد. در این دو عقیده، صفات اجسام و مخلوقات به خدای تعالی نسبت داده می‌شود. اهل بیت (ع) نقشی اساسی در کشف گمراهی این دو عقیده و ارشاد مسلمانان به فهم درست و سازگار با عظمت و تقدس خدای تعالی داشتند.

از امیرمؤمنان، علی (ع) درباره صفات خداوند متعال چنین وارد شده است:

مَنْ قَالَ أَیْنَ فَقَدْ أَخْلَی مِنْهُ وَ مَنْ قَالَ إِلی‌مَ فَقَدْ وَقَّتَه.(۲)

هرکس بگوید خدا کجاست، جایی را از خدا خالی دانسته و هرکس بپرسد خدا تا چه وقت باقی می‌ماند، او را محدود به زمان ساخته است.

حضرت امام رضا (ع) نیز دراین‌باره فرمود:

«مَنْ شَبَّهَ اللّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِکٌ وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَکَانِ فَهُوَ کَافِر»(۳)؛ «هرکس خدا را به خلق او تشبیه کند، مشرک است و هرکس او را به مکانی محدود کند، کافر است» .

۱- کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۲- توحید، ص ۵۷.

۳- همان، ص ۶۹.

ص:۷۹

مردی یهودی نزد حضرت علی (ع) آمد و عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین! پروردگار ما از کی بوده است؟» فرمود: اِنَّما یُقالُ مَتی کانَ لِشَیءٍ لَمْ یَکُنْ فَکانَ ورَبُّنا تَبارکَ وتعالَی هُوَ کَائنٌ بِلا کَیْنُونَـةٍ کَائِنٍ، کَانَ بِلَا کَیفٍ یَکُونُ کَانَ لَمْ یَزَلْ بِلَا لَمْ یَزَلْ وبِلاَ کَیفٍ یَکونُ، کانَ لَمْ یَزَلْ لَیْسَ لَهُ قَبلٌ، هو قَبْلَ الْقَبْلِ بلا قَبْلٍ وبلاغایـةٍ ولا مُنْتَهی غَایَةٍ ولَاغَایَةٍ إِلَیْهَا، غَایَةٌ انْقَطَعَتِ الغَایَاتُ عَنْهُ، فَهُوَ غَایَةُ کُلِّ غَایَةٍ.(۱)و (۲)

تنها در صورتی می‌توان پرسید چیزی از کی بوده [است]، که آن چیز در زمانی نبوده و بعد ایجاد شده باشد. اما پروردگار ما، تبارک و تعالی، بدون اینکه صفات موجودات را داشته باشد، موجود بوده است(۳)؛ او بدون هیچ کیفیتی موجود بوده (۴)؛ خداوند همواره جاویدان بوده است حتی قبل از اینکه مفهوم جاودانگی به وجود آمده و بدون [اینکه هیچ چیزی از مقوله] کیف [با او باشد که در این صورت لامحاله حادث خواهد بود]. (۵)او بوده و قبلی نداشته، بلکه او قبل از

۱- برای آگاهی بیشتر ر. ک: شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۱۲۶؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۵؛ نور البراهین، سید نعمت الله جزایری، ج ۱، ص ۴۳۱. پاورقی . مترجم

۲- توحید، ص ۷۷.

۳- چون همه موجوداتی که ما می‌شناسیم، وجودشان از نوع وجودِ حَدَثی است؛ یعنی سرانجام در زمانی موجود نبوده و در برهه‌ای خاص از زمان به وجود آمده‌اند. درحالی‌که وجود باری تعالی وجود حدَثی نیست و قبل از خلقت زمان نیز بوده است و برای بودنش نمی‌توان آغازی تصور کرد. ازاین‌رو، بودنش مستند به حقیقتِ بودن است، نه بودنی زاید بر ذات؛ چنان‌که در سایر موجودات است. مترجم

۴- یعنی هیچ صفتی از صفات موجودات که زاید بر ذاتش باشد، در او راه ندارد. مترجم

۵- منظور، کیف در مقابل کمّ است که هر دو از مقولات فلسفی هستند، اما در بیان اینکه چرا امام ع عبارت: «وَ بِلا کَیفٍ یکُونُ » را تکرار فرموده‌اند، چند احتمال وجود دارد: ۱. تأکید بر جمله اول. ۲. اینکه جمله اول برای نفی کیفیات جسمانی یا حادث است و دومی برای نفی صفات حقیقیه زائده یا قدیمه؛ ۳. اینکه مراد از جمله دوم این باشد که وجودِ خداوند در ازل و اتصاف ذات مقدسش به این وجود، کیفی نداشته است؛ بنابراین، اشاره به نفی معلولیت یا زاید بودنِ این وجود است. مترجم .

ص:۸۰

[پیدایش مفهوم] قبل [و بعد] بوده [است]. لذا نه قبلی دارد و نه امتدادی در زمان و نه انتهایی [در ازل]؛ او خود انتهای هر چیز است و غایتی [در لایزال] به او منتهی نمی‌شود؛ او غایتی است که همه غایت‌ها از او بریده شده [است]؛ پس او غایتِ همه غایت‌هاست.

از «عباسی» نقل شده است که به حضرت ابوالحسن (ع) عرض کردم: «فدایت شوم، یکی از دوستان شما به من امر کرده [است] تا مسئله‌ای را از شما بپرسم.» فرمود: «چه کسی؟» عرض کردم: «حسن بن سهل» . فرمود: «مسئله در چه زمینه‌ای؟» عرض کردم: «توحید» . فرمود: «کدام بخش از توحید؟» عرضه داشتم: «او می‌پرسد آیا خدا جسم است یا غیر جسم؟» فرمود:

إِنَّ لِلنَّاسِ فی التَّوْحیدِ ثَلَاثَةَ مَذَاهِبَ: إِثْبَاتٌ بِتَشْبِیهٍ ومَذْهَب النّفی وَمَذْهَبُ إِثْبَاتٍ بِلَا تَشْبِیهٍ. فَمَذْهَبُ اَلإِثْبَاتِ بِتَشْبِیهٍ لَا یَجُوزُ، وَمَذْهَبُ النَّفْیِ لَا یَجُوزُ والطَّرِیقُ فِی الْمَذْهَبِ الثَّالِثِ: إِثبَاتٌ بِلَا تَشْبِیهٍ.(۱)

همانا مردم در توحید بر سه عقیده‌اند: مذهب اثبات [شیئیت برای خدا] با تشبیه [خدا به خلق]، مذهب نفی [شیئیت از خدا] و مذهب اثبات بدون تشبیه.(۲)مذهب اثبات با تشبیه جایز نیست؛ مذهب نفی هم جایز نیست؛ اما راه راست، پیمودن راه سوم است؛ یعنی اثبات بدون تشبیه.

۱- توحید، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- منظور از مذهب اول، عقیده کسانی است که خداوند متعال را داخل در مفهوم شیء می‌دانند و او را به مخلوقاتش تشبیه می‌کنند که مورد بحث ما هم همین قسم هستند و منظور از مذهب نفی نیز مذهب اهل تعطیل است که برای فرار از شرک و حفظ توحید، از اطلاق مفهوم شیء بر خداوند خودداری می‌کنند. نتیجه اعتقاد آنان این است که خداوند را از دایره وجود به محض عدم بکشانیم؛ یعنی صورت مسئله را پاک می‌کنند که قطعاً باطل است و مذهب سوم مذهب اهل بیت ع است که خداوند متعال را داخل در مفهوم شیء می‌داند. اما او را به مخلوقاتش تشبیه نمی‌کند. مترجم .

ص:۸۱

حضرت امام جواد و امام هادی (ع) فرمودند:

مَنْ قَالَ بِالْجِسْمِ فَلاتُعْطُوهُ مِنَ الزَّکَاةِ وَ لاَتُصَلُّوا وَرَاءَهُ. ۱

هرکس به جسمانیت خدا معتقد شد، نه به او زکات بپردازید و نه پشت سرش نماز بخوانید.

تأویل آیاتی که در ظاهر بر تشبیه و تجسیم دلالت می‌کنند

الف) وجه (صورت)

از «ابوحمزه» نقل است: به ابوجعفر امام محمد باقر (ع) عرض کردم: مقصود از سخن خدای تعالی که می‌فرماید: (کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ إِلاَّ وَجْهَهُ) ؛ «جز وجهِ خدا همه چیز نابود خواهد شد» . (قصص ۸۸) چیست؟ فرمود:

فَیَهْلِکُ کُلُّ شَیْءٍ وَ یَبْقَی الْوَجْهُ! إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ أَعْظَمُ مِنْ أَنْیُوصَفَ بِالْوَجْهِ وَ لَکِنَّ مَعْنَاهُ کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلاَّ دِینَهُ وَ الْوَجْهُ الَّذِی یُؤْتَی مِنْه.(۱)

آیا همه چیز نابود شده و تنها وجه باقی می‌ماند! همانا خداوند عزوجل بزرگ‌تر از آن است که وجه (صورت) [و به طور کلی اندام مادی] برایش قائل شویم، بلکه معنای وجه در این آیه این است که همه چیز نابود می‌شود، مگر دین خدا و آن وجهی (جهتی)(۲)که دین از آن سرچشمه می گیرد.

ب) یدان (دو دست)

از «محمد بن مسلم» نقل است: از حضرت ابوجعفر، امام محمدباقر (ع) درباره معنای این سخن خدا پرسیدم که می‌فرماید:

یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ

۱- همان، ص ۱۴۹.

۲- از آنجا که وجه در زبان عربی به چند معنا به کار رفته و تنها یکی از آنها معنای چهره و صورت ظاهری است، امام محمد باقر ع در این بیان، وجه را به معنای دیگر آن، که همان جهت و سمت است، تفسیر فرموده است. البته معنای دیگر این کلمه، دلیل و سبب است که به نظر حقیر، منظور امام، همان سمت و جهت است. مترجم .

ص:۸۲

تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ؛ «ای ابلیس! چه چیز نگذاشت تا تو بر آنچه با دو دست خود آفریدم، سجده کنی؟» (ص: ۷۵) امام در پاسخ فرمود:

الْيَدُ فِي كَلامِ الْعَرَبِ الْقُوَّةُ وَ النِّعْمَةُ قَالَ اللَّهُ: وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ(۱)وَ قَالَ: وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ(۲)أَیْ بِقُوَّةٍ وَ قَالَ: وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۳)أَیْ قَوَّاهُمْ وَ يُقَالُ: لِفُلانٍ عِنْدِی أَيَادِی كَثِيرَةٌ أَیْ فَوَاضِلُ وَ إِحْسَانٌ. وَ لَهُ عِنْدِی يَدٌ بَيْضَاءُ أَیْ نِعْمَةٌ. (۴)

«یـد» در زبـان عرب به معنـای قـدرت و نعمت است؛ خداونـد فرموده: «و به یاد بیاور بنـده ما داوود را که دارای یـد (قـدرت) بود» . همچنین فرمود: «و آسمان را با «ید» (قدرت) بر افراشتیم» ؛ یعنی با قدرت و باز فرموده [است]: «و آنان را با روح خود تأیید کرد» که بـاز هم به معنـای قـدرت است و گفته می‌شود: فلانـی بر گردن من ایادی زیادی دارد؛ یعنی نعمت فراوانی به من بخشـیده یا احسان بزرگی در حق من انجام داده است یا او بر من یدِ بیضاء دارد! به این معنا است که حق نعمت بر گردنم دارد» .

«محمد بن عبیده» می‌گوید: از حضـرت رضا (ع) معنای این سخن خدای تعالی: (ما مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِيَدَيَّ) ؛ «چه چیز تو را مانع شد از اینکه بر آنچه با دستان خود آفریدم سجده آوری؟» (ص: ۷۵) را پرسیدم. در پاسخ فرمود:

«يَعْنِی بِقُدْرَتِی وَ قُوَّتِی»(۵)؛ «یعنی به قدرت و قوّتم [آفریدم]» .

۱- ص: ۱۷.

۲- ذاریات: ۴۷.

۳- مجادله: ۲۲.

۴- توحید، ص ۱۵۳.

۵- همان.

ص:۸۳

«سلیمان بن مهران» می گوید: از حضرت امام صادق (ع) درباره سخن خدای عزّوجلّ پرسیدم که می‌فرماید: (وَ الأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ) ؛ «و در روز قیامت، زمین همه در مشت اوست» . (زمر: ۶۷) در پاسخ فرمود:

یَعْنِی مِلْکَهُ لاَ یَمْلِکُهَا مَعَهُ أَحِدٌ وَ الْقَبْضُ مِنَ اللهِ تَعَالَی فِی مَوْضِعِ آخَرَ الْمَنْعُ وَ الْبَسْطُ مِنْهُ الإِعْطَاءُ وَ التَّوْسِیعُ کَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: (وَ اللهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) (۱)یَعْنِی یُعْطِی وَ یُوَسِّعُ وَ یَمْنَعُ وَ یُضَیِّقُ وَ الْقَبْضُ مِنْهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی وَجْهٍ آخَرَ الأَخْذُ فِی وَجْهِ الْقَبُولِ مِنْهُ کَمَا قَالَ: (وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ) (۲)أَیْ یَقْبَلُهَا مِنْ أَهْلِهَا وَ یُثِیبُ عَلَیْهَا.

این مُشت و قبضه به معنی حکومت و سلطنت خدای تعالی است که احدی در آن شریک نیست. در جای دیگر، قبض (در مشت گرفتن) نسبت به خدای متعال به معنی منع و تنگ گرفتن، همچنین بَسط (گشودن) به معنای توسعه روزی و بخشش آمده [است] که فرماید: «و خدا است که [در معیشت بندگان] تنگی و گشایش پدید می‌آورد و به سوی او بازگردانده می‌شوید» ؛ یعنی او عطا کرده و گشایش می‌دهد و بازمی‌دارد و تنگ می گیرد. همین قبض در یک وجه دیگر درباره ذات باری تعالی به معنی گرفتن و اخذ به‌عنوان قبول آمده که فرموده [است]: «و [خدا] صدقات را قبض می کند» ؛ یعنی این صدقات را از اهل آن قبول نموده و به دهندگان اجر و پاداش عطا می کند» .

سلیمان گوید: عرضه داشتم آیه: وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ ؛ «و آسمان‌ها به یمین (دست راست) او پیچیده است» (زمر: ۶۷) ، چطور؟ فرمود:

۱- بقره: ۲۴۵.

۲- توبه: ۱۰۴

ص:۸۴

الْيَمِينُ الْيَدُ وَ الْيَدُ الْقُدْرَةُ وَ الْقُوَّةُ يَقُولُ عَزَّوَجَلَّ وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِقُدْرَتِهِ وَ قُوَّتِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا يُشْرِكُونَ.(۱)

منظور از یمین، همان یـد و یـد به معنای قـدرت و قوّت است و خداونـد در این آیه می‌فرماید: آسـمان‌ها درپیچیده به قدرت و قوّت پروردگار است که از هرچه به او شرک بورزند، منزه و ویراسته است.

ج) استواء (استیلا یافتن یا قرار گرفتن)

از «عبدالرحمان بن حجاج» نقل است که گفت:

از حضـرت امـام صـادق (ع) درباره سـخن خـدای تعالی که فرمود: (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی)(۲)؛ «خـدای رحمـان که بر عرش استیلا یافته است» ، پرسیدم، فرمود:

اسْتَوَی مِنْ كُلِّ شَیْءٍ فَلَيْسَ شَیْءٌ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَیْءٍ لَمْ‌يَبْعُدْ مِنْهُ بَعِيدٌ وَ لَمْ‌يَقْرُبْ مِنْهُ قَرِيبٌ اسْتَوَی مِنْ كُلِّ شَیْءٍ.(۳)

[خدای تعالی] نسبت به همه چیز مساوی است(۴)؛ یعنی هیچ چیز نسبت به خدای تعالی از چیز دیگر نزدیک‌تر نیست، هیچ دوری از او دور نیست و هیچ نزدیکی از آن نزدیک‌تر نیست و نسبتش با همه اشیاء مساوی است.

د) خشم و خشنودی

در مناظره‌ای که میان «ابوقرّه» محدّث، از اصحاب «ابن شبرمه» و حضرت امام رضا (ع) رخ داد، ابوقره به آن حضرت عرض کرد:

۱- توحید، صص ۱۶۱ و ۱۶۲.

۲- طه: ۵.

۳- کافی، ج ۱، ص ۱۲۸.

۴- در اینجا امام رضا ع استواء را به معنای مساوی بودن تفسیر کرده که از همان ریشه سَوِی است. مترجم .

ص:۸۵

آیا این روایت را تکذیب می کنی که نقل شده [است]:

«إنَّ اللَّهَ إذَا غَضِبَ إنَّمَا یُعْرَفُ غَضَبُهُ أَنَّ الْمَلائِکَهَ الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ یَجِدُونَ ثِقْلَهُ عَلَی کَوَاهِلِهِمْ فَیَخِرُّونَ سُجَّداً فَإِذَا ذَهَبَ الْغَضَبُ خَفَّ وَ رَجَعُوا إِلَی مَوَاقِفِهِم» ؛ «چون خدا خشمگین می‌شود، نشانه خشم او این است که فرشتگان حامل عرش، سنگینی آن را بر دوش‌های خود احساس می کنند و به همین واسطه به سجده می‌افتند و چون خشم خدا فرو نشست، عرش سبک شده و آنها به جایگاه خویش باز می گرداند» . حضرت ابوالحسن (ع) فرمود:

«أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی مُنْذُ لَعَنَ إِبْلِیسَ إِلَی یَوْمِکَ هَذَا وَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ غَضْبَانُ هُوَ عَلَی إِبْلِیسَ وَ أَوْلِیَائِهِ أَوْ رَاضٍ عَنْهُمْ» ؛ «مرا از این امر خبر ده که خداوند از زمانی که ابلیس را مورد لعن قرار داد تا امروز و از امروز تا روز قیامت، آیا بر ابلیس و پیروان او خشمگین و از آنها ناخرسند است یا از آنها راضی و خرسند؟» ابوقرّه پاسخ داد: «بله، البته که بر آنها خشمگین و غضبناک است» . امام فرمود: «

فَمَتَی رَضِیَ فَخَفَّفَ وَ هُوَ فِی صِفَتِکَ لَمْ‌یَزَلْ غَضْبَانَ عَلَیْهِ وَ عَلَی أَتْبَاعِهِ!» ؛ «حال که خداوند با این توصیف که کردی، همواره خشمگین و غضبناک است. پس رضایت و خرسندی او چه موقع پیش می‌آید تا عرش سبک شود!»

آن گاه در ادامه فرمود:

وَیْحَکَ کَیْفَ تَجْتَرِی أَنْ‌تَصِفَ رَبَّکَ بِالتَّغَیُّرِ مِنْ حَالٍ إِلَی حَالٍ وَ أَنَّهُ یَجْرِی عَلَیْهِ مَا یَجْرِی عَلَی الْمَخْلُوقِینَ سُبْحَانَهُ لَمْ‌یَزَلْ مَعَ الزَّائِلِینَ وَ لَمْ‌یَتَغَیَّرْ مَعَ الْمُتَغَیِّرِینَ.(۱)

۱- احتجاج، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، ج ۲، ص ۳۷۹.

ص:۸۶

وای بر تو! چگونه به خود جرئت می‌دهی که پروردگار خود را به تغییر و تبدیل از حالی به حال دیگر و اینکه آنچه برای مخلوقات پیش می‌آید، برای او نیز پیش آید، توصیف کنی! منزه است او از اینکه با زایل شوندگان زایل گردیده و به همراه تغییرکنندگان از حالی به حال دیگر تغییر یابد.

«صفوان» گوید: «ابوقرّه متحیر شد و نتوانست پاسخی بدهد. پس برخاست و بیرون رفت» .

۶. مبارزه با حرکت غالیان(۱)

اشاره

اهل بیت (ع) در برابر غالیان می‌ایستادند و با مبارزه با آنان، ادعاهای باطل آنها را با روش‌های مختلف، رسوا و آشکار می‌ساختند. ابزارهایی که این امامان معصوم (ع) به کار می‌گرفتند، عبارتند از:

۱- غالیان یا غُلات، فرقه‌ای منسوب به شیعه هستند که امامان را در الوهیت با خدا شریک می‌دانند و معتقد هستند که خدای تعالی در ائمه حلول کرده و امور بندگان را به آنها واگذار نموده است. اکثریت شیعیان به دلایل عقلی و نقلی این عقیده را باطل می‌دانند. مترجم .

ص:۹۱

الف) ابراز بیزاری و لعن آنان

هنگامی که «ابوالجارود» (۱)بـدعت خود را آشـکار کرد، امام محمدباقر (ع) از او اظهار بیزاری کرده و برای تشدید تنفر مردم از او، وی را شیطان سرحوب (۲)نامید.(۳)

امـام صـادق (ع) نیز ابوالجـارود را لعنت کرد. همچنین «کُثَیر نَوّاء» و «سـالم بن ابی‌حفصه» را [نیز] مورد لعن قرار داد و دربـاره آنـان فرمود:

«کَذّابُونَ مُکَذِّبُونَ کُفّارٌ عَلَیهِمْ لَعْنَهُ اللهِ»(۴)؛ «اینها همه دروغگو، تکذیب‌کننده [ی حق] و کافر هستند که لعنت خدا بر آنها باد» .

ائمه اطهار (ع) همچنین کسانی چون «مغیره بن سـعید» ، «ابوالخطاب» ، «بیان» و غیر آنان را لعنت کردند و نیز وقتی از بدعت‌گذاری «ابن کیال» اطلاع پیدا کردند، از او نیز تبری جستند و او را هم لعنت کردند.(۵)

ب) هشدار به مردم از پیروی این افراد و آشکار کردن دروغ‌های آنها

هرگاه امامان معصوم (ع) در جامعه به شـخص غالی برخورد می‌کردنـد، به شـیعیان خود فرمان می‌دادنـد تا آنان را ترک کننـد و از ارتباط با آنان دوری گزینند.(۶)همچنین مردمی را که پیرو این اشخاص بودند و

۱- ابوالجـارود بن منـذر همـدانی کوفی که اصالتـاً خراسـانی بود و بعـد به کوفیـان ملحق شـد، رییس فرقه‌ای بود که به نام خودش، جارودیه نامیـده می‌شود. وی که نابینا بود، پس از قیام زیدبن علی‌بن الحسـین ع کوردل نیز شد و تغییر عقیده داد و با این کار مورد لعن امام‌باقر۷ قرار گرفت. مترجم

۲- سُرحوب نام شیطانی نابیناست که در دریا زندگی می‌کند. مترجم

۳- رجال کشّی، ج ۲، ص ۴۹۵.

۴- همان، ص ۴۹۶.

۵- الملل و النحل، شهرسـتانی، ج ۱، ص ۱۶۱. ابن کیال نیز احمـد بن کیال است و پیروان او را کیالیه می‌نامنـد که فرقه‌ای از غُلات هستند.

۶- الملل و النحل؛ رجال کشّی، ج ۲، ص ۴۹۳.

ص:۹۲

به طور کلی، همگـان را از این مسائـل آگـاه می‌کردنـد که چنین کسانی دروغگو هستند و مطالب باطلی را به افترا بر اهل بیت (ع) می‌بندند و عقایدی را به آن بزرگواران نسبت می‌دهند که اصلاً مورد اعتقاد آنان نیست.

امام صادق (ع) در این‌باره فرمود:

مغیرهٔ بـن سـعید همـواره عـادت داشت اخبـار دروغی را به پـدرم نسـبت دهـد؛ او نوشـته‌های اصـحاب پـدرم را می‌گرفت، یـاران او خودشان را بین اصـحاب پـدرم مخفی می‌کردند و نوشـته‌های آنان را می‌گرفتند و به او می‌رساندند؛ وی مطالبی که آلوده به کفر و زندقه بود، در آنها وارد کرده، آنها را به پدرم اسـتناد داده و آن‌گاه به یاران خود می‌داد تا آنها را میان شیعه پراکنده کنند. بنابراین، هر مطلب غلوآمیزی که در نوشـته‌های اصـحاب پدرم یافت شود، از همان دسـته مطالبی است که مغیرهٔ بن سـعید در نوشته‌های آنان وارد کرده است.(۱)

امام صادق (ع) نیز همچون دیگر ائمه معصوم (ع) ، راه و عقیـده درست را برای شـیعیان بیان می‌فرمود تا بتوانند از راه مقایسه عقاید غالیـان و آنچه از احـادیث منسوب به اهل‌بیت (ع) به دست آنها می‌رسـید، با کتاب و سـنت و نیز تطبیق دادن آنها با احادیثی که در گذشته از ائمّه (ع) صادر شده و صدور آنها به اثبات رسیده بود، حق را از باطل تشخیص دهند. آن حضرت در این‌باره فرمود:

لا تَقْبَلوا عَلَینا حَدِیثاً إلاّ مَا وَافَقَ القُرْآنَ والسُّنَّهَ أوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِداً مِنْ أحَادیثِنَا المُتَقَدِّمَهِ، فَإنَّ المُغَیْرَهَ بنَ سَعِیدٍ لَعَنَهُ اللهُ دَسَّ فِی کُتُبِ أصْحَابِ أبِی أحَادِیثَ لَمْ یُحَدِّثْ بِهَا أبِی، فَاتَّقُوا اللهَ

۱- رجال کشّی، ج ۲، ص ۴۹۱.

ص:۹۳

وَلاتَقْبَلوُا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبّنَا تَعَالَى وسُنَّةَ نَبِيِّنَا فَإنّا إذَا حَدَّثْنَا قُلْنا: قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وقَالَ رَسُولُ اللهِ.(۱)

احادیثی که به ما نسبت داده می‌شود، نپذیرید، مگر احادیثی که موافق با قرآن و سنت بوده یا احادیثی که کنار آنها شاهدی از احادیث ثابت ما که از قدیم نقل شده [است] موجود باشد؛ زیرا مغیرة بن سعید - که خدا لعنتش کند - در نوشته‌های اصحاب پدرم دست برد و احادیثی به آنها افزود که پدرم آنها را نفرموده بود. پس از خدا پروا کنید و احادیثی که مخالف با سخن پروردگار و سنت پیامبر ما بوده [است] و به ما نسبت داده شود، نپذیرید؛ زیرا چون ما حدیثی می‌گوییم، یا از قول خدای تعالی است یا مستند به سخنان رسول خدا (ص) .

اصحاب آن بزرگواران نیز که از صاحبان بصیرت و پژوهش و تحقیق بودند، کتاب‌های حدیثی را به دقت بررسی و گاه که احساس می‌کردند روایات جعلی میان آنهاست، آن کتاب‌ها را به خود ائمه نشان می‌دادند تا موارد جعلی از آنها حذف شود و روایات صحیح باقی بماند.

«یونس بن عبدالرحمان» می‌گوید: به عراق رفتم و در آنجا برخی از اصحاب ابوجعفر (امام محمدباقر (ع)) را یافتم و اصحاب حضرت صادق (ع) نیز در آنجا فراوان بودند. من به استماع حدیث از آنها پرداخته و کتاب‌های حدیثی آنان را به دست آوردم. سپس آن احادیث را بر حضرت ابوالحسن رضا (ع) عرضه داشتم. آن حضرت صحت انتساب تعداد زیادی از آن احادیث به امام صادق (ع) را انکار نمود و به من فرمود:

إنَّ أَبَا الخَطَّابِ كَذَبَ عَلَى أبى عَبْدِ اللهِ [(ع)] لَعَنَ اللهُ أبَا الخَطّابِ وكَذَلِكَ أصْحَابُ أَبِى الخَطَّابِ يَدُسُّونَ هذا الْأَحاديثَ إِلَى يَوْمِنَا

۱- رجال کشّی، ج ۲، ص ۴۸۹.

ص:۹۴

هَـذَا فی کُتُبِ أصْحَابِ أبِی عبدِالله (ع) ، فَلَا تَقْبَلوا عَلَیْنَا خِلافَ القُرآنِ فإِنَّا إنْ تَحَدَّثْنا بِموافَقَةِ القرآنِ ومُوافَقَةِ السُّنَّةِ إنَّا عَنِ اللهِ وَعنْ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ ولا نَقولُ قالَ فلانٌ وفُلانٌ فَیَتَنَاقَضُ کلامُنَا، إنَّ کلامَ آخِرنا مِثلُ کَلامِ أوَّلِنا وکَلامَ أوّلِنا مُصَدِّقٌ کلامَ آخِرِنَا. فَإِذَا أَتاکُمْ مَنْ یُحَدِّثُکُمْ بِخَلافِ ذَلِکَ فَرُدُّوهُ عَلَیْهِ وَقُولُوا: أَنتَ أَعْلَمُ وما جِئْتَ بِهِ؛ فَإِنَّ مَعَ کُلِّ قَوْلٍ حَقیقَةً وَعَلَیهِ نوراً، فَما لا حَقیقَةَ مَعَهُ ولا نُورَ عَلَیهِ فذلِکَ قولُ الشَّیْطان.(۱)

همانا «ابوالخطاب» بر امام صادق (ع) دروغ بست - خداوند ابوالخطاب را لعنت کند - اصحاب او نیز تا به امروز در کتاب‌های احادیث اصحاب آن حضرت دست برده و احادیث جعلی را در آنها وارد می‌کنند. پس مطالبی را که خلاف قرآن باشد، از قول ما نپذیرید؛ چراکه ما چون سخن بگوییم، حدیثی خواهیم گفت که موافق با قرآن و سنت است. ما از قول خدا سخن می‌گوییم نه از قول فلان و بهمان که سخنمان متناقض از کار درآید. همانا سخن آخرین نفر ما با سخن اولین نفر ما یکسان است و سخن اولین نفر ما تصدیق‌کننده سخن آخرین نفر ماست. پس اگر کسی نزد شما آمد و حدیثی از ما نقل کرد که این‌چنین نبود، آن حدیث را رد کرده و از او نپذیرید و بگویید تو می‌دانی و آنچه آورده‌ای! همانا با هرکدام از ما [ائمه] حقیقتی و هر کدام از ما پرتوی از نور است. پس هر سخنی که فاقد این حقیقت و این نور بود، آن سخن از شیطان است.

دیگر کسانی هم که دارای ذوق سلیم و ایمان کاملی بودند، این خطر را احساس می‌کردند؛ به‌گونه‌ای که «ابوهریره عجلی» ، یکی از شاعران آن زمان، نزد حضرت امام محمد باقر (ع) رفت و چنین سرود:

۱- رجال کشی، ج ۲، صص ۴۸۹ - ۴۹۱.

ص:۹۵

ای ابوجعفر، تویی آن ولی و سرپرستی که من دوستش دارم و به آنچه تو راضی باشی، راضی‌ام و پیروی خواهم کرد.

–

اینک مردانی نزد ما آمده، احادیثی از شما نقل می‌کنند که سینه‌های ما از شنیدن آنها تنگ آمده است. –

اینها احادیثی است که مغیره در میان مردم پخش کرده و بدترین چیزها همین بدعت‌های نوظهور است.(۱)

ج) رد سخنان باطلِ غالیان

این افراد سخنان دروغی را به اهل بیت (ع) نسبت می‌دادند و گاه اگر فرصت مناظره و احتجاجی با اهل بیت (ع) به دست می‌آمد، از هرگونه بحث و مناظره واهمه داشتند؛ چه اینکه چون «ابن ابی‌العوجا» ی زندیق می‌خواست با امام صادق (ع) به بحث و مناظره بپردازد، «ابن مقفع» او را از این کار برحذر داشت و به او گفت: «این کار را نکن؛ چرا که بیم دارم آنچه را به آن اعتقاد داری بر تو فاسد گرداند»(۲)

وقتی که سخنان باطل غالیان در خصوص اهل بیت (ع) به آن بزرگواران می‌رسید، آشکارا به رد آن سخنان می‌پرداختند و اعتقاد حق را که بر خلاف اعتقاد غالیان بود، برای مردم اثبات می‌کردند؛ برای مثال: بسیاری از غالیان به خدایی ائمه معتقد بوده یا به حلول روح الهی در آنان اعتقاد داشتند؛ از جمله سخنان اهل بیت (ع) در رد این اعتقاد، سخن امام صادق (ع) است که فرمود:

۱– عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۱۵۱، کتاب‌های العلم و البیان. أبَا جَعْفَرٍ أنْتَ الإمَامُ اُحِبُّهُ وَ أرْضَی الَّذِی تَرْضَی بِهِ وَ اُتَابِعُ أتَانَا رِجَالٌ یحْمِلُونَ عَلَیکُمْ أحَادِیثَ قَدْ ضَاقَتْ بِهِنَّ الأضَالِعُ أحَادِیثَ أفْشَاهَا المُغَیرَهُ فِیهِمُ وَ شَرُّ الاُمُورِ المُحْدَثَاتُ البَدَائِعُ .

۲– کافی، ج ۱، ص ۷۴.

ص:۹۶

لَعَنَ اللهُ مَنْ أَزَالَنَا عَنِ الْعُبُودِيَّةِ لِلَّهِ الَّذِى خَلَقَنَا وَ إِلَيْهِ مَآبُنَا وَ مَعَادُنَا وَ بِيَدِهِ نَوَاصِينَا.(۱)

خداوند لعنت کند کسی که ما را از مقام بندگی خدا خارج کند؛ همان خدایی که ما را آفریده، به دنیا آمدن و معاد ما با او و موی پیشانی ما به دست اوست.

امام جعفر صادق (ع) ادعای این دسته از غالیان را که مدعی بودند خداوند متعال ائمّه (ع) را آفریده و سپس آفرینش و روزی دادن به مخلوقات دیگر را به صورت کامل به آنان واگذار کرده است و مشیت الهی در کار آنان دخالتی ندارد را رد می‌کند. یکی از اصحاب آن حضرت نزد ایشان آمد و عرض کرد:

«ابوهارون مکفوف» گمان می‌کند که شما به او فرموده‌اید: «اگر جویای ذات قدیم هستی، بدان که آن ذات مقدس در دسترس کسی نیست. اما اگر به دنبال کسی هستی که آفریده و روزی داده است، آن‌کس محمدبن علی (امام باقر (ع)) است» !

امام صادق (ع) نیز فرمود:

كَذَبَ عَلَيَّ عَليه لَعْنَةُ اللهِ واللهِ مَا مِنْ خالقٍ إلاّ اللهُ وَحْدَهُ لا شريكَ له، حَقٌّ عَلَى اللهِ أن يُذيقَنَا المَوْتَ والَّذى لايَهْلِكُ هُوَ اللهُ خالقُ الخَلْقِ وَبارِى الْبَرِيَّةِ.(۲)

او بر من دروغ بسته است و لعنت خدا بر او باد؛ به خدا سوگند که هیچ خالقی جز الله نیست که تنها و بی‌همتاست؛ این حق از آن خداست که طعم مرگ را به ما بچشاند و تنها کسی که نابودی در او راه ندارد، ذات‌الله است که آفریننده خلق و پروردگار مردمان است.

۱- رجال کشّی، ج۲، صص ۴۸۹ – ۴۹۱.

۲- همان، صص ۴۸۸ – ۴۹۱.

ص:۹۷

این بزرگوار در موضع‌گیری‌های قاطع عملی خویش در برابر بدعت‌ها و گمراهی‌ها با صراحت و قاطعیت تمام چه با زبان و چه با عمل، در برابر این‌گونه امور می‌ایستاد و با هشدار و اشاراتِ آشکار، چنان مطلب را روشن می‌کرد که دیگر بهانه‌ای برای کسی باقی‌نمی‌ماند.

به یقین، پیامبر اکرم (ص) به درستی فرمود:

إنَّ لله عِنْدَ کُلِّ بِدْعَةٍ تَکونُ بَعْدی یُکادُ بِهاَ الإیمانُ وَلیّاً مِن اَهلِ بَیتی مُوَکَّلاً بِهِ یَذُبُّ عَنْهُ؛ یَنطِقُ بِإلْهَامٍ مِنَ اللهِ ویُعْلِنُ الحَقَّ وَبِنُورِهِ یُرَدُّ کَیْدُ الکَائِدینَ فَاعْتَبِروا یَا أُولِی الأبْصَارِ وتَوَکَّلُوا عَلَی اللهِ.(۱)

همانا خداوند در هر بدعتی که پس از من ایجاد شود و ایمان [مردم] را به خطر بیندازد، ولیی از اهل بیت من دارد که او را مأمور به مبارزه با آن بدعت می‌کند و آن ولی به الهام خداوندی سخن گفته، حق را آشکار می‌نماید و به واسطه نور او حیله و مکرِ حیله‌گران خنثا می‌گردد. پس ای دارندگانِ بصیرت، خوب بنگرید و عبرت بگیرید و بر خدا توکل کنید.

اینک به برخی از این احادیث که به‌طور کلی درباره بدعت و بدی آن و نیز برحذر داشتن همگان از بدعت و بدعت‌گذاران وارد شده است، اشاره می‌کنیم:

اتَّبِعُوا وَ لاتَبْتَدِعُوا. . . فَقَدْ کُفِیتُمْ. (۲)

پیروی کنید و چیزی از خود اختراع و ابداع نکنید که مطالب به اندازه کافی در اختیار شما نهاده شده است.

اِذَا رَأیْتُم اَهْلَ الرَّیْبِ وَالْبِدَعِ مِنْ بَعدِی فَأَظْهِرُوا الْبَراءَةَ مِنْهُمْ. . . کَیْ

۱- محاسن، ص ۲۰۸.

۲- کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۱.

ص:۹۸

لایَطمَعُوا فِی الْفَساد فِی الاِسْلامِ وَیَحْذَرَهُم النّاسُ وَلاَ یَتعلَّمُون مِنْ بِدَعِهِم، یَکتُبِ اللهُ لَکُم بِذلکَ الْحَسناتِ وَیَرفَعْ لَکُم بِه الدَّرجَاتِ فِی الآخِرَهِ.(۱)

اگر پس از من اهل شک و بـدعت را دیدید، آشـکارا از آنان بیزاری بجویید. . . تا اینکه در فاسد کردن اسـلام طمع نورزند و مردم نیز از آنان بر حذر شده و چیزی از بدعت‌های آنان نیاموزند. در این صورت خداوند اجر و پاداش حسـناتی را برای‌تان منظور داشته و درجات شما را در آخرت بالا خواهد برد.

مَنْ تَبَسَّمَ فِی وَجْهِ مُبْتَدِعٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلَی هَدْمِ دِینِه.(۲)

کسی که به چهره یک بدعت‌گذار لبخند بزند، وی را در ویران کردن بنای دین خود یاری کرده است.

مَنْ أعْرَضَ عَنْ صَاحِبِ بِدْعَهٍ بُغْضاً لَهُ مَلأَ اللهُ قَلْبَهُ یَقِیناً وَ رِضَی.(۳)

هرکس با تنفر، از بدعت‌گذاری رو بگرداند، خداوند قلبش را از یقین و رضایت آکنده خواهد نمود.

مَنْ اَتَی ذَا بِدْعَهٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ سَعَی فِی هَدْمِ الإِسْلامِ. (۴)

هرکس نزد بدعتگذاری رفته و به او احترام گزارد، در راه نابودی اسلام تلاش کرده است.

لاَ یُقْبَلُ قَوْلٌ الاَّ بِعَمَلٍ وَ لاَ یُقْبَلُ قَوْلٌ وَ لاَ عَمَلٌ الاَّ بِنِیَّهٍ وَ لاَ یُقْبَلُ قَوْلٌ وَ عَمَلٌ وَ نِیَّهٌ إلاَّ بِإصَابَهِ السُّنَّهِ.(۵)

هیچ سخنی مقبول نخواهد شد، مگر با عمل کردن به آن و هیچ سخن و

۱- کافی، ج ۲، ص ۳۵۷.

۲- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۷۵.

۳- تنبیه الخواطر، ورّام، ص ۳۵۷.

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۷۵.

۵- بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۱؛ به نقل از: امالی طوسی، ص ۳۹۶.

ص:۹۹

عملی مقبول نخواهد افتاد، مگر با نیت و هیچ سخن و عمل و نیتی مقبول نخواهد گشت، مگر اینکه با سنت مطابقت داشته باشد.

أَبَی اللهُ لِصَاحِبِ الْبِدْعَةِ بِالتَّوْبَةِ! أَبَی اللهُ لِصَاحِبِ الْخُلقِ السَّیِیء بِالتَّوْبَةِ.(۱)

خداوند ابا دارد که توبه بدعت‌گذار را بپذیرد! خداوند ابا دارد که توبه شخص بداخلاق را بپذیرد.

گفتند: «ای رسول خدا، این امر چگونه است؟» فرمود: «

إِنَّهُ قَدْ أُشْرِبَ قَلْبُهُ حُبَّهَا» ؛ «چون محبت این عمل در قلب او جای گرفته است» .

إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِی أُمَّتِی فَلْیُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ إِلاَّ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِین. (۲)

اگر در میان امت من بدعت‌ها آشکار شدند، بر هر دانشمندی واجب است که دانشش را آشکار کند که در غیر این صورت لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او خواهد بود.

حضرت امیرمؤمنان، علی (ع) نیز فرموده است:

مَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلاَّ تُرِکَ بِهَا سُنَّةٌ؛ فَاتَّقُوا الْبِدَعَ، وَ الْزَمُوا الْمَهْیَعَ. إِنَّ عَوَازِمَ الأُمُورِ أَفْضَلُهَا وَ إِنَّ مُحْدَثَاتِهَا شِرَارُهَا.(۳)

هیچ بدعتی پیدا نشده مگر اینکه به واسطه آن، سنتی ترک گردیده است؛ پس، از بدعت‌ها بپرهیزید و همواره در راه روشن و آشکار حرکت کنید. همانا که کارهای اصیل و ریشه‌دار همواره بهترین هستند و کارهای جدید و نوظهور از بدترین‌ها.

۱- نوادر، ص ۱۳۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۳۴.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۹۳.

ص:۱۰۰

ص:۱۰۱

۴-نفی رؤیت

نظریه امکان رؤیت و دیدن خدای تعالی در قیامت، یکی از مصداق‌های بارز کوته‌فکری معتقدان به عقیده تشبیه و تجسیم و کسانی است که در آن گرفتار شده‌اند. حال باید دید نقش اهل بیت (ع) در اصلاح این اعتقاد چه بوده است.

«عبدالله بن سنان» از پدرش روایت کرده است که گفت:

نزد حضرت ابوجعفر امام باقر (ع) حضور داشتم که مردی از خوارج وارد شد و به آن حضرت عرضه داشت: ای اباجعفر! چه چیزی را می‌پرستی؟ امام (ع) فرمود: «الله» . آن مرد گفت: آیا او را دیده‌ای؟ امام فرمود:

لَمْ تَرَهُ العُیُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَیانِ ولکن رَأَتْه القُلُوبُ بِحَقائِقِ الْإیمَانِ لا یُعْرَفُ بالقِیاسِ ولا یُدْرَکُ بِالحَواسِّ وَلا یُشَبَّهُ بالنَّاسِ؛ مَوصوفٌ بالْآیاتِ معروفٌ بالعَلَامَاتِ لَایَجُورُ فی حُکْمِهِ؛ ذَلِکَ اللهُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ.

چشم‌ها به دید ظاهری او را نمی‌بینند، اما دل‌ها با حقایق ایمان او را می‌بینند. خداوند با مقایسه [عقلی] شناخته نشده، با حواس

ص:۸۷

[ظاهری] درک نگردیـده، به مردمان تشبیه نخواهد شد؛ وی با آیه‌ها و برهان‌های خود توصیـف گشـته، با علامات و نشانه‌های خود شناخته می‌شود، در حکمی که می‌کند ظلم راه ندارد؛ این است خداوندی که هیچ پروردگاری جز او نیست.

راوی گویـد: آن مرد درحـالی که بیرون می‌رفـت، ایـن آیه را تلاـوت می‌کرد: (اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ) ؛ «خـدا بهـتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد» . (انعام: ۱۲۴)(۱)

«احمد بن اسحاق» می‌گوید:

به حضرت ابوالحسن ثالث (امام‌هادی (ع)) نامه‌ای نوشتم و درباره عقیده مردم به رؤیت خداوند پرسیدم. در پاسخ نوشتند:

تا وقتی بین بیننـده و دیـده شـده هوایی (۲)نباشـد که دیـد چشم در آن نفوذ کنـد، امکان دیـدن فراهم نخواهـد بود. لذا وقتی چنین هوایی نباشد و بین بیننده و دیده شده نوری وجود نداشـته باشد، دیدن ممکن نخواهد شد و اشـتباه از همین نقطه ناشی می‌شود؛ زیرا وقتی بیننـده و دیـده شونـده هر دو در اینکه بایـد این اسـباب و مسببات (وجود فضا و نور و محاذات و عـدم مانع) برای ایجاد رابطه دیـدن و دیـده شـدن میان آنها برقرار باشـد، مساوی شدند، با یکدیگر - در این نیازمندی - مشابهت پیدا می‌کنند و این همان تشبیه [ذات مقدس ربوبی به مخلوقات] است(۳)؛ زیرا اسباب (علت‌ها) همیشه با مُسَبَّباتِ

۱- توحید، ص ۱۰۸.

۲- منظور امام هادی ع از هوا، معنای مصـطلح میان ما نیست، بلکه مراد فضای خالی و بـدون مانع و دارای نور است که در آن فضـا میان بیننده و چیزی که دیده می‌شود، محاذات برقرار باشد و هیچ مانعی در میان آنها نباشد. مترجم

۳- چون فرض بر این است که مخلوقات خدا که انسان‌ها هسـتند، بیننده و ذات اقدس ربوبی چیزی است که دیده می‌شود، پس باید هر دو طرف نیازمند به این مقدمات باشـند تا امکان دیدن فراهم شود و اگر هر دو نیازمند به این امر بودند، در این مسئله با یکدیگر یکسان هستند و یکسان بودن خداوند با مخلوقاتش در هیچ امری پذیرفته نیست و بطلان آن واضح است. مترجم .

ص:۸۸

خود (معلول‌ها) اتصال دارند.(۱)و (۲)

از امام علی‌بن موسی الرضا (ع) در تفسیر سخن خدای تعالی: (وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ * إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ) ؛ «در آن روز چهره‌ها شادابند * و به سوی پروردگار خود می‌نگرند» (قیامت: ۲۲و ۲۳) ، روایت شده [است] که فرمود:

«یَعْنِی مُشْرِقَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا»(۳)؛ «چهره‌های آنان، نورانی و در انتظار پاداش و ثواب پروردگار خویش است» .

از «ابوهاشم جعفری» نقل است که گفت: «از حضرت ابوالحسن رضا (ع) پرسیدم که آیا خدای تعالی به توصیف درمی‌آید؟» فرمود:

«أمَا تَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالَی : (لا تُدْرِکُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأَبْصارَ) ؛ «آیا سخن خدای تعالی را نمی‌خوانی که می‌فرماید: چشم‌ها او را درنمی‌یابند و او دیدگان را درمی‌یابد؟ !» (انعام: ۱۰۳) عرضه داشتم: «چرا» . فرمود: «آیا می‌دانی منظور از دیدگان چیست؟» عرض کردم: «آری» . فرمود: «چیست؟» گفتم: «همین چشم‌ها» . فرمود:

إِنَّ أَوْهَامَ الْقُلُوبِ أَکْثَرُ مِنْ أَبْصَارِ الْعُیُونِ فَهُوَ لاَتُدْرِکُهُ الأَوْهَامُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأَوْهَام.(۴)

۱- در این عبارت، سبب همان علت دیدن است که وجود فضا و نور و عدم مانع و. . . است و مُسَبَّب چیزی است که دیده می‌شود که در فرض، خدای تعالی است. بنابراین، اگر دیدن خدا به وسیله مخلوقات ممکن باشد، باید خداوند به چیزی که علت دیده شدن است، اتصال داشته باشد و لازمه این عقیده این است که خداوند باید در مکانی واقع شود و در مقابل بیننده قرار گیرد و محتاج به فضا و نور و. . . باشد که همه اینها محال است. مترجم

۲- توحید، ص ۱۰۹.

۳- همان، ص ۱۱۶.

۴- توحید، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

ص:۸۹

همانا تصورات ذهنی بسیار بیشتر از چیزهایی است که چشمان ظاهری می‌بینند و خداوند از همه این تصورات ذهنی بشر آگاه است. اما تصورات ذهنی بشر را راهی به درک ذات مقدسش نیست.

۵- تصوف و رهبانیت

حضرت امیرالمؤمنین (ع) به عیادت «علاء بن زیاد حارثی» رفتند. اما وقتی وسعت خانه او را مشاهده کردند، فرمودند:

مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِی الدُّنْیا مَا أَنْتَ إِلَیْهَا فِی الآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ! وَ بَلَی إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الآخِرَةَ تَقْرِی فِیهَا الضَّیْفَ وَ تَصِلُ مِنْهَا الرَّحِمَ وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الآخِرَةَ.

بزرگی این خانه در دنیا تو را به چه کار می‌آید؟ درحالی‌که تو به آبادانی سرای آخرتت نیازمندتری؛ بله، البته راهی هست که از این خانه نیز بتوانی به آخرت دست پیدا کنی و آن، اینکه در این خانه به پذیرایی از میهمان و صله رحم پرداخته، حقوق [شرعی] را در این خانه آشکار کنی که در این صورت از راه همین خانه نیز به آخرت رسیده‌ای.

علاء به آن حضرت عرضه داشت: «یا امیر المؤمنین! از برادرم، عاصم بن زیاد، به نزدت شکایت دارم» . امام فرمود: «چه شکایتی؟» عرض کرد: «عبایی به دوش گرفته و ترک دنیا کرده است» . امام فرمود: «او را نزد من بیاورید» . وقتی که او نزد آن حضرت آمد، ایشان به او فرمود:

یَا عُدَیَّ نَفْسِهِ لَقَدِ اسْتَهَامَ بِکَ الْخَبِیثُ، أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَکَ وَ

ص:۹۰

وُلْدَکَ؟ أَتَرَی اللهَ أَحَلَّ لَکَ الطَّیِّبَاتِ وَ هُوَ یَکْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا؟ أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَی اللهِ مِنْ ذَلِکَ.(۱)

ای دشمنَکِ خود، [شیطان] پلید تو را سرگردان ساخته است؛ آیا به خانواده و فرزندان خود رحم نکردی، آیا چنین می‌پنداری که خداوند متعال چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده، اما خوش ندارد که تو از آنها بهره‌مند شوی؟ تو به مراتب کوچک‌تر از آنی که خداوند بخواهد با تو چنین کند!

مرد عرض کرد: «یا امیرالمؤمنین! شما، خود، خشن‌ترین لباس‌ها را پوشیده]اید [و غذاهای خشک و بدطعم می‌خورید» . امام (ع) فرمود:

وای بر تو! من مانند تو نیستم؛ همانا که خدای تعالی بر پیشوایان عادل واجب گردانده است که زندگی خود را با فقیرترین اقشار جامعه برابر کنند تا فقر فقیران به آنها فشار نیاورد.

از «علی بن جعفر» نقل است که گفت: از برادرم موسی بن جعفر (ع) پرسیدم: «آیا جایز است مردی مسلمان به سیاحت در زمین پرداخته یا در خانه بنشیند و رُهبانیت اختیار کند؟ فرمود: نه» .(۲)

فصل سوم: چیزی که دلیل دارد بدعت نیست

اشاره

دانستیم که حقیقت بدعت، دروغ بستن به خداست که آن هم با داخل کردن چیزی در دین خدا یا کاستن چیزی از آن و نسبت دادن این کار به خدا و رسول، تحقق می‌یابد. بنابراین اگر ملاک ما در شناخت بدعت این باشد، مواردی که دلیلی دارند، موضوعاً از مقوله بدعت بیرون می‌روند که این دلیل، خود، بر دو گونه است:

نخست اینکه نصّی در قرآن یا سنت باشد که مورد را با حدود و مشخصات و جزئیات آن به روشنی معین کند؛ مانند جشن گرفتن در عید فطر یا عید قربان یا اجتماع در عرفه و مِنا که به این ترتیب، نه تنها آن جشن یا آن اجتماع بدعت نیست، بلکه سنت هم به شمار می‌آید؛ به ویژه که شریعت به این کارها فرمان داده است. پس انجام این کارها فرمانبرداری از شرع است، نه بدعتگذاری.

دوم اینکه دلیل کلی و عامی در دو منبع اصلی شرع (قرآن و سنت)

باشد که آن دلیل عام، شامل این مصداق نوظهور نیز بشود. هرچند این

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۲- مسائل علی بن جعفر، ص ۱۱۶.

ص:۱۰۲

امر نوظهور بـا کـاری که در زمان پیامبر اکرم (ص) انجام می‌گرفته است، به لحاظ حقیقت و ماهیت یکی باشـد، اما به لحاظ شـکل تفـاوت داشـته باشـد. از این‌رو، دلیـل عـام، هر دو مورد و هر دو مصـداق را شامل می‌شود و در هر دو حجت است؛ به چنـد مثال در این‌باره دقت کنید:

خداونـد متعـال می‌فرمایـد: (وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ) ؛ «و چون قرآن خوانـده شود، گوش بـدان فرا دارید و خاموش مانید؛ امید که بر شما رحمت آید» . (اعراف: ۲۰۴)

این آیه همگان را به سـکوت کردن و گوش فرا دادن در هنگام قرائت قرآن فرامی‌خوانـد و مصـداقی که در زمان پیامبر اکرم (ص) برای این کـار موجود بوده، شـنیدن قرآن به صورت مسـتقیم از دهان قاری در مسـجد یا خانه بوده است. ولی اینک پیشـرفت تمـدن مصـداق دیگری برای قرائت قرآن ایجـاد کرده است؛ ماننـد قرائت قرآن با بلنـدگو یا از رادیو و تلویزیون یا نوار و امثال اینها که آیه شریفه در هر دو مورد حجت است و مـا حق نـداریم به این دلیـل که این‌گونه قرائت قرآن به وسـیله ابزار در دوران رسالت نبوده در مورد دوم که جدید و نوظهور است، وظیفه سکوت و گوش فرادادن را ترک کنیم؛ زیرا هرکس با عربی به‌خوبی آشنا باشد، با تدبر در مفهوم آیه هیچ فرقی میان این دو نوع قرائت نمی‌بیند. بنابراین، اگر معتقد به وجوب یا اسـتحبابِ سـکوت کردن و گوش فرادادن [در موارد نوظهور] شدیم، این کار نه اعتقاد بدون دلیل است و نه بدعت‌گذاری در دین.

در روایت آمده است:

«طَلَبُ العِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»(۱)؛ «رفتن به دنبال دانش بر هر مسلمانی واجب است» . روشن است که دانش‌ها، حتی آن

۱- مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۱۹.

ص:۱۰۳

دسته از آنها که با دین پیوند دارند، در روزگار رسول خدا (ص) بسیار محدود بوده است. اما باید دانست که این محدودیت مانع از این نمی‌شود که این حدیث شریف شامل دیگر علومی شود که مسلمانان برای فهم بهتر کتاب و سنت از خود خلق کرده‌اند؛ مانند علم لغت، صرف، نحو، بلاغت یا فقهی که در طی قرن‌ها تدوین یافته است؛ زیرا این حدیث درصدد بنای قاعده‌ای کلی است و بنابراین، هیچ مسلمانی حق ندارد این دانش‌ها را به این دلیل که در دوران رسالت موجود نبوده است، بدعت بداند؛ زیرا شأن شارع مقدس این است که اصول و قواعد و ضوابط را بیان کند، نه مصداق‌های خارجی را؛ به ویژه مصداق‌هایی که در عصر آن حضرت وجود نداشته است.

شکی نیست که حفظ قرآن و سنت نبوی از تباهی و نابودی، از واجبات مسلمانان است؛ زیرا اسلام دینی منطقه‌ای نبوده، بلکه دینی جهانی است. همچنین یک دین موقت و دوره‌ای هم نیست، بلکه پایان‌دهنده همه ادیان است و طبیعت این دین اقتضا می‌کند متون احادیث و نصوص، همچنین سنت‌های آن، باقی بماند تا نسل‌های آینده به آنها مراجعه کنند.

از این‌رو، پس از درگذشت پیامبر اکرم (ص) مسلمانان مهم‌ترین وظیفه خود را حفظ قرآن از نابودی دانستند؛ به ویژه پس از اینکه شمار بسیاری از قاریان در جنگ‌ها به شهادت رسیده بودند و خسارت‌های جبران‌ناپذیری به مسلمانان وارد آمده بود. بنابراین، این حکم کلی که وجوب حفظ قرآن است، مبدأ اجرای عملیات مختلفی برای این کار در طول زمان شد که البته همه این کارها، امور دینی و برگرفته از حکم کلی

هستند که آن، همان لزوم حفظ قرآن و سنت است. اینجا بود که

ص:۱۰۴

مسلمانان نگارش قرآن، نقطه‌گذاری، اعراب‌گذاری کلمات و جمله‌ها، شمارش آیات و مشخص کردن آنها با نقطه‌های سرخ و در سال‌های اخیر، چاپ و نشر قرآن، تشویق حافظان و قاریان و بزرگداشت آنان در مراسم ویژه و کارهای دیگری از این دست را آغاز کردند که همه اینها از مصداق‌های پشتیبانی و استحکام بخشیدن به جایگاه قرآن به شمار می‌آید؛ حتی اگر برخی از این کارها را پیامبر اکرم (ص) و اصحاب و تابعین آن حضرت انجام نداده باشند؛ زیرا وجود یک اصل کلی در ادله برای ما کافی است که همان، وجوب حفظ قرآن مجید از نابودی و فراموشی است.

یکی از وظایف مسلمانان، آمادگی کامل در برابر هجوم کفار و نگاه داشتن جانب احتیاط و آمادگی در هر موردی است که احتمال خطر برای اسلام و مسلمانان وجود داشته باشد. خدای سبحان در این‌باره فرموده است:

(وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ) . (انفال: ۶۰)

و هر چه در توان دارید، از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید.

در این آیه، دو نوع دلیل هست: یکی دلیل خاص درباره اسب‌های جنگی که طبق این دلیل، اگر حکومت اسلامی ارتش خود را با اسبان جنگی مجهز کند، به فرمان الهی عمل کرده است، چه اینکه اگر حکومت اسلامی خود را با زیردریایی‌ها و ناوگان‌های رزمی دریایی و هواپیماهای جنگی و وسایل مدرن دفاعی دیگر نیز مجهز سازد، باز به مضمون آیه عمل کرده و محتوای آن را بر مصادیقی تطبیق کرده است که در زمان

ص:۱۰۵

پیامبر اکرم (ص) وجود نداشته و پس از آن حضرت اختراع شده است. بنابراین، همه این موارد اموری شرعی هستند و مخالفتی با شرع ندارند؛ چه اینکه بدعت هم نیستند؛ شاهد این مدعا این است که انسان همه این کارها را به نیت پیروی از فرمان وارد در شرع به انجام می‌رساند و هیچ انسان متعصب و تنگ‌نظری حق ندارد این امور را به این بهانه که دلیل خاصی درباره آنها وارد نشده است، رد کند؛ زیرا آنچه در رفع بدعت لازم است، وجود دلیل است؛ چه آن دلیل، عام باشد یا خاص و لزومی ندارد که در هر مورد دلیل خاصی باشد تا از بدعت بیرون رود. بر این اساس، دلیل عام با عمومِ خود، برای همه نسل‌های آینده و همه مردم در همه زمان‌ها و در هر موردی که آن ضابطه کلی بر آن تطبیق شود، حجت و مورد پذیرش است.

از رسول خدا (ص) روایت شده است:

«إنَّ أفْضَلَکُمْ مَنْ تَعَلَّمَ القُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ»(۱)؛ «همانا برترین کس از میان شما کسی است که قرآن را بیاموزد و به دیگران بیاموزد» .

بر انسان بیدار و هوشیار پوشیده نیست کیفیت آموزش در زمان پیامبر اکرم (ص) تفاوت بسیاری با شیوه آموزش در این زمان دارد. با این حال، انجام هرکدام از دو نوع، تعلیم و آموزش و فرمانبرداری از امر پیامبر اکرم (ص) به شمار می‌آید. در صورتی که نیت انجام‌دهنده عمل، تنها رضایت پروردگار و تقرب به ذات مقدسش باشد، انسان‌های خشک و تنگ‌نظر نمی‌توانند شیوه‌های نوین آموزش کتاب و سنت را به استناد این دلیل رد کنند.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۸؛ همچنین ر. ک: سنن ترمذی، ج۴، ص۲۴۶.

ص:۱۰۶

بسیاری از کسانی هستند که در پاره‌ای از موارد، اعمال مسلمانان را موصوف به بدعت می‌کنند، تنها به این دلیل که در مورد آن عمل، دلیل خاصی وارد نشده است. در چنین مواردی باید گفت که این افراد هم خود گمراه هستند و هم دیگران را گمراه می‌کنند. تنها بدین سبب که میان دلیل خاص با دلیل عام فرق نمی‌گذارند و تنها دلیل خاص را حجت شرعی می‌دانند. درحالی‌که کتاب و سنت آکنده از ضوابط و قوانین عام و کلی است که به برخی از موارد آن اشاره می‌شود.

خدای سبحان می‌فرماید: (لَنْ یَجْعَلَ اللهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا) ؛ «خداوند هرگز بر [زیانِ] مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است» . (نساء:۱۴۱) این آیه، هرگونه حاکمیت کافر بر مؤمن را نفی می‌کند و همان‌گونه که از آن برمی‌آید، این تسلط ممکن است به وسیله دگرگونی و پیشرفت تمدن‌ها و فراوانی ارتباطات و نو شدن روابط میان مردم، شکل‌های مختلفی به خود بگیرد، به گونه‌ای که در دوران رسالت، تسلط رایج همان تسلط فرد بر فرد (فرد کافر بر فرد مسلمان) بود؛ برای مثال، مسلمانی برده زرخرید کافری می‌شد یا کافری مصحف شریف را به هر شکل به تملک خود درمی‌آورد. ولی در زمان حاضر، راه‌های تسلط و نفوذ کفار بر مسلمانان آن‌قدر زیاد است که بدون هیچ ملاحظه‌ای می‌توان از آنها سخن گفت؛ آنجا که شیوه‌های دخالت کافران در سرنوشت حکومت‌ها و ملت‌های مسلمان چنان زیاد شده که برخی از رؤسای حکومت‌های اسلامی همچون اسیرانی در دست استکبار جهانی هستند!

پروردگار متعال در کلامی دیگر فرموده است: (وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لاتَعاوَنُوا عَلَی الإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ) ؛ «و در نیکوکاری و پرهیزگاری با

ص:۱۰۷

یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید» . (مائده: ۲) دامنه همکاری‌ها در زمان‌های گذشته، بسیار محدود بود؛ به گونه‌ای که بیشترین گستره همکاری، به همیاری شماری از اهالی یک شهر یا اعضای یک قبیله معین با یکدیگر محدود می‌شد. حال این کجا و همکاری‌های رایج در زمان ما کجا! مانند همکاری کشورهای یک منطقه در اجرای طرحی سودمند برای مسلمانان یا برعکس؛ مشارکت آنان در سرکوب حرکت‌های اسلامی از ترس به خطر افتادن کرسی‌های قدرتشان!

اگر متعصبان این مباحث را به صورت عمیق بررسی کنند، شاید آتش خشمی که بر ضد مسلمانان در سینه آنان زبانه می‌کشد، قدری فروکش کند؛ زیرا این‌گونه اعمال، با دلایل عام از سوی شرع پشتیبانی می‌شود، نه دلیل خاص.

در تاریخ اسلام کسانی بودند که - به دلیل شفافیت ذهن یا داشتن ذوق ناب - به این نتیجه رسیدند که آنچه از صفات کمالیه و جمالیه خدای سبحان در کتاب و سنت وارد شده، تنها به‌عنوان نمونه، برای مواردی است که در این منابع ذکر نشده است. پس هر مسلمان می‌تواند پروردگار خود را با همه صفت‌های زیبا بخواند، حتی اگر آن صفات با همین حروف در کتاب و سنت وارد نشده باشد؛ برای مثال، «طبرانی» روایت می‌کند: پیامبر اکرم (ص) بر اعرابی گذشتند که در نماز خود این‌گونه دعا می‌کرد:

ای آنکه چشمان او را نبیند و فکرها در او راه نیابد و توصیف‌کنندگان او را توصیف نتوانند و حوادث او را دگرگون نسازد و از پیشامدها نترسد؛ او که وزن کوه‌ها، مقدار آب دریاها، تعداد قطرات باران و برگ درختان را می‌داند و نیز علم دارد به آنچه شب تاریکش کرده و

ص:۱۰۸

روز آشکارش می‌نماید؛ او که آسمانی نتواند آسمانی را و زمین نتواند زمینی را از او بپوشاند. نیز دریایی آنچه را در قعر و کوهی آنچه در درون دارد، از او پوشیدن نتواند؛ بهترین زمان عمر مرا پایان آن، بهترین کارهایم را آخرین کارها و بهترین روزهایم را روز دیدارت قرار ده.

پیامبر اکرم (ص) کسی را گماشت و به او فرمود تا پس از پایان نماز، آن اعرابی را نزد آن حضرت ببرد. مقداری طلا به آن حضرت به رسم هدیه داده بودند؛ وقتی اعرابی نزد ایشان رفت، آن طلا را به او بخشید و فرمود: «می‌دانی چرا این طلاها را به تو بخشیدم؟» اعرابی عرضه داشت: «برای رابطه خویشاوندی که بین ماست» . فرمود:

«إنَّ لِلرَّحِمِ حَقّاً، وَ لَکِنْ وَهَبْتُ لَکَ الذَّهَبَ لِحُسْنِ ثَنَائِکَ عَلَی اللهِ»(۱)؛ «البته خویشاوندی حق ایجاد می‌کند. اما من این طلاها را برای ستایش نیکویت از خداوند به تو بخشیدم» .

حال این سخن کجا و آنچه از «شاذلی» روایت شده کجا که می‌گفت: «کسی که خدا را با دعایی بخواند که از رسول خدا (ص) روایت نشده، بدعت‌گذار است» !(۲)

کارهای منسوب به بدعت

اشاره

در میان اختلاف‌های فقهی میان مسلمانان، مسائلی است که نزد برخی از آنها مشروع و بلکه مستحب است و دیگری همان موضوع را مصداق بدعت می‌داند و معتقد است باید با آن مبارزه کرد!

این نوع اختلاف‌ها، سبب برانگیخته شدن جدال بزرگ و جنگ فرقه‌ای شده است؛ به ویژه درباره برخی کارها که چنان در دل

۱- تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل، محمد غزالی، ص ۱۰۲.

۲- روح البیان، اسماعیل حقی البروسوی، ج ۹، ص ۳۸۵.

ص:۱۰۹

صاحبانشان جای گرفته و با اعتقادات آنان آمیخته شـده که از چارچوب فقهی خود بیرون آمده و نزد کسانی که انجام دادن آنها را مشروع می‌دانند و نزد مخالفان آنها بُعد عقیدتی به خود گرفته است. اینک به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱. جشن گرفتن در میلاد نبوی و مناسبت‌های اسلامی

بی‌شک، جشن گرفتن در تولد پیامبر اکرم (ص) – در چارچوب ضوابط و اصول شرعی – نشان‌دهنده محبت، ولایت و دنباله‌روی از رسول‌اکرم (ص) و در نتیجه، بزرگداشت رسالت درخشان اسلامی است.

پیشتر گفتیم ملاک در بدعت دانسـتن یا ندانستن چیزی، این است که آن چیز سبب افزودن چیزی به دین یا کم کردن چیزی از دین خـدا باشـد. اگرچه انجام هرکاری که در زمان رسول خـدا (ص) انجام نمی‌شـده است، بدعت به معنای لغوی آن نیست؛ یعنی انجام دادن کاری که پیش از این سابقه نداشـته است و البته هیچ تعارض و مخالفتی هم با تشـریع ندارد، بدعت به شمار نمی‌آید. همچنین گفتیم تـا هنگـامی که دلیل عام، مجالی برای دربرگرفتن کاری داشـته باشـد و آن عمل در مصادیق آن عام داخل شود، نبودن دلیل خاص برای آن کار به معنای داخل شدن آن در دایره بدعت نیست.

در اسـلام دلایـل بسـیاری اسـت کـه بر وجـوب احـترام و بزرگـداشت پیـامبر اکرم (ص) چـه در زمـان حیـات مبـارک و چه پس از درگـذشت آن بزرگوار تأکیـد دارد و همین دلایل درباره اهل بیت آن حضـرت نیز وارد شـده است. از آنجا که پیشـینیان برای ابراز محبت به رسول‌خدا و خاندان او راه و روش خاصی داشتند، آیندگان نیز حق دارند برای ابراز این

ص:۱۱۰

محبت، راه و روش متناسبی با زمان خود برگزینند. البته تا جایی که با مبانی شرعی مخالفت نداشته باشد.

از همین مطالب، میزان بی‌ارتباط بودن سخنان «محمد بن عبدالسلام قُشَیری» آشکار می‌شود، آنجا که می گوید:

[جشن گرفتن میلاد پیامبر (ص)] بـدعتی ناشـناخته و گمراهی است که هیـچ دلیلی از شـرع و عقل برای آن وارد نشده و اگر در این روز خیری بـود، چگـونه ابـوبکر و عمر و عثمـان و علی و سـایر صـحابه و تـابعین و تـابعینِ تـابعین و ائمه و پیروان آنهـا از آن غفلت کرده‌اند!(۱)

در تعصب او همین بس که گویـد: «هیـچ دلیل شـرعی بر این عمل وارد نشـده [است]» . در پاسخ وی باید گفت: گویا کسـی معتقد است این جشن به این شکلی که امروز مرسوم است، بخشی از شریعت است تا او بخواهد این مطلب را نفی کند.

عجیـب اینکه برخی از همین افراد که جشن گرفتن در میلاـد آن حضـرت را بـدعت می‌داننـد، از این جهت است که این جشن‌هـا با برخی اعمال بدعت‌آلود همراه می‌شود. به سخن «ابن الحاج» توجه کنید:

و از جمله بـدعت‌هایی که آورده‌انـد - و گمان دارند اظهار شـعائر است و از بزرگ‌ترین عبادت‌ها محسوب می‌شود - این کارهایی است که در ماه ربیع‌الاول در روز میلاد انجام می‌دهند که دربردارنده بدعت‌ها و محرمات فراوانی است.(۲)

این در حالی است که ما با هر کار حرامی که از کسی در چنین مراسمی سر بزند، به‌شدت مخالفیم. اما بدیهی است که صِرف

۱- المواسم و المراسم، سـید جعفر مرتضـی عـاملی، ص ۵۳؛ به نقل از: منهاج الفرقـهٔ الناجیـهٔ؛ به نقل از کتاب السـنن و المبتـدعات، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲- المدخل، ج ۲، ص ۲.

ص:۱۱۱

همراه‌شدن کارهای حرام با جشن میلاد نبی‌اکرم (ص) ، اصل جشن را زیر سؤال نبرده و به تحریم آن حکم نمی‌شود؛ زیرا اعتقاد به چنین چیزی مستلزم این است که بپذیریم بسیاری از عبادت‌ها نیز اگر با کار حرامی همراه شد، اصل آن عبادت باطل می‌شود؛ مانند نماز اگر با ریا و سُمعه همراه باشد یا انفاق اگر با نیت جاه‌طلبی باشد، پس بگوییم اصل نماز و انفاق حرام است! که البته درست آن است که گفته شود: فلان عملی که با فلان کار حرام همراه شده، باطل و حرام بوده و مجازات کسی که مرتکب آن شده، در صورت امکان لازم است؛ نه اینکه اصل آن عمل را که مستحب یا واجب است، با دلیل عام یا خاص به کلی باطل بدانیم.

به یقین، محبت پیامبر اکرم (ص) یکی از اصول اسلام است و احدی حق انکار آن را ندارد و به همین دلیل، هر مسلمانی حق دارد محبت خود را به رسول اکرم (ص) به هر کیفیتی که باشد، ابراز کند، به شرطی که آن کیفیت با شریعت اسلام تعارض نداشته باشد.

همچنین شکی نیست که جشن گرفتن در روز میلاد شریف نبوی، نمادی از تکریم و بزرگداشت رسول خدا (ص) است که افراد در آن روز با بررسی سیره نورانی آن حضرت، درس‌های بزرگ و سودمندی می‌آموزند.

در کنار اهمیت و ضرورت محبت ورزیدن به پیامبر اکرم (ص) در حیات و پس از درگذشت آن حضرت، از طریق التزام به تعالیم اسلام، شخصِ ایشان که درود خدا بر او باد، بر محبت و دوستی اهل بیت و خاندان خود تأکید فرموده و حتی محبت اهل بیت را محبت به خود شمرده است. ایشان در این‌باره فرموده است:

«اُذَكِّرُكُمُ اللهَ فِي أهْلِ بَيتِى» (۱)؛

۱- شرح نَوَوی بر صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۸۰، از کتاب فضائل الصحابهٔ، ج ۴، ص ۱۸۷.

ص:۱۱۲

«شما را درباره [محبت با] اهل بیت خود به یاد خدا می‌اندازم» و این جمله را سه بار تکرار فرمودند. به نقل از ابن عباس نیز پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«وَ أَحِبُّونی بِحُبِّ اللهِ، وَ أَحِبُّوا أَهْلَ بَیتِی لِحُبِّی»(۱)؛ «مرا به دوستی خدا دوست بدارید و اهل بیت مرا به دوستی من دوست بدارید» .

اگر بخواهیم همه روایات نقل شده از آن حضرت را در این‌باره بیاوریم، از دایره این بحث خارج خواهیم شد. اما حاصل آنچه تاکنون بیان کردیم، این است که ابراز محبت و بزرگداشت پیامبر (ص) و اهل بیت او، نه تنها کار ممنوعی نبوده، بلکه کاری خوب و مورد تشویق شرع و بلکه از ضرورت‌های دین و لازمه ایمان و محبت به خدای تعالی است.

برخی دانشمندان اهل سنت نیز این مطلب را تأیید کرده و جشن گرفتن در روز میلاد آن حضرت را کاری خوب یا «بدعتی خوب» (بدعت به معنای نوآوری) دانسته‌اند؛ مانند ابن‌حجر که می‌گوید:

جشن میلاد بدعت است و از هیچ‌یک از گذشتگان در سه قرن اول نقل نشده، اما در عین حال مشتمل بر خوبی و بدی‌هایی است و اگر کسی در انجام آن، به خوبی‌ها پرداخته و از بدی‌ها اجتناب ورزد، بدعتی خوب خواهد بود و الاّ فلا.(۲)

«ابوشامه» نیز گفته است:

و از بهترین کارهایی که در زمان ما ابداع شده و همه ساله در روز میلاد آن حضرت انجام می‌پذیرد، این است که صدقات و خیرات داده شده،

۱- سنن ترمذی، تحقیق: احمد محمد شاکر، ص ۶۲۲.

۲- المواسم و المراسم، ص ۶۲؛ به نقل از: رسالهٔ المقصد، چاپ شده به همراه النعمهٔ الکبری علی العالَم و التوسل بالنبی و جهلهٔ الوهابیین، ص ۱۱۴.

ص:۱۱۳

آذین‌بندی و شادی و سرور به عمل می‌آید که این کارها - علاوه بر اینکه دربردارنده احسان به فقراست - نشانه محبت و تعظیم آن حضرت در دل انجام‌دهنده این کارها و شکر پروردگاری است که بر او منت نهاده و پیامبری را آفریده که او را به‌عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده است.(۱)

همچنین «سیوطی شافعی» می‌گوید:

عقیده من این است که جشن گرفتن میلاد پیامبر اکرم (ص) - که عبارت است از جمع شدن مردم و قرائت آیاتی از قرآن و روایت اخبار و احادیثی در مورد ابتدای امر آن حضرت و معجزاتی که در زمان ولادت آن بزرگوار روی داده، آن‌گاه سفره‌ای پهن و مردم اطعام شده و می‌روند، نه بیشتر از این - از نوآوری‌های خوبی است که انجام‌دهنده آن نیز به ثواب و پاداش می‌رسد؛ زیرا در این کار، بزرگداشت مقام پیامبر اکرم (ص) و ابراز شادمانی و خوشحالی از ولادت شریف آن حضرت نهفته است.(۲)

«ابن‌تیمیه» در این‌باره می‌نویسد:

«مروزی» گوید: از اباعبدالله درباره مردمی پرسیدم که شب به دور هم گرد آمده و قاری به قرائت قرآن پرداخته و تا صبح دعا می‌خوانند، فرمود: امیدوارم که این کار اشکالی نداشته باشد. . . و ابوالسری حربی گوید: ابوعبدالله گفت: چه چیزی بهتر از این است که مردم جمع شوند، نماز بخوانند و نعمت‌های خدا را به یاد بیاورند؛ چنان‌که انصار نیز چنین کردند و اضافه کرد: این اشاره به خبری است که احمد روایت کرده و آن حدیث این است: اسماعیل گفت: ایوب از «محمد

۱- المواسم و المراسم، ص ۶۳؛ به نقل از: السیرة الحلبیة، ج ۱، صص ۸۳ و۸۴.

۲- کی لا نمضی بعیدا عن احتیاجات العصر. السیرة بلغة الحبّ و الشعر، سعید حوّی، ص ۴۲.

ص:۱۱۴

بن سیرین» نقل کرد: خبردار شدم که انصار قبل از تشریف‌فرمایی پیامبر اکرم (ص) به مدینه گرد هم آمدند و گفتند: خوب است روزی را برای یادمان این امر تعیین کنیم و در آن روز جمع شویم و از این نعمتی که خدا به‌واسطه آن بر ما منت نهاده، یاد کنیم. گفتند روز شنبه برای آن کار تعیین شود. گفتند: هرگز با یهودیان در روزشان شریک نمی‌شویم. گفتند: روز یکشنبه باشد. گفتند: با نصارا نیز در روزشان شریک نمی‌گردیم. گفتند: روزِ «عُرُوبه» برای این کار باشد و آنها روز جمعه را روز عروبه می‌نامیدند و در آن روز در خانه «ابواُمامه، اسعد بن زراره» جمع آمدند و گوسفندی قربانی کردند و همان گوسفند برای خوراک همه آنها کفایت کرد.(۱)

پیروان اهل بیت، میلاد پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصوم (ع) و همچنین مناسبت‌ها و یادمان‌های بزرگ اسلامی را گرامی می‌دارند. آنان جشن و شادمانی خود را با خواندن قرآن آغاز می‌کنند و سپس با تأمل در آیات و نیز بیان سیره رسول خدا (ص) و اهل بیت پاکش، درس‌های بزرگی می‌آموزند. در این صورت، بسیار عجیب است کسی جمع شدن برای بیان احادیث رسول خدا (ص) و خواندن اشعار در مدح آن حضرت را بدعت، آن هم بدعت به معنای فقهی و اصطلاحی آن بداند. درحالی‌که در برابر آنان ده‌ها مورد است که شاعران در حضور پیامبر اکرم (ص) قصیده‌های خود را در مدح ایشان می‌خواندند و آن حضرت آنان را از این کار منع نمی‌کرد؛ حال چه مانعی دارد در روز میلادش شعری در مدح آن بزرگوار و بزرگداشت رسالت عظیم او خوانده شود!

«کعب بن زهیر» در حضور رسول خدا (ص) این اشعار را سرود:

۱- اقتضاء الصراط المستقیم، ابن تیمیه، ص ۳۰۴.

ص:۱۱۵

- آرام باش که همان خدایی که قرآن را با همه تفصیل و عبرت‌هایش به تو بخشیده، تو را هدایت کرده است.

- همانا که رسول خدا نوری است که همه از آن بهره می‌برند. او شمشیری بُرّان و آخته از شمشیرهای خداست.(۱)

«حسان بن ثابت» نیز در رثای ایشان گفته است:

- هرکس از او پیروی کند، هدایت‌کننده به سوی خدا گردد؛ وی کسی است که از بدبختی‌ها نجات داده و به رشد می‌رساند.

- او پیشوایی است که با سخت‌کوشی آنان را به سوی حق راهنمایی می‌کند و آموزگار صادقی است که اگر از وی پیروی کنند، سعادتمند شوند. (۲)

در اینجا بر آن نیستیم همه این اشعار را گرد آوریم، اما لازم است به این نکته توجه کنیم که این دو شاعر و دیگر شاعران، اشعار خود را نه در خلوتِ خود، که در جمع مسلمانان قرائت کرده‌اند و کسی به آنها نگفته است شعرخوانی شما در جمع مردم بدعت است!

۲. رفتن به زیارت قبر پیامبر و ائمّه و صالحان

اشاره

دانشمندان مسلمان، همگی بر جایزبودن زیارت اهل قبور به صورت عام و جواز زیارت قبر پیامبران و اولیا و صالحان به صورت خاص اتفاق نظر دارند. تنها مخالفت در این مسئله، به «ابن سیرین» ،

۱- السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، صص ۱۵۴ و ۱۵۵: مهلاً هداک الّذی‌اعطاک نافلة ال -قرآنِ فیها مواعیظٌ و تفصیلُ إنّ الرسولَ لَنورٌ یستضاءُ به مُهَنَّدٌ مِن سیوفِ اللهِ مَسلولُ

۲- همان، ص ۳۱۸. یدلُّ عَلَی‌الرَّحْمَانِ مَنْ یقْتَدِی‌بِهِ وَینْقِذُ مِنْ هَوْلِ الْخَزَایا وَیرْشِدُ إمَامٌ لَهُمْ یهْدِیهِمُ الْ-حَقَّ جَاداً عَلِّمُ صِدْقٍ إنْ یطِیعُوهُ یسْعَدُوا .

ص:۱۱۶

«نخعی» و «شعبی» نسبت داده شده که البته این نسبت به اثبات نرسیده است.

در تاریخ آمده است پیامبر اکرم (ص) به زیارت قبر مادر خود رفت و گریست؛ به گونه‌ای که اطرافیان خود را به گریه انداخت. سپس فرمود:

اسْتَأْذَنْتُهُ فِی أنْ أزُورَ قَبْرَهَا فَأَذِنَ لِی، فَزُورُوا الْقُبُورَ؛ فَإنَّهَا تُذَكِّرُ الْمَوْتَ.(۱)

از پروردگار خود اجازه خواستم تا قبر او (مادرم) را زیارت کنم و او به من اجازه داد؛ پس قبرها را زیارت کنید که شما را به یاد مرگ می‌اندازد.

همچنین فرموده است:

«مَنْ زَارَ قَبْرِی وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِی»(۲) ؛ «هرکس قبر مرا زیارت کند، قطعاً مشمول شفاعت من خواهد شد» .

در کلامی دیگر نیز می‌فرماید

: «مَنْ حَجَّ فَزَارَ قَبْرِی بَعدَ وَفَاتِی، کَانَ کَمَنْ زَارَنِی فِی حَیَاتِی» (۳)؛ «هرکس حج گزارد و قبر مرا پس از مرگم زیارت کند، همچون کسی است که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده باشد» .

ده‌ها روایت دیگر در این‌باره از آن حضرت، از شیعه و سنی، وارد شده است. از این‌رو، سخن ابن‌تیمیه که در استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) شک کرده و در «منهاج السنّه» و دیگر آثار خود بدان پرداخته و اینکه معتقد است روایت‌هایی که درباره زیارت قبر نبی (ص) وارد شده، ضعیف و بلکه جعلی است، سخنی نارواست. البته «مقدسی» می‌نویسد که ابن تیمیه به زیارت نبی اکرم (ص) معتقد بوده است. سپس از او نقل می‌کند:

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶۵.

۲- الغدیر، امینی، ج ۵، ص ۹۳ با استناد به چهل راوی از مذاهب چهارگانه .

۳- همان، با استناد به ۲۵ راوی .

ص:۱۱۷

چون حاجی قبل یا بعد از حج به شهر مدینه مُشرّف شد، اذکاری را که قبلاً آوردیم، بگوید و چون داخل شهر شد، مستحب است که غسل کند که مورد نص امام احمد است و چون به مسجد برسد، با پای راست داخل شود و بگوید:

بِسمِ اللهِ وَ الصَّلاۀُ عَلی رَسولِ اللهِ، اَللّهُمَّ اغفِرلی ذُنوبی وَ افتَح لی أبوابَ رَحمَتِکَ . سپس به روضه (بین قبر و منبر) برود و نماز خوانده و هر دعایی که خواست، بخواند. آن‌گاه نزد قبر رفته، روی خود را به دیوار قبر کرده، آن را لمس نکند و نبوسد و دقیقاً زیر قندیلی که در جهت قبله است با خشوع و آرامش و سر به زیر بایستد تا دقیقاً رو به روی پیامبر اکرم (ص) باشد. البته کمی دورتر تا مانند زمان حیات آن حضرت حریم احترام ایشان محفوظ باشد و عظمت مکانی را که در آن قرار گرفته، در دل خویش بیاورد. آن‌گاه بگوید:

اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا رَسولَ اللهِ وَ رَحمهُ اللهِ وَ بَرَکاتُه، اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا نَبیَّ اللهِ وَ خِیَرَتَهُ مِن خَلقِهِ، السَّلامُ عَلَیکَ یا سَیِّدَ المُرسَلینَ وَ خاتَمَ النَّبیّینَ وَ قائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلین. . . . (۱)

با وجود این، ابن‌تیمیه بار سفر بستن برای زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) را کار حرامی می‌داند و در این فتوا به فهم خاصی از یک روایت تکیه می‌کند که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «

لاتُشَدُّ الرِّحَالُ إلاَّ إلَی ثَلاثَهِٔ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِی هَذَا وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ الأَقْصَی» (۲)؛ «بار سفر بسته نمی‌شود، مگر به سوی سه مسجد: این مسجدِ من، مسجد الحرام و مسجد الاقصی» و به سخن دیگر: «

إنَّمَا یسَافَرُ إلَی ثَلاثَهِٔ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْکَعْبَهِٔ وَ مَسْجِدِی و

۱- الصارم المنکی فی الرّدّ علی السُّبکی، مقدسی، ص ۷.

۲- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶؛ سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۴۶۹؛ سنن نسائی، ج ۲، صص ۳۷ و ۳۸ چاپ شده با شرح سیوطی .

ص:۱۱۸

مَسْجِدِ إیلِیا» ؛(۱)«تنها به سوی سه مسجد سفر کرده می‌شود: مسجد کعبه، مسجد من و مسجد ایلیا» .

اینک این مسئله را از دو جنبه بررسی می کنیم:

جنبه نخست: آوردن اخبار و احادیثی که بر استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) تأکید می کند؛

جنبه دوم: بررسی و تحلیل حدیثی که ابن تیمیه آن را دال بر حرمت مسافرت برای زیارت قبر آن حضرت دانسته است.

الف) استحباب سفر برای زیارت قبر پیامبر اکرم (ص)

برای استدلال بر استحباب سفر به قصد زیارت قبر حضرت رسول (ص) می‌توان به چندین مورد استدلال کرد. اما ما به بیان مجموعه‌ای از دیدگاه‌های دانشمندان گذشته که به استحباب سفرِ زیارت قائل هستند و حتی برخی از ایشان آن را واجب دانسته‌اند، بسنده می کنیم.

کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود که علمای گذشته و عامه امت برای زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) مسافرت کرده‌اند؛ سبکی در این عبارت به این مطلب اشاره کرده است:

مردم همه ساله پس از انجام مناسک حج به زیارت آن حضرت می‌رفتند و برخی نیز قبل از حج مبادرت به این کار می کردند. این چیزی است که ما خود دیده‌ایم و گذشتگان ما نیز شاهد آن بوده‌اند و دانشمندان از زمان‌های قدیم همین امر را برای ما نقل کرده‌اند. این مسئله‌ای است که کسی در آن شک ندارد و همه آنها حتی اگر مسیرشان از آن طرف نباشد، به زیارت آن حضرت رفته، مسافت زیادی را طی کرده و اموال بسیاری را هزینه کرده و بلکه در این راه

۱- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۲۶؛ سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۴۶۹؛ سنن نسائی، ج ۲، صص ۳۷و۳۸.

ص:۱۱۹

از دادن خون خویش نیز ابایی نداشته و اعتقاد دارند این کار عبادت خدا و موجب تقرب به خدای متعال است؛ چون محال است که همداستان شدن این جمع عظیم از شرق و غرب جهان در طول سال‌ها که دانشمندان و صالحان و دیگران نیز در میان آنها وجود دارند، اشتباه بوده باشد، درحالی‌که همه آنها با قصد قربت به خدای متعال این کار را انجام می‌دهند و اگر مسلمانی نیز به این کار موفق نشود، یا از روی ناتوانی جسمی یا به لحاظ مشکل مالی بوده و آن شخص همواره از این امر، متأسف و آرزومند زیارت آن حضرت بوده است. حال اگر کسی ادعا کند که این جمع عظیم همه اشتباه کرده‌اند، خود به راه خطا رفته است!(۱)

در کنار تصریح سبکی در برابر قائلان به حرمت، شمار بسیاری از دانشمندان نیز با او همراه شده‌اند؛ به متن برخی از این نظریه‌ها توجه کنید:

«ابوالحسن ماوردی» (متوفای ۴۵۰. ق) می گوید:

وقتی که سرپرست حاجیان از حج باز می گردد، حجاج را برای زیارت قبر رسول خدا (ص) از راه مدینه می‌برد تا حج بیت‌الله و زیارت قبر رسول‌الله را برای آنها جمع کند و حرمت آن حضرت نیز رعایت شده، حق اطاعت از ایشان به جا آمده باشد و این بدان جهت است که زیارت قبر رسول خدا (ص) اگرچه از اعمال و واجبات حج نیست، اما از

اعمال مندوب و عبادات مستحبه آن است.(۲)

«ابن الحاج محمد بن محمد عبدری قَیروانی مالکی» (متوفای (ع)۳۷. ق) می‌نویسد:

و اما در باب عظمت و جلالت قدر انبیا و پیامبران الهی که درود خداوند بر همه آنها باد، همین بس که زائران از راه‌های دور به قصد

۱- شفاء السقام فی زیارهٔ خیر الأنام، سبکی، ص ۱۰۰.

۲- الأحکام السلطانیهٔ، ماوردی، ص ۱۰۵.

ص:۱۲۰

زیارت آنان بیرون می‌آیند و چون به مزار آنان می‌رسند باید خود را به حال خواری و شکستگی و نیازمندی و فقر و فاقه و بیچارگی و خضوع انداخته و با این حال ایستاده، قلب و فکر خود را در محضر آنان دیده، با چشم دل و نه با چشم سر به آنها بنگرد؛ چرا که آنان نه پوسیده شده و نه دستخوش تغییر می‌گردند. . . . (۱)

روایت شده است:

هنگامی که عمر بن خطاب با اهل بیت المقدس مصالحه کرد، «کعب‌الاحبار» نزد او آمده، اسلام آورد و عمر از مسلمان شدن او شادمان شد و به او گفت: «آیا می‌توانی با من به مدینه آمده و قبر او را زیارت کنی و از این زیارت بهره‌مند شوی؟» گفت: «آری» . (۲)

ب) بررسی دلیل قائلین به تحریم سفر به قصد زیارت قبر رسول خدا (ص)

قائلین به تحریم مسافرت به غیر از مساجد سه‌گانه (مسجد النبی، مکه و بیت المقدس) به صورت خاص به همان روایتی که پیش‌تر آوردیم، تکیه می‌کنند.

اشکال ما در دلالت این حدیث یا احادیث دیگر، محدود کردن مستثنی‌منه(۳)است که باید یکی از دو مورد زیر باشد:

۱- المدخل، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- شرح المواهب، زرقانی مالکی مصری، ج ۸، ص ۲۹۹.

۳- آنچه در یک حکم کلی باشد و بخشی از آن را به‌وسیله استثنا از آن حکم کلی خارج کنیم، مستثنی‌منه است و آنچه از آن حکم کلی خارج می‌شود، مستثنی نام دارد؛ برای مثال، هنگامی که می‌گوییم: «هر حیوانی پاک است به جز سگ و خوک» ، کل حیوانات که در حکم پاک بودن داخل شده‌اند، مستثنی‌منه هستند و سگ و خوک که از این حکم بیرون آورده شده‌اند، مستثنی. در اینجا هم که حرام بودن مسافرت جز برای سه مسجد اثبات شده است، این سه مسجد مستثنی هستند، اما مستثنی‌منه که حکم حرمت مسافرت برای آن اثبات می‌شود، چیست؟ این پرسشی است که در متن به آن پاسخ داده می‌شود. مترجم .

ص:۱۲۱

یک – نباید به سوی هیچ مسجدی جز این سه مسجد بار سفر بسته شود؛

دو– نباید به سوی هیچ مکانی جز این سه مسجد بار سفر بسته شود.

از جهتی، اگر مقصود این روایت مستثنی‌منهِ اول باشد – که ظاهر هم همین است – معنای این حدیث، امر به نرفتن مسافرت به سوی هر مسجدی از مساجد است غیر از مساجد یاد شده، نه به معنای جایزنبودن مسافرت به هر مکانی، البته در صورتی که آن مکان مسجد نباشد. بنابراین، حدیث با این معنا به هیچ روی اشاره و ارتباطی به مسئله بار سفر بستن به قصد زیارت قبر انبیا و ائمه طاهرین (ع) و اولیا و صالحان ندارد؛ زیرا قبرهای این افراد مسجد نیست و نفی و اثبات موجود در حدیث تنها به مساجد مربوط می‌شود. بر این اساس، استدلال به این حدیث بر حرمت بار سفر بستن برای رفتن به هر جایی که مسجد نباشد، استدلال باطلی است.

امّا در حالت دوم که استثنا از عموم مکان‌ها واقع شده است، به هیچ عنوان این روایت قابل استدلال نیست؛ زیرا پذیرفتن این روایت مستلزم حرام بودن همه سفرهاست، چه برای زیارت مسجدی باشد و چه مکان دیگری که البته احدی از فقها و بلکه عقلا تن به چنین حکمی نمی‌دهند.

از جهت دیگر، نهی از بار سفر بستن به سوی هر مسجدی غیر از این سه مسجد، نهی تحریمی نبوده، بلکه ارشاد به عدم فایده چنین سفرهایی است. دلیل این مطلب این است که مسجدهای دیگر به لحاظ فضیلت با یکدیگر تفاوتی ندارند؛ برای مثال، مسجدهای جامع در شهرهای مختلف به لحاظ فضیلت با یکدیگر یکسانند؛ پس بیهوده خواهد بود اگر انسان، خواندن نماز در مسجد جامع شهر خود را ترک

ص:۱۲۲

کند، بار سفر ببندد و برای خواندن نماز به مسجد جامع شهر دیگری برود. درحالی‌که فضیلت این دو مسجد یکسان است.

ابوحامد غزالی دراین‌باره می‌نویسد:

قسم دوم این است که سفر به قصد و نیت عبادت باشد؛ برای حج یا جهاد. . . و از قبیل همین سفرهاست زیارت قبر پیامبران و زیارت قبر صحابه و تابعین و سایر علما و اولیا. به طور کلی هرکس که می‌شود در زمان حیاتش از مشاهده و دیدارش تبرک جست، پس از مرگش هم می‌شود از زیارت قبرش طلب برکت کرد و بار سفر بستن با چنین هدفی جایز است و سخن پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «بار سفر بسته نمی‌شود جز برای رفتن به سه مسجد: این مسجد من، مسجد الحرام و مسجد الاقصی» ، مانع از آنچه گفتیم، نمی‌شود؛ زیرا این حدیث شریف در باب سفر به مساجد است که جز آن سه مسجد یاد شده، بقیه به لحاظ فضیلت با یکدیگر همسان هستند.(۱)

دکتر «شیخ عبدالملک السعدی» نیز معتقد است:

نهی از بار سفر بستن به سوی مساجد دیگر به این دلیل وارد شده که این کار موجب به زحمت انداختن خود بدون فایده یا ثواب بیشتر است؛ چون سایر مساجد از نظر ثواب با هم مساوی هستند به خلاف آن سه مسجد؛ زیرا عبادت در مسجد الحرام صد هزار برابر، در مسجد نبوی هزار برابر و در مسجد الاقصی پانصد برابر است و افزایش ثواب، خود، انگیزه و مجوزی برای سفر و استحباب آن است. اما چنین ویژگی در سایر مساجد نیست.(۲)

از جهت سوم، دلیل دیگری بر حرام نبودن سفر به مساجد وجود دارد که آن را از سیره عملی پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) درمی‌یابیم،

۱- احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- البدعهٔ، عبدالملک السعدی، ص ۶۰.

ص:۱۲۳

آنجا که اصحاب صحاح و سنن روایت کرده‌اند: «
کَانَ رَسُولُ اللهِ (ص) یأتِی قُبَاءَ رَاکِباً وَ مَاشِیاً فَیصَلِّی فِیهِ رَکْعَتَینِ»(۱)؛ «رسول خدا همواره سواره یا پیاده به [مسجد] قبا می‌رفت و در آن دو رکعت نماز می‌خواند» .

ج) مناقشه در دلیل ابن تیمیه بر تحریم

ابن تیمیه فتوایی دارد که در آن، حرمت را به زیارت قبر پیامبران و اولیا و صالحان نیز نسبت داده است. درحالی‌که مستثنی‌منه تنها مساجد است. وی با استناد به دلیلِ قیاس، در «الفتاوی» می‌نویسد:
اگر سفر کردن به خانه‌های خدا غیر از این سه مسجد به اتفاق ائمّه چهارگانه نامشروع است و بلکه پیامبر اکرم (ص) خود از این کار نهی فرموده، چگونه است حکم سفر به خانه خلق خدا که ممکن است مقبره آنها را مسجد قرار بدهند یا قبرشان را بت و معبود گرفته، عید قرار داده، به خدا شرک بورزند و به جای خدا آنها را به الوهیت بخوانند تا جایی که برخی از بزرگ‌دارندگان این مکان‌ها، حج گزاردن به سوی این مکان‌ها را از حج خانه خدا برتر می‌دانند!(۲)
اگر این روایت از ابن‌تیمیه صحت داشته باشد، در سخن او چندین اشکال وجود دارد:
یک - ایشان از کجا دریافته است سفر به غیر از این سه مسجد حرام است، درحالی‌که پیش از این گفتیم نهی در این‌باره، نهی تحریمی مولوی نبوده، بلکه ارشاد به عدم فایده است و به همین دلیل، اگر با چنین سفری مصلحتی همراه شود [که عقل بی‌فایده بودن آن را منتفی کند]، آن سفر جایز خواهد بود؛ مانند اینکه پیامبر اکرم (ص) بارها به مسجد قبا سفر می‌کرد.

۱- الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۳۳۴.
۲- همان، ۳۶۰.

ص:۱۲۴

دو- در پاسخ ابن‌تیمیه که گفته است: «این عدم مشروعیت به اتفاق ائمه چهارگانه است» ، باید گفت به نص و تصریحی از آنها بر این تحریم دست نیافتیم و نقل این حدیث در صحاح اهل‌سنت، دلیل بر این نمی‌شود که ائمه اربعه نیز این حدیث را به مانند ابن تیمیه معنا و تفسیر کرده باشند.

سه - دیگر اینکه قیاس او میان زیارت قبر پیامبران و صالحان با زیارت عموم مساجد، قیاس باطلی است؛ به ویژه پس از اینکه دانستیم در سفر به این مساجد فایده‌ای جز تحمل رنج و سختی نیست و نیز فضیلت نماز در مسجد جامع هر شهر با شهر دیگر یکسان است و کسب ثوابِ بیشتر در گرو سفر کردن نیست که این به خلاف زیارت قبر پیامبران است؛ زیرا رسیدن به ثواب و فضیلت زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) وابسته به سفر کردن به سوی آن قبر شریف است.

سخن دیگر او که گفت: «مسلمانان مرقد اولیا را بتخانه و عید قرار داده و به خداوند متعال شرک می‌ورزند. . .» نیز اتهام بزرگی به مسلمانان یکتاپرست است؛ چگونه ممکن است کسی که در هر روز شهادت،

«أشهَدُ أن لا اِلهَ اِلاّ الله وَ أنّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسولُه» بر زبان جاری می‌کند، مشرک باشد! همچنین چگونه ممکن است کسی که چنین شهادتی می‌دهد، قبر پیامبر را بت قرار دهد! البته اعمالی از برخی افراد نادان سر می‌زند که به خیال خودشان عبادت است، اما سر از شرک بیرون می‌آورد که البته این‌گونه کارها منحصر به این مکان‌ها نیست، بلکه چنین کارهای شرک‌آلودی گاه در بیت‌الله الحرام و مسجد نبوی نیز رخ می‌دهد! بنابراین، نمی‌شود انجام چنین کارهایی را دستاویزی برای صدور حکم

ص:۱۲۵

حرمت قرار داد؛ زیرا در غیر این صورت باید وارد شدن به هر مسجدی را حرام دانست. پس، آیا به صرف اینکه ممکن است افرادی در هر مسجدی دست به چنین اعمالی بزنند، می‌توان حج را هم تحریم کرد؟ در پاسخ باید گفت که این امر باطل است و هیچ فرد عاقل و مسلمان فاضلی به آن اعتقاد ندارد.

ص:۱۲۶

ص:۱۲۷

فصل چهارم: نمونه‌هایی از بدعت

اشاره

گفتیم که بـدعت در معنـای اصـطلاحی، داخل کردن چیزی در دین است که در واقع در آن نیست. اینک به بیان چنـد نمونه از این مسئله می‌پردازیم. البته این بـدعت در برخی از این نمونه‌هـا به معنای زیاد کردن چیزی در دین و در برخی کم کردن چیزی از دین است.

موارد بـدعت که می‌توان آنها را در پرتو تعریفی که از بدعت کردیم، بررسـی کرد، بسـیار زیاد است. ولی ما برای پرهیز از طولانی شـدن بحث، تنها به بیان چنـد نمونه اکتفا می‌کنیم. هـدف از بیان این مثال‌ها نیز منتقل شدن از بحث نظری گذشـته به میدان عمل و خارج است و تنها انگیزه ما دراین‌باره، مناقشه و بررسی عملکرد واقعی است.

۱. نهی از متعه حج

اشاره

حج به اتفاق همه فقها به لحاظ شـکلی به سه نوع تقسـیم می‌شود: ۱. حج تمتع؛ ۲. حج قِران؛ ۳. حـج اِفراد. مقصود از حج تمتع این است که شخص در ماه‌های حج، یعنی شوال، ذی‌قعده و ذی‌حجه، احرام ببندد و

ص:۱۲۸

اعمال آن را به‌جا آورد. اعمال حج تمتع به این گونه است که از میقات، احرام عمره ببندد، سپس داخل مکه شود. هفت بار دور خانه کعبه طواف کند. آن گاه در مقام ابراهیم (ع) دو رکعت نماز طواف به‌جا آورد. سپس هفت بار میان صفا و مروه سعی کند و بعد تقصیر کند؛ به این صورت که کمی از ناخن یا موی خود را بچیند. در این هنگام، همه مُحَرَّماتِ احرام بر او حلال می‌شود. پس از این مرحله، در روز ترویه (هشتم ذی‌حجه) در مکه به احرام حج مُحرِم می‌شود و اعمال مخصوص به آن را از وقوف در عرفات و رفتن به مشعر الحرام و دیگر اعمال تا آخر انجام می‌دهد.

این نوع حج از کسانی پذیرفته است که آفاقی باشند؛ یعنی محل سکونت آنها به قدری با مکه فاصله داشته باشد که نمازشان در مکه شکسته شود. این مسافت نزد امامیه ۴۸ میل از هر جهت است که از ۱۶فرسخ تجاوز نمی کند. روایاتی که از فریقین وارد شده و به حد تَظافُر(۱)رسیده، بر این مطلب دلالت می کند. متعه حج و احکام آن در قرآن مجید چنین بیان شده است:

(فَإِذا أَمِنْتُم فَمَنْ تَمَتَّع بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَةِ أَیّام فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ کامِلَةٌ ذلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حاضِری الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ اتَّقُوا اللهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعِقابِ) (بقره: ۱۹۶)

و چون ایمنی یافتید، پس هرکس از [اعمال] عمره به حج پرداخت، [باید] آنچه از قربانی میسر است، [قربانی کند] و آن کس که [قربانی]

۱- تظافر در لغت به معنای همکاری است و در اصطلاح علم حدیث آن است که روایات مختلف همه یک معنا و مفهوم را برسانند؛ به گونه‌ای که برای شنونده یقین پیدا شود آن مفهوم، مورد نظرِ شخصیتی که حدیث از او نقل شده، بوده است. مترجم .

ص:۱۲۹

نیافت، [بایـد] در هنگام حـج، سه روز روزه [بدارد]؛ و چون برگشتید، هفت [روز دیگر روزه بدارید]؛ این، ده [روزِ] تمام است. این (حج تمتع) برای کسی است که اهل مسجدالحرام [مکه] نباشد؛ و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

تفسیر آیه شـریفه این‌گونه است: هرکس به سـبب تمام کردن اعمال عمره از احرام بیرون آمـد و از آنچه بر محرم حرام است، مانند استعمال بوی خوش، پوشیدن لباس دوخته، هم بستری با زنان و. . . تمتع یافت (بهره‌مند شد) و پس از آن، به سوی انجام اعمال حج رفت، «[باید] آنچه از قربانی میسر است، یعنی شتر یا گاو یا گوسفند، هر کدام که در توان اوست، قربانی کند. آن‌گاه این آیه حکم کسـی را که قادر به این کار نباشـند، بیان فرموده که ده روز روزه گرفتن است و کیفیت این روزه نیز چنین است: سه روز پشت سـر هم در همـان ایـام حـج و هفت روز پس از اینکه به وطن خود بازگشتیـد و این، ده [روز] تمـام است. این (حـج تمتع) وظیفه واجب کسـی است که اهـل و خانـدان او ساکن مکه نباشـند؛ یعنی حاجی از اهل مکه و روسـتاهای همجوار آن نباشـد و در مورد آنچه در باب حج از جانب پروردگار بر آن فرمان یافته یا از آن نهی شده‌اید از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.

این آیه آشکارا بر جواز تمتع بردن از محرمات احرام پس از پایان اعمال عمره و پیش از احرام بستن برای اعمال حج دلالت می‌کند و احـدی ادعا نکرده است که این آیه به وسـیله آیه دیگری نسخ (باطل) شده یا به وسـیله سـخنی یا عملی از سوی پیامبر اکرم (ص) نقض گردیـده، بلکه برعکس، وارد شـده است که آن حضـرت که درود خداوند بر او باد، آن را تأکید فرموده و به انجام آن فرمان داده است. سیره‌نویسان و اهل تاریخ روایت کرده‌اند:

ص:۱۳۰

رسول خدا (ص) در سال دهم هجرت، روز بیست و پنجم ذی‌قعده برای انجام اعمال حج حرکت کردند. عایشه می گوید: نه آن حضرت و نه سایر مردم، ذکری جز اعمال حج نداشتند. وقتی که به منزل «سرَف» رسیدند، رسول خدا - که به همراه تعدادی از اشراف، قربانی به همراه داشت - فرمان داد جز کسانی که قربانی به همراه آورده‌اند، بقیه با انجام دادن مناسک عمره، از احرام عمره بیرون بیایند و به زنان خود نیز فرمان داد تا پس از انجام مناسک عمره، از احرام بیرون بیایند. وقتی به زنان خود چنین فرمود، گفتند: چه چیز مانع می‌شود تا شما نیز مانند ما از احرام بیرون بیایید؟ فرمود: «من قربانی خود را با خود آورده‌ام و تا آن را نحر نکنم، از احرام بیرون نخواهم آمد» .(۱)

روایات بسیاری درباره این واقعه و فرمان پیامبر اکرم (ص) دراین‌باره نقل شده است که در اینجا برخی از آنها را می‌آوریم.

«أبی داود» نقل کرده است:

پیامبر اکرم (ص) به اصحاب خود فرمان داد ابتدا عمره به‌جا آورند؛ به این صورت که طواف کنند و پس از آن تقصیر نموده، از احرام بیرون بیایند، مگر کسانی که قربانی به همراه خود آورده باشند. بعضی در اعتراض به سخن آن حضرت گفتند: «آیا در حالی به سوی مِنا حرکت کنیم که آب غسل از ما می‌چکد» ! این خبر به رسول خدا (ص) رسید و فرمود:

«إِنِّی لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِی مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَیْتُ، وَ لَوْ لاَ أَنَّ مَعِیَ الْهَدْیَ لأَحْلَلْتُ. . .» ؛ «به یقین اگر از قبل می‌دانستم چنین خواهد شد، به همراه خود قربانی

۱- السیرة النبویة، ج ۴، صص ۲۴۸ و ۲۴۹ حجة الوداع .

ص:۱۳۱

نمی‌آوردم(۱)و اگر اینک قربانی به همراهم نبود، من نیز از احرام بیرون می‌آمدم»(۲)

از «ابی‌رجاء» نیز نقل شده است:

عمران بن حصین گفت: «آیه متعه در کتاب خدا نازل شده و رسول خدا (ص) ما را به انجام آن فرمان داد و پس از آن، آیه دیگری نازل نشد تا متعه حج را نسخ کند و پیامبر اکرم (ص) نیز تا وقتی که از دنیا رفت، از این کار نهی نفرمود. . .»(۳)

الف) نهی از متعه حج از چه زمانی پیدا شد؟

گفتیم در روایات چنین آمده است که وقتی متعه حج تشریع شد و پیامبر اکرم (ص) مردم را به آن فرمان داد، برخی از اصحاب از این امر شگفت‌زده شدند و از آن حضرت دراین‌باره سؤال کردند و رسول خدا (ص) بار دیگر بر این امر تأکید کرد. بنابراین، آیه مخصوص به این مسئله است و تا زمان درگذشت پیامبر اکرم (ص) و کامل شدن دین و تمام شدن نعمت نیز نسخ نشده است.

بر این اساس، متعه حج با این فرمان، بخشی از دین شد. اما عمر بن خطاب نخستین کسی بود که افراد را از این کار نهی کرد. اخبار و روایات بسیاری دراین‌باره آمده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

ابن عباس می‌گوید: «از عمر شنیدم که می‌گفت: به خدا سوگند که من شما را از متعه نهی می‌کنم، هرچند که در کتاب خدا آمده و

۱- مخفی نماند که این سخن پیامبر اکرم ص منافاتی با علم ایشان به حوادث آینده ندارد؛ زیرا این فرمان ناگهانی و به وسیله جبرئیل در همان وقت به ایشان ابلاغ شد؛ ر. ک: منتهی‌المطلب، علامه حلی، ج ۲، ص ۶۶۰. دیگر اینکه تأسف آن حضرت دلیل بر افضلیت حج تمتع بر انواع دیگر حج است. مترجم

۲- سنن ابی‌داود، ج ۱، ص۲۸۳.

۳- صحیح مسلم، ج ۴، صص ۴۸ و ۴۹

ص:۱۳۲

رسول خدا (ص) نیز به آن عمل کرده است (منظورش متعه در حج بود) . . .»(۱)

از «سعید بن مسیب» نقل است:

عمر بن خطاب از متعه در ماه‌های حج نهی کرد و گفت: «من به همراه رسول‌خدا (ص) این کار را انجام دادم، اما اینک از آن نهی می‌کنم و این بدان جهت است که هرکدام از شما [ممکن است] از شهر و دیاری دور به سفر حج آمده باشد و چون احرام عمره می‌بندد، گرد و غبار سفر و آشفتگی حاصل از آن در وی موجود است و با این حال لبیک می‌گوید. آن‌گاه اگر بعد از طواف خانه کعبه از احرام بیرون بیاید و لباس بپوشد و بوی خوش استعمال کند و اگر همسرش در کنار او باشد، با وی نزدیکی کند و در روز ترویه احرامی ببندد و برای اعمال حج به سوی منا بیرون برود، دیگر برای این حج لبیکی نگفته که همراه با گرد و غبار و آشفتگی سفر باشد و لبیک نیز منحصر به یک روز می‌شود؛ درحالی‌که فضیلت حج از عمره بیشتر است. اگر ما مردم را آزاد بگذاریم، زیر بوته‌های اَراک نیز با زنان خود هم آغوش خواهند شد. . .»(۲)

«ابن حزم» نیز نقل کرده است:

عمر بن خطاب گفت: «دو متعه در زمان پیامبر اکرم (ص) بود که من از آنها نهی می‌کنم و کسی را که به انجام آنها مبادرت نماید، خواهم زد» . وی گوید: «این تعبیر ایوب است، اما روایت خالد چنین است:

من از آن دو متعه نهی می‌کنم و هرکس را که به انجام آنها مبادرت کند، عقوبت خواهم کرد: یکی متعه زنان و دیگری متعه حج»(۳)

۱- سنن نسائی، ج ۵، ص۱۵۳.

۲- جمع الجوامع، سیوطی، ج ۳، ص۳۲.

۳- ابن‌حزم، المحلّی، ج ۷، ص ۱۰۷؛ الجامع لأحکام القرآن، ج۲، ص۳۹۲.

ص:۱۳۳

بر سَرِ آن نیستم که بیشتر از این به بیان روایاتی بپردازیم که تأکید کننده این نکته است که عمر بن خطاب تنها کسی بود که از متعه حج نهی کرد و اعلام کرد که انجام دهنده آن را مُجازات خواهد کرد.

درحالی‌که متعه حج، به اقرار و اعتراف خود او، بخشی از شریعت و سنتی از سنت‌های رسول اکرم (ص) بود و او (عمر) شخصاً به همراه رسول خدا (ص) این کار را انجام داده بود و بعد از انجام دادن آن، انجام‌دهنده آن را به عقوبت تهدید کرده بود.

ب) موضع مسلمانان در برابر این نهی

مسلمانان در برابر این نهی صریح موضع گرفتند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

مالک از محمد بن عبدالله نقل کرده که او از سعد بن ابی‌وقّاص و ضحاک بن قیس در سالی که معاویهٔ بن ابی‌سفیان حج انجام می‌داد، شنید که این دو (سعد و ضحاک) درباره حج تمتع صحبت می‌کردند و ضحاک بن قیس گفت: «حج تمتع انجام نمی‌دهد، مگر کسی که به امر [دین] خدای تعالی نادان باشد» ! سعد گفت: «ای برادرزاده، بد حرفی زدی» ! ضحاک گفت: «همانا عمر بن خطاب از این کار نهی کرده است» . سعد گفت: «رسول خدا نیز به انجام این کار مبادرت کرده و ما نیز به همراه ایشان چنین کردیم»(۱)

با دقت در این سخن ضحاک که گفت: «حج تمتع انجام نمی‌دهد، مگر کسی که به امر [دین] خدای تعالی نادان باشد» ، می‌توان به آثار سوء بدعت پی برد؛ زیرا حج تمتع از دستورهای صریح خداوند در قرآن

۱- موطّأ مالک، ج ۱، ص ۲۳۳؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۶۱.

ص:۱۳۴

کریم است که در میان سنت‌های رسول خدا (ص) از شهرت بسیاری برخوردار است، اما نزد ضحاک - به سبب نهی عمر از این کار - مخالفت با امر خدا جلوه کرده است! این، از بدترین آثار سوء بدعت در دین است که شریعت را به بدعت و بدعت را به شریعت مبدل می‌سازد.

ترمذی می‌نویسد:

سالم بن عبدالله از مردی از اهل شام شنید که از عبدالله بن عمر درباره حج تمتع پرسید و او در پاسخ گفت: «حلال است» . مرد شامی گفت: «همانا که پدرت از آن نهی کرده است» ! عبدالله بن عمر گفت: «اگر پدرم از آن نهی کرده، رسول خدا (ص) به آن عمل کرده [است]. آیا من باید از امر پدرم اطاعت کنم یا از فرمان رسول خدا (ص) ؟» مرد گفت: «از فرمان رسول خدا (ص)» . عبدالله گفت: «همانا که رسول خدا (ص) این کار را انجام داده است» (۱)

ابن عباس در پاسخ کسی که با او درباره حج تمتع به ابوبکر و عمر استدلال کرده بود، گفت: «نزدیک است سنگی از آسمان بر شما فرود آید! من می‌گویم رسول خدا (ص) فرمود و شما می‌گویید: ابوبکر و عمر چنین گفتند» !(۲)

از حسن روایت شده است:

عمر خواست از متعه حج نهی کند که «اُبَی بن کعب» به او گفت: «این کار در اختیار تو نیست؛ به یقین که ما به همراه پیامبر اکرم (ص) حج تمتع انجام دادیم و آن حضرت ما را از آن نهی نفرمود» . پس از این سخن، عمر از نهی کردن منصرف شد! (۳)

۱- سنن ترمذی، ج۲، ص۱۶۱.

۲- زاد المعاد، ابن قیم الجوزیة، ج ۱، ص۲۱۵.

۳- مجمع الزّوائد، ج۳، ص۲۴۶.

ص:۱۳۵

البته این منصرف شدن موقتی بود و عمر چنان‌که روایات آن را آوردیم، پس از مدتی متعه حج را نهی کرد. به هر حال، نهی از متعه حج نمونه آشکاری برای کاستن چیزی از دین و بی‌شک، بدعت در دین است.

۲. اقامه نماز تراویح به جماعت

اشاره

از مسائلی که مورد اتفاق نظر میان فقهاست، وجود نمازهای مستحب مخصوص ماه مبارک رمضان در شریعت مقدس است. این نوافل، سنت مؤکد به شمار می‌آمد و نخستین کسی که به آنها عمل کرد، شخص رسول خدا (ص) بود. ایشان دراین‌باره فرمود:

«مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إيمَاناً وَ احْتِسَاباً غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ»(۱)؛ «هرکس در ماه رمضان از روی ایمان و در طلب اجر و پاداش الهی به نماز [نافله] بایستد، گناهان گذشته او آمرزیده خواهد شد» .

در این قسمت، بحث بر سر اقامه این نمازهای مستحب به جماعت است که آیا سنت است یا بدعت؟

زراره و محمد بن مسلم و فضیل از ابوجعفر (امام محمدباقر (ع)) و ابوعبدالله (امام جعفر صادق (ع)) درباره اقامه نماز در شب‌های ماه مبارک رمضان به جماعت پرسیدند، این دو بزرگوار پاسخ دادند:

إنَّ النَّبيَّ كَانَ إذَا صَلَّى العِشَاءَ الْآخرَةَ انصرَفَ إلى منزِلِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ من آخِرِ اللَّيْلِ إلَى المَسْجِدِ فَيقومُ فَيُصَلّى، فَخَرَجَ فى أَوَّلِ لَيْلَةٍ من شَهْرِ رَمَضَانَ لِيُصَلِّي كَمَا كان يُصَلّى، فَاصْطَفَّ النَّاسُ خَلْفَهُ فَهَرَبَ مِنْهُم إلى بَيْتِهِ وتَرَكَهُمْ، فَفَعَلُوا ذَلِکَ ثَلاثَ لَيالٍ فَقَامَ صَلَّى اللهُ عليهِ وآلِهِ فى اليومِ الثالثِ على منبرِهِ فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا الناسُ إنَّ الصَّلاةَ باللَّيْلِ فى شهر رَمَضَانَ من النَّافِلَةِ فى جَماعَةٍ

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۷۶.

ص:۱۳۶

بِدْعَةٌ وصـلاةَ الضُّحَى بِدْعَةٌ، ألاَ فَلاَ تَجْتَمِعوا لَيْلًا فی شَـهْرِ رَمْضَانَ لِصَـلاةِ اللَّيْلِ ولا تُصَلُّوا صَلاةَ الضُّحَى فَإِنَّ تِلْكَ مَعْصِيَةٌ، ألاَ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وكُلَّ ضَلاَلَةٍ سَبيلُها إلَى النّار. ثُمَّ نَزَلَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآلِهِ وهو يَقولُ: قَلِيلٌ فی سنَّةٍ خَيْرٌ من كثيرٍ فی بِدْعَةٍ.(۱)

همانا پیامبر اکرم (ص) چون نماز عشا را می‌خواندند، به خانه رفته و سپس در آخر شب به مسجد بازگشته و نماز می‌خواندند. در شب اول یکی از ماه‌های رمضان به مسجد آمدند تا مثل همیشه نماز بخوانند. اما مردمی که در مسجد بودند، پشت سر آن حضرت صف کشیدند. پیامبر اکرم (ص) آنان را رها کرده و به منزل بازگشتند و این کار سه شب تکرار شد. اینجا بود که آن حضرت در روز سوم بر منبر ایستاده، حمد و ثنای خداوند را به‌جای آورده و فرمودند: ای مردم! نماز نافله را در شب‌های ماه رمضان به جماعت خواندن بدعت است. نماز ضُحَی(۲)نیز بدعت است. پس در شب‌های ماه رمضان برای نماز نافله رمضان اجتماع نکنید و نماز ضحی را نیز نخوانید که اینها معصیت است. بدانید که هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی، راه به آتش دارد! سپس از منبر به زیر آمده و فرمودند: عمل کمی که مطابق با سنت باشد، بهتر از عمل زیادی است که بدعت باشد.

به نقل از عبید بن زراره، امام صادق (ع) فرمود:

كَانَ رسول اللهِ صلى الله عَلَيْهِ وآلِهِ يَزِيدُ فی صَلاتِهِ فی شَهْرِ رَمَضَانَ إذَا صَلَّى الْعَتَمةَ صَلَّى بَعْدَهَا يَقومُ النَاسُ خَلْفَهُ فَيَدْخُلُ

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷.

۲- ترجمه فارسی صلاة الضُّحَی، نماز روز است در برابر نماز شب که به آن صلاة اللیل می‌گویند؛ نماز مستحبی که بعد از بالا آمدن آفتاب خوانده شود. این نماز به نظر شافعی دست‌کم دو و حداکثر دوازده رکعت است. مترجم .

ص:۱۳۷

ویَدَعُهُمْ ثُمَّ یَخْرُجُ أَیضاً فَیَجیئوُنَ ویَقُومونَ خَلْفَهُ فَیَدْخُلُ ویَدَعُهُم مِراراً.(۱)

رسول خدا (ص) در ماه رمضان نماز خواندن خود را زیاد می‌کرد وقتی که نماز مغرب و عشا را به‌جا می‌آورد، بعد از آن به نمازهای مستحب می‌پرداخت. مردم نیز پشت سر آن حضرت [به جماعت] می‌ایستادند و [در این حال،] ایشان به داخل خانه خود رفته، آنها را ترک می‌کردند. پس از لختی بازمی‌گشتند و همین ماجرا بارها تکرار می‌شد.

بخاری نقل می‌کند:

«یحیی بن بکیر» از لیث از عقیل از ابن شهاب نقل می‌کند که گفت: «عروه به من خبر داد که عایشه او را خبر داد که رسول خدا (ص) در دل یکی از شب‌ها به مسجد رفته و مشغول نماز شد. بعد کسانی رفتند و پشت سر ایشان به نماز ایستادند. چون صبح شد، این خبر بین مردم پخش شد و در شب سوم تعداد زیادی [نیمه شب] در مسجد جمع شدند و چون پیامبر اکرم (ص) به مسجد آمدند، مردم نیز پشت سر ایشان نماز خواندند. چون شب چهارم شد، مسجد دیگر گنجایش جمعیت را نداشت تا اینکه آن حضرت برای نماز صبح بیرون آمد و چون از نماز فارغ شد، رو به مردم کرد و شهادت به وحدانیت خدا و رسالت خود داد و فرمود:

«أمّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ لَمْ یخْفَ عَلَیَّ مَکَانُکُم، وَ لَکِنِّی خَشِیتُ أنْ تُفْرَضَ عَلَیکُم فَتَعْجِزُوا عَنْهَا»(۲)؛ «اما بعد، نیت شما بر من آشکار است، لکن از این می‌ترسم که این عمل بر شما واجب شود و آن‌گاه از

۱- تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۶۱.

۲- منظور از این سخن، آن است که نماز تراویح به جماعت خوانده نمی‌شد. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۳؛ ج ۳، .ص ۵۸؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴۱.

ص:۱۳۸

انجام دادنش درمانده شوید» و تا زمان وفات پیامبر اکرم (ص) وضع به همین منوال ادامه داشت» .

در کنز العمال آمده است: «از عمر درباره نماز در مسجد پرسیده شد، در پاسخ گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: نماز واجب در مسجد و نماز مستحب در خانه»(۱)

در مغنی ابن قدامه نیز آمده است:

مالک و شافعی گفته‌اند: «خواندن نماز مستحبی برای کسانی که قدرت انجام آن را داشته باشند، نزد ما محبوب‌تر است؛ به جهت روایت زیدبن ثابت از رسول خدا (ص) که گوید: «رسول خدا (ص) در گوشه‌ای از مسجد با حصیر اطاقکی برای [به‌جا آوردن نوافل] خود ساخت، اما کسانی در پی ایشان رفته و به نماز نافله ایشان اقتدا کردند» . وی گوید: «شب دیگر نیز آمدند، اما رسول الله (ص) از خانه بیرون نیامد. آنها صدا بلند کرده و با سنگریزه به در خانه آن حضرت زدند. پیامبر اکرم (ص) به حال خشم بیرون آمد و فرمود:

«مَا زَالَ بِکُمْ صَنِیعُکُمْ حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیُکْتَبُ عَلَیْکُمْ، فَعَلَیْکُمْ بِالصَّلاَةِ فِی بُیُوتِکُمْ، فَإِنَّ خَیْرَ صَلاَةِ الْمَرْءِ فِی بَیْتِهِ الاَّ الصَّلاةَ الْمَکْتُوبَهْ» (۲)؛ «آن‌قدر این کار را کردید تا گمان کردم این کار بر شما واجب خواهد شد. پس بر شما باد به نماز در خانه‌های‌تان؛ چرا که - به جز نمازهای واجب - همانا بهترین نماز هرکس، نمازی است که در خانه خود بخواند» .

با تأمل در این روایات، درمی‌یابیم که همه آنها در یک معنا اجماع دارند که آن، نهی خواندن نماز تراویح به جماعت است. برخی این روایات، این نهی را به ترس پیامبر اکرم (ص) از اینکه این کار بر امتش

۱- کنز العمال، ج ۸، ص ۳۸۴.

۲- المغنی، موفق‌الدین ابن‌قدامه، ج ۱، ص ۸۰۰.

ص:۱۳۹

واجب شود و با همان کیفیت در تشریع داخل شود، برگردانده‌اند و بعضی دیگر، نهی از اقامه این نماز به صورت جماعت را به این امر برگردانده‌اند که این نص کلام رسول الله (ص) در روایت زراره، محمد بن مسلم و فضیل است. امام مالک و شافعی نیز – چنان‌که از روایت مغنی که قبلاً گذشت، استفاده می‌شود – این نظر را که به جا آوردن، این نماز به صورت فُرادا در خانه برتر از اقامه آن در مسجد است اختیار کرده‌اند.

به طور کلی بیشتر این روایات بر این مطلب اتفاق دارند که رسول‌خدا (ص) در حالی دار فانی را وداع کرد که نماز تراویح نه به جماعت که به صورت فرادا خوانده می‌شد. حال پرسش این است که چه کسی برای اولین بار حکم کرد این نماز را به صورت جماعت و در مسجد اقامه کنند؟ ! این چیزی است که در ادامه به آن می‌پردازیم:

الف) نخستین کسی که فرمان داد تراویح را به جماعت بخوانند

همه روایات به اتفاق دلالت دارند عمر بن خطاب نخستین کسی بود که فرمان داد نماز تراویح را به جماعت بخوانند و حتی مردم را از فُرادا خواندن آن منع کرد.

از ابن شهاب از عروهٔ بن زبیر از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل است که گفت:

شبی از شب‌های ماه رمضان با عمر بن خطاب به مسجد رفتیم، دیدیم مردم جدا جدا به نماز ایستاده و هرکس نماز خود را می‌خواند و گاهی هم یک نفر نماز می‌خواند و تعدادی پشت سر او نماز می‌خوانند. عمر گفت: «به نظر من اگر این گروه را بر یک قاری(۱)جمع کنم، بهتر

۱- منظور امام جماعت است. چون در رکعت‌های نماز تراویح در طول ماه رمضان ختم قرآن می‌شود، به امام جماعت، قاری می‌گویند. مترجم .

ص:۱۴۰

خواهد بود» . سپس تصمیمی گرفت و اُبَی بن کعب را به‌عنوان قاری بر آنان منصوب کرد. آن‌گاه شبی دیگر با او به مسجد رفتم و مردم را دیدم که همه پشت سر یک قاری نماز می‌خوانند. عمر گفت: «چه بدعت خوبی است این و آن بخش از شب که در آن می‌خوابند، افضل از آن بخش است که در آن به نماز می‌ایستند!» منظور او آخر شب بود؛ چون مردم در ابتدای شب به نماز تراویح می‌پرداختند.(۱)

از ابی‌بن کعب نقل است:

عمر بن خطاب به او فرمان داد تا در شب‌های ماه رمضان بر مردم نماز بخواند و به او گفت: «مردم طول روز را روزه می‌گیرند و نمی‌توانند خوب قرآن را قرائت کنند؛ کاش تو شب‌ها برای آنها قرائت می‌کردی» . ابی گفت: «یا امیرالمؤمنین! این کار نشدنی است» . گفت: «می‌دانم، اما خوب است» . ابی نیز بیست رکعت برای مردم نماز خواند.(۲)

بخاری نقل می‌کند: «وقتی رسول خدا (ص) دار فانی را وداع گفت، مردم در این حال بودند (یعنی نماز تراویح را فرادا می‌خواندند) . در زمان خلافت ابوبکر و اوایل خلافت عمر نیز چنین بود»(۳)۳

ابن سعد در بیان شرح حال عمر می‌نویسد:

او اولین کسی است که اقامه نماز تراویح در ماه رمضان را سنت قرار داد و مردم را برای این کار جمع کرد و به تمام مناطق کشور اسلام بخش‌نامه کرد که این کار را انجام دهند و این کار در ماه رمضان سال چهاردهم هجری انجام شد.(۴)

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص۵۸؛ موطّأ مالک، ص ۷۳.

۲- کنزالعمال، ج ۸، ص ۴۰۹.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص۵۸.

۴- طبقات الکبری، ج ۳، ص۲۸۱.

ص:۱۴۱

ابن عبدالبر در شرح حال عمر می گوید: «او کسی است که ماه روزه را با نماز اشفاع [تراویح] نورانی کرد» . (۱)

«ابوالولید محمد بن شحنه» در بیان جریان وفات عمر در ضمن حوادث سال ۲۳ هجری می‌نویسد: «وی اولین کسی است که مردم را برای خواندن نماز تراویح پشت سر یک امام جماعت جمع کرد» (۲)

و سرانجام، سخن خودِ عمر که چون مردم را در حال نماز خواندن پشت سر یک امام دید، چنان‌که در روایت عبدالرحمان بن قاری آمده است، گفت: «این، چه بدعت خوبی است» ، دلیل این مطلب است که این بدعت را عمر نهاده است و این کار جزو سنت‌هایی که در زمان پیامبر اکرم (ص) و در زمان ابوبکر به آن عمل می‌شده، نبوده است!

ب) موضع مسلمانان در برابر بدعتِ خواندنِ نماز تراویح به جماعت

در اینجا بر آن نیستیم همه موضع گیری‌های کامل صحابه طبقه اول و دیگر شخصیت‌های اسلام را درباره فرمان عمر برای اقامه نماز تراویح، به جماعت، بیاوریم، بلکه کوشیده‌ایم به اختصار به این مواضع بپردازیم تا خواننده بتواند تصویر شفافی از نوع موضع گیری‌ها در برابر این کار در قرن‌های اولیه ترسیم کند.

از «ابواُمامه باهلی» نقل است که گفت: «اقامه نماز در ماه رمضان را از خودتان درآوردید؛ این عمل بر شما واجب نشده و تنها روزه گرفتن بر شما واجب شده است»(۳)

۱- الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۴۵.

۲- روضهٔ المناظر، سید عبدالحسین شرف‌الدین موسوی، ص ۲۵۰؛ النص و الاجتهاد.

۳- الاعتصام، ج ۱، ص ۲۹۱.

ص:۱۴۲

این روایت، دلالت آشکار و صریحی بر اعتراض به اقامه نماز تراویح به جماعت است.

از نافع، غلام عبدالله بن عمر نقل است که عبدالله بن عمر در ماه رمضان پشت سر امام، نماز [تراویح] نمی‌خواند.(۱)

امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب (ع) نیز در زمان خلافت خود مردم را از ادای نماز تراویح به جماعت - به این جهت که این کار بدعت است - نهی فرمود. از آن حضرت روایت شده است که چون مردم در کوفه دورش را گرفتند و از وی خواستند برای آنان امامی تعیین کند تا نافله ماه رمضان را برایشان اقامه کند، امام (ع) آنها را از این کار بازداشت و به آنها فهماند که این کار، مخالف سنت است. آن‌گاه مردم آن حضرت را ترک کردند و از میان خود کسی را جلو انداختند تا به او اقتدا کنند. امیرمؤمنان حضرت علی (ع) امام حسن (ع) را نزد آنان فرستاد و او درحالی‌که تازیانه در دست داشت، در مسجد بر آنان وارد شد و تا چشم آن جماعت به او افتاد، به سوی درها دویدند و فریاد

وا عُمَراه(۲)سر دادند. (۳)

در روایت دیگری از امام صادق (ع) آمده است:

چون امیرمؤمنان، حضرت علی (ع) به کوفه آمد، به حضرت حسن بن علی (ع) فرمان داد تا در میان مردم ندا کند: «هیچ نمازی در ماه رمضان در مساجد به جماعت خوانده نمی‌شود» . امام حسن (ع) آنچه را که فرمان امام علی (ع) بود، در میان مردم اعلام کرد و چون مردم سخنان

۱- نصب الرّایهٔ، زیلعی، ج ۲، ص۱۵۴.

۲- وا عمراه یعنی آه ای عمر کجایی که ببینی! مترجم

۳- ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۲۸۳.

ص:۱۴۳

او را شـنیدند، فریاد زدند: وا عُمَراه واعُمَراه! وقتی امام حسن (ع) نزد حضـرت علی (ع) بازگشت، امام از او پرسـید: این سر و صداها چیسـت؟ عرض کرد: یـا امیرالمـؤمنین! مردم فریـاد وا عُمَراه وا عُمَراه سـر دادهانـد! پس ایشـان فرمـود: «بـه آنـان بگـو آن نمـاز را بخوانند»(۱)

حال، اینکه آن حضـرت فرمود: «بگو آن نماز را بخوانند» ، دلیل بر تأیید خواندن نماز تراویح به جماعت است یا سـخن آن حضرت علت‌های دیگری داشت؟ روایت بعد که از خود آن حضرت روایت شده است، پاسخ این پرسش را خواهد داد:

قَدْ عَمِلَتِ الْوُلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالاً خَالَفُوا فيها رسولَ اللهِ (ص) مُتَعَمِّدين لِخِلافِهِ، ناقِضِينَ لِعَهْدِهِ، مُغَيِّرِينَ لِسُنَّتِهِ وَلَوْ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلى تَرْكِهَا. . . إذاً لَتفَرَّقُوا عنّی. واللهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لا يَجتَمِعوا فی شَهْرِ رَمَضانَ إلاَّ فی فَريضةٍ وأَعلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتماعَهُمْ فی النّوَافِلِ بِدْعَةٌ، فَتَنَادَی بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِی مِمَّنْ يُقاتِلُ مَعی: يَا أَهْلَ الإسلامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ! يَنْهانَا عَنِ الصّلاةِ فی شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً ولَقَدْ خِفْتُ أنْ يثورُوا فی ناحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِی. (۲)

والیانی که پیش از من حکومت کردنـد، کارهایی انجام دادنـد که مخالفت با رسول خـدا (ص) بود. آنان در مخالفت با رسول خدا تعمّد داشـته، عهد و پیمان او را شکسـته و سـنت او را تغییر دادند. حال اگر من بخواهم مردم را وادار به ترک رویه آنها کنم. . . این مردم از گرد مـن پراکنـده خواهنـد شـد. بـه خـدا سوگنـد مردم را امر کردم که در مـاه رمضـان جز نمـاز واجب، نمـاز دیگری را به جماعت نخوانند و به آنان اعلام کردم که خواندن نمازهای مستحب به جماعت بدعت است، اما

۱- ر. ک: تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۷۰.

۲- کافی، ج ۸، صص ۵۹ - ۶۳.

ص:۱۴۴

کسانی در سپاه من که در رکاب من می‌جنگیدنـد، بانگ برداشـتند که: ای اهل اسـلام، سـنت عمر را تغییر دادند! او (علی) ما را از اینکه در ماه رمضان نماز مستحب بخوانیم، نهی می‌کند! و من ترسیدم در گوشه‌ای از سپاه من شورشی به پا کنند.

برای خواننـده فهیم کـافی است همین که ببینـد امیرمؤمنـان حضـرت علی (ع) به جمـاعت خوانـدن نماز غیر واجب در ماه رمضان را بـدعت می‌داند. سـخن آن حضـرت به قدری روشن است که هیچ شـبهه‌ای باقی نمی‌گذارد، آنجا که آنها را از ارتکاب بدعتی نهی می‌کند و سـپس بیمناک می‌شود مبادا در اثر این نهی، سـپاهش سـر به شورش بردارند. مشاهده کنید این بدعت تا کجا پیش رفته و چگونه در دل‌هـا مسـتقر شـده و دایره عمـل به آن گسترش یافته که نهی از آن، نزد مردمان نادان، جلوگیری از سـنت شـمرده شـده است.

۳. نماز ضُحی

اشاره

گرچه نـام نماز ضُـحی در بخش‌هایی از کتاب‌های حـدیثی و فقهی اهل سـنت زیاد آمـده است، ولی نزد بسـیاری از آنان، مسـئله‌ای مجهول و متروک است.

حنابله، حنفیه و شافعیه نماز ضـحی را سـنت می‌دانند و مالکیه آن را عبادتی مندوب (مسـتحب) می‌دانند که مداومت بر آن مستحب است.(۱)برخی دانشمندان اهل سنت نیز آن را بدعت می‌دانند. (۲)

۱- به نظر حنفیه، تفـاوت میـان سـنت و منـدوب این است که سـنت کاری است که پیامبر اکرم ص و خلفای او بر انجام آن مواظبت داشـته‌اند، امـا منـدوب آن اسـت کـه آن حضـرت به آن امر کرده باشـد؛ ولی بر انجـام آن مـواظبت نکرده باشـد؛ ر. ک: الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، محمد جواد مغنیه، ص ۷۸، پاورقی ۲.

۲- الشـرح الکبیر علی المغنی، ابن قدامه مقدسـی، ج ۱، ص ۷۷۵؛ زادالمعاد، ج ۱، صص۱۱۶ - ۱۱۹؛ نیـل الأوطار، شوکانی، ج ۳، ص ۶۲.

ص:۱۴۵

الف) وقت نماز ضحی

وقت نماز ضحی، از زمانی که آفتاب به اندازه یک نیزه بالا می‌آید، آغاز شده و با زوال ظهر پایان می‌یابد. افضل نزد آنان این است که این نماز را بعد از گذشتن یک چهارم از روز آغاز کنند. رأی دیگر درباره وقت آن، این است که بهترین وقت آن، موقعی است که آفتاب بالا آمده و حرارت آن شدید شود و تا زوال ادامه پیدا می‌کند و نشانه زوال نیز سفید شدن خورشید است. (۱)

تعداد رکعات: در تعداد رکعات این نماز اختلاف کرده‌اند؛ حنفیه می‌گویند: حداکثر شانزده رکعت است. بعضی از شامیه و طبری معتقدند حداکثری برای این نماز نیست. دیگران گفته‌اند: حداقل رکعات این نماز دو و حداکثر هشت رکعت است؛ همچنین دوازده رکعت هم گفته شده [است]. برخی نیز گفته‌اند: «خواندن بیشتر از چهار رکعت در روز با یک سلام مکروه است»(۲)

ب) روایات اهل سنت درباره این مسئله

اشاره

روایات وارده درباره نماز ضحی را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: روایات مجمل، روایات ضعیف یا جعلی و روایاتی که در تعارض با روایات دیگر است. اینک به بررسی هرکدام از این سه دسته می‌پردازیم.

یک – روایات مجمل

از «نعیم بن هماز» نقل است: از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود:

قَالَ اللّهُ عَزَّوَجلَّ: یا ابْنَ آدَمَ، لا تُعْجِزْنِی مِنْ أرْبَعِ رَکَعَاتٍ فِی أوَّلِ

۱- الشرح الکبیر علی المغنی، ج ۱، ص۷۷۵؛ الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، عبدالرحمان الجزیری، ج ۱، ص۳۳۲؛ فقه السنهٔ، ج ۱، ص۱۸۵؛ زادالمعاد، ج ۱، صص ۱۱۶ – ۱۱۹؛ نیل الأوطار، ج ۳، ص ۶۲.

۲- همان.

ص:۱۴۶

نَهَارِكَ أَكْفِكَ آخِرَهُ.(۱)

خداونـد متعال فرموده [است]: ای فرزنـد آدم! از خوانـدن چهار رکعت نماز برای من در ابتـدای روز خود دریغ نکن تا من نیز پایان روزت را برایت کفایت کنم.

با انـدکی تأمل در این روایت، آشـکار می‌شود این روایت هیـچ دلالت خاصـی بر مقصود که همان چهار رکعت نماز ضـحی باشد، نـدارد و برخی از آنهـا احتمال داده‌انـد که مراد از این چهار رکعت در این روایت، نماز واجب صـبح و دو رکعت نافله آن است که ابن قیم و ابن‌تیمیه به صورت قطعی(۲)و شوکانی و عراقی این نظر را احتمالی پذیرفته‌اند.(۳)

«ابوهریره» می‌گویـد: «حبیب من (پیامبر) مرا به سه چیز سـفارش کرد که تا هنگام مرگ آنها را ترک نکنم: روزه گرفتن در سه روز از هر ماه، نماز ضحی و خواندن نماز وتر قبل از خواب» .(۴)و (۵)

در توضیح این روایت به سخن ابن قیم بسنده می‌کنیم:

امـا احادیثی که در ترغیب به این نماز یا سـفارش به آن وارد شـده، اگر صـحیحه باشـد - ماننـد روایت ابوهریره و ابوذر - دلالت بر اینکه این نمـاز یک سـنت جاری و معمول برای هرکس باشـد، ندارنـد، بلکه تنها ابوهریره به انجام آن سـفارش شـده است؛ چرا که ابوهریره ترجیـح می‌داد شب‌ها به جای اینکه نماز شب بخوانـد، به مطالعه احادیث بپردازد. لذا پیامبر اکرم (ص) به او امر فرمودند به جای خواندن نماز

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۱، ص ۳۲۱.

۲- زادالمعاد، ج ۱، ص ۲۶۰.

۳- نیل الأوطار، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴- البتـه گفته‌انـد این برای کسـی است که به بیـدار شـدن خـود در آخر شب و خوانـدن نمـاز شب اطمینـان نـدارد و بحث مفصـلی دراین‌باره در کتاب‌های فقهی و حدیثی اهل سنت موجود است؛ ر. ک: شرح صحیح مسلم، ج ۶، ص ۲۴. مترجم

۵- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۳.

ص:۱۴۷

شب، نماز روز بخواند. ولی به ابوبکر و عمر و سایر اصحاب چنین فرمانی ندادند.(۱)

از «عبیدالله بن عبدالله بن عتبه» نقل است:

در هاجره (از زوال ظهر تا عصر) بر عمر بن خطاب وارد شدم و او را دیدم که مشغول نماز است. من نیز پشت سر او ایستادم. وی مرا به نزدیک خواند تا اینکه دوش به دوش او در سمت راستش قرار گرفتم و چون یرفا (خادم عمر) وارد شد، قدری عقب رفتم و پشت سر عمر صفی تشکیل دادیم.(۲)

در این روایت، از یک‌سو، نمازی که در این وقت خوانده شود، طبق قاعده باید نافله ظهر باشد و از سوی دیگر، عنوان عملی که عمر مشغول به انجام آن بوده، برای ما مجهول است که آیا نماز ضحی بوده است یا نماز دیگر. به‌ویژه پسرش، عبدالله بن عمر - چنان‌که بعدتر خواهد آمد - شهادت داده که پدرش هیچ‌گاه نماز ضحی نخوانده است.

ابوهریره نیز دراین‌باره می‌گوید: «من به جز یک بار ندیدم که پیامبراکرم (ص) نماز ضحی بخواند»(۳)

این روایت نیز از اجمال در دلالت بر خصوصِ نماز ضحی رنج می‌برد؛ زیرا احتمال می‌رود پیامبر اکرم (ص) به دلیل حاجت یا به دلیل دیگری در آن وقت از روز به نماز ایستاده باشد و آن دلیل از ابوهریره پوشیده مانده باشد.

از انس نقل است:

۱- زادالمعاد، ج ۱، ص۲۶۸.

۲- موطأ مالک، ج ۱، ص ۱۱۲.

۳- مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۶.

ص:۱۴۸

رسول خدا (ص) را دیدم که در سفری هشت رکعت نماز ضحی به‌جا آورد. وقتی که نماز آن حضرت به پایان رسید، فرمود: إنّی صَلَّیتُ صَلاةَ ورَغْبَةٍ، سَأَلْتُ رَبِّی ثَلاثاً فَأَعْطَانی إثْنَیْنِ ومَنَعَنِی واحِدَةً: سَأَلْتُهُ أنْ لایَبتَلیَ اُمَّتِی بالسِّنینَ؛ فَفَعَلَ وسَأَلْتُهُ ألاّ یُظْهِرَ عَلَیْهِمْ عَدُوَّهُمْ فَفَعَلَ، وسَأَلْتُهُ ألاّ یُلْبِسَهُمْ شِیَعاً، فَأَبَی عَلَیَّ.(۱)

نمازی که اینک به‌جا آوردم، هم برایم امیدبخش بود و هم نگران‌کننده؛ سه چیز از پروردگارم خواستم که دو چیزش را به من عطا فرمود و دیگری را به من نداد: از او خواستم که امت مرا به قحطی مبتلا نکند و او پذیرفت. . . از او خواستم که دشمنان امت مرا بر آنان مسلط نگرداند و او پذیرفت. . . و از او خواستم تا وحدت امت مرا دستخوش تفرقه نگرداند، اما این خواسته را نپذیرفت.

این حدیث نیز مجمل است و خصوصیتی در دلالت بر نماز ضُحای متداول میان اهل سنت ندارد، افزون بر آنکه با آن واقعیت تاریخی که بر امت اسلام گذشته نیز متناقض است؛ زیرا امت اسلام هم دچار قحطی شدند و هم سال‌های طولانی دشمنانشان بر آنها تسلط یافتند و همواره نیز چنین بوده است و این، خود، اطمینان ما را به اینکه این روایت جعلی و ساختگی باشد، بیشتر می‌کند.

دو – روایات ضعیف و جعلی

ابن قیم الجوزیه درباره احادیث وارده درباره نماز ضحی می‌نویسد: «بعضی از این روایات، جعلی بوده [است] و استدلال به آنها جایز نیست»(۲)سپس چند حدیث را که دانشمندان علم رجال تصریح کرده‌اند

۱- فقه السنّهٔ، ج ۱، ص ۱۸۵.

۲- زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۶۶.

ص:۱۴۹

راویان آنها جعل‌کننده احادیث و دروغ‌گو هستند، برای نمونه بیان می‌کند که از جمله آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

آنچه با سند مرفوع(۱)از انس نقل شده است:

«کسی که بر نماز ضحی مداومت کند و آن را جز به سبب بیماری ترک نکند، من و او در قایقی از نور در دریایی از نور خواهیم بود» . این حدیث را «زکریا بن درید کندی» به نقل از حمید جعل کرده است.

«یعلی بن اشدق» از «عبدالله بن جراد» نقل کرده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «هرکس از شما که نماز ضحی را خواند باید به خواندن آن متعبد باشد؛ چرا که بسا کسی آن را یک سال می‌خواند، اما بعد آن را فراموش و ترک می‌کند و آن نماز همچون شتر ماده‌ای که در فراق فرزند از دست رفته خود ناله می‌کند، در فراق او ناله خواهد کرد» .

ابن عدی درباره ابن اشدق که راوی این حدیث است، می‌نویسد: «ابن اشدق از عموی خود، عبدالله بن جراد، از پیامبر اکرم (ص) روایات ناشناخته بسیاری نقل کرده [است] و خودش و عمویش نیز ناشناخته هستند» !

ابوحاتم نیز در همین‌باره گفته است: «یعلی، عبدالله بن جراد را ملاقات کرده است، اما وقتی پیر شد، عده‌ای بی‌دین دور او را گرفتند و نزدیک به دویست حدیث برای او جعل کردند و او ندانسته آن احادیث را روایت می‌کرد. در هر حال روایت کردن از او جایز نیست»(۲)

۱- سند مرفوع، سندی است که در یکی از طبقات قطع شده و چند طبقه بالاتر پریده باشد؛ برای مثال، یکی از راویان از کسی روایتی را نقل کند که چند قرن قبل از او بوده است و واسطه یا واسطه‌هایی که در این میان بوده است، در سند نیامده باشد. مترجم .

۲- درباره روایات مجعول در این مسئله و راویان آنها ر. ک: زاد المعاد، ج ۱، صص ۲۶۶ - ۲۶۷؛ الغدیر، علامه امینی، ج۵، صص ۲۰۹ - ۳۵۶.

ص:۱۵۰

سه – روایاتی که مشروعیت نماز ضحی را نفی می‌کند

دسته دیگری از روایات هستند که بر خلاف روایات پیشین که نماز ضحی را یک عبادت مشروع می‌دانستند، مشروعیت این نماز را نفی می‌کنند و به لحاظ سند و دلالت نیز قوی هستند. به تصریح ابن قیم الجوزیه، شماری از دانشمندان اهل سنت نیز این روایات را بر روایات طرف مقابل ترجیح داده‌اند؛ ابن قیم می‌گوید: «و دسته دومی هم هستند که احادیث تَرک نماز ضحی را پذیرفته‌اند و این دسته روایات را به لحاظ صحت سند و عملِ اصحاب به مضمون آنها بر سایر روایات ترجیح داده‌اند.(۱)روایاتی چون:

بخاری با سند خود از «مورّق» نقل کرده که گفت: «به ابن عُمَر گفتم: آیا نماز ضحی را می‌خوانی؟» گفت: نه. گفتم: «آیا عمر آن را می‌خواند؟» گفت: نه. «گفتم: ابوبکر چطور؟» گفت: نه. گفتم: «پیامبر اکرم (ص) چه؟» گفت: «گمان نمی‌کنم»(۲)

در روایتی دیگر، بخاری با سند خود از عایشه نقل کرده که گفت:

«ندیدم که پیامبر اکرم (ص) نماز ضحی بخواند، اما من می‌خوانم!»(۳)

«ابوالحسن علی بن بطّال» می‌گوید: «گروهی از گذشتگان حدیث عایشه را پذیرفته و نماز ضحی را روایت نکرده‌اند و دسته‌ای گفته‌اند این نماز بدعت است!»(۴)

اما سخن عایشه که: «من نماز ضحی می‌خوانم» ، پس از اینکه گفت: «ندیدم رسول خدا نماز ضحی بخواند» ، نمی‌تواند به‌عنوان دلیل شرعی

۱- زادالمعاد، ج ۱، ص۲۶۶.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص۷۳.

۳- همان؛ مسند احمد، ج ۶، ص۲۰۹.

۴- زادالمعاد، ج ۱، ص۲۶۴.

ص:۱۵۱

مطرح شود، بلکه این سخن او دلیل آشکاری بر بدعت بودن این نماز و بدعت‌گذار بودن خواننده آن است!

باز از بخاری با سند او از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی نقل شده که گفت:

غیر از ام‌هانی هیچ‌کس برای ما نقل نکرده [است] که پیامبر را در حال خواندن نماز ضحی دیده باشد و تنها او است که می‌گوید: «پیامبراکرم (ص) در روز فتح مکه به خانه او آمده، غسل کرده و هشت رکعت نماز گزارده [است]» . ام‌هانی گوید: «نمازی سریع‌تر از این نماز ندیدم، البته رکوع و سجود را به صورت کامل انجام داد» . (۱)

این حدیث، همه احادیثی را که درباره مشاهده پیامبر اکرم (ص) در حال خواندن نماز ضحی بوده است، نفی می‌کند. از روایت ام‌هانی نیز چنان‌که پیداست، دلالت صریحی بر اینکه آن هشت رکعت نماز که آن حضرت به‌جا آورده است، همان نماز ضُحای معروف باشد، ندارد؛ زیرا ممکن است اینها نماز شکر به درگاه خداوند متعال در برابر نعمت بزرگ فتح المبین یا همان فتح مکه باشد.

احمد به سند خود از «عبدالرحمان بن ابی‌بکر» چنین نقل می‌کند: «ابوبکر کسانی را در حال خواندن نماز ضحی دید، گفت: اینها نمازی را می‌خوانند که نه رسول خدا آن را خوانده [است] و نه هیچ‌کدام از اصحاب آن حضرت»(۲)

بخاری به سند خود از مجاهد نقل می‌کند:

من و «عروه بن زبیر» وارد مسجد شدیم و دیدیم عبدالله بن عمر رو به روی حجره عایشه نشسته [است] و مردمی هم در مسجد نماز ضحی

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص۷۳.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص۴۵.

ص:۱۵۲

می‌خوانند. از عبدالله بن عمر درباره نماز آنها پرسیدیم، گفت:

«بدعت است»(۱)

آنچه تا کنون گذشت، تحقیق مختصری از طرق اهل سنت درباره نماز ضحی بود که براساس آنها معلوم شد این نماز چیزی جز «بدعت» نیست. به نظر فقهای امامیه اثناعشریه نیز انجام این نماز به اجماع فقها جایز نیست، چنان‌که شریف مرتضی در رسائل(۲)، شیخ طوسی در خلاف(۳)، علامه حلی در منتهی المطلب(۴)، علامه مجلسی در بحارالانوار(۵)و محدث بحرانی در الحدائق الناضره(۶)به این امر اشاره کرده‌اند.

روایاتی نیز از اهل بیت (ع) وارد شده است که مشروعیت نماز ضحی را نفی می‌کند. چنان‌که روایت شده [است] که مردی از انصار، از امام محمدباقر (ع) درباره نماز ضحی پرسید و ایشان در پاسخ فرمود:

أَوَّلُ مَنِ ابْتَدَعَهَا قَوْمُکَ الأَنْصَارُ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللهِ (ص) : «صلاةٌ فی مَسْجِدی تَعْدِلُ أَلْفَ صَلاةٍ» فَکانُوا یَأْتونَ مِنْ ضِیَاعِهِمْ ضُحیً فَیَدْخُلُونَ الْمَسْجِدَ فَیُصَلّون فیه، فَبَلَغَ ذَلِکَ رَسُولَ اللهِ (ص) فَنَهَاهُمْ عَنْه.(۷)

اولین کسانی که این بدعت را گذاشتند انصار، قوم تو بودند که سخن رسول خدا را شنیدند که فرموده بود: «نماز گزاردن در مسجد من معادل هزار نماز است» و به همین دلیل، روزها از مزرعه‌های خود به مسجد

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص۳.

۲- رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص۲۲۱.

۳- الخلاف موسوعهٔ الینابیع الفقهیهٔ شیخ طوسی، ج ۲۸، ص ۲۲۰.

۴- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، علامه حلی، ج ۴، ص۲۹.

۵- بحارالانوار، ج ۸۰، ص۱۵۵.

۶- الحدائق الناضرهٔ، محدث بحرانی، ج ۶، ص۷۷.

۷- دعائم الإسلام، قاضی ابوحنیفه نعمان مغربی، ج ۱، ص۲۱۴.

ص:۱۵۳

آمده و در آن نماز می‌گزاردند، اما چون این خبر به گوش پیامبر اکرم (ص) رسید، آنها را از این کار نهی فرمود.

۴. نمونه‌های دیگری از بدعت

نمونه‌های دیگری نیز از بدعت وجود دارد که به‌عنوان سنت پذیرفته شده است. اینک برای تکمیل بحث به صورت خلاصه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) شستن دو پا در وضو به جای مسح کردن بر آنها که در قرآن و سنت آمده است. در حدیثی از انس بن مالك نقل شده [است]:

حجاج بن یوسف ثقفی در یکی از خطبه‌های خود گفت: «صورت و دست‌های خود را بشویید و سر و پای خود را مسح کنید، اما قطعاً نزدیک‌ترین عضو انسان به محل کثافت، پاهای او است؛ پس پاهای خود را بشویید؛ کف پا، روی پا و پاشنه پا» . انس گوید: «راست گفت خداوند و دروغ گفت حجاج؛ چون خدا فرموده [است]: (وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ) ؛ «و سر و پاهای خودتان را مسح کنید» (مائده:۶)(۱)

ب) گفتن اذان سوم در روز جمعه که همه اتفاق نظر دارند که برای اولین بار توسط عثمان تشریع شد و قبل از آن نبوده است.(۲)

ج) ذکر اسامی خلفا در خطبه نماز جمعه.

همچنین بدعت‌های بسیار دیگری نهاده شده است که همه آنها جای بحث و بررسی استدلالی دارد تا بتوان به نتایج روشنی دست یافت.

۱- الدرّ المنثور، ج ۳، صص۲۸ و ۲۹؛ برای تحقیق بیشتر؛ ر. ك: وضوء النبی بأجزائه الأربعۀ، سید علی شهرستانی.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰؛ ر. ك: الغدیر، ج ۸، صص ۱۲۵ - ۱۲۸.

ص:۱۵۴

ص:۱۵۵

نتیجه

شایسته است مسلمانان درباره مسائل فقهی و اصولی بیشتر تحقیق کنند، به‌گونه‌ای که با مراجعه به متون روایات و احادیث، از دیدگاه‌های کارشناسی فقها و آرای صریح آنان بیشتر آگاه شوند تا دریابند آنان که تهمت بدعت را بر دیگران اطلاق می‌کنند یا از روی نادانی به این کار مبادرت می‌ورزند یا از نادان‌های متعصب یا کم‌سواد هستند یا از کسانی که خود، مبتلا به بدعت شده و چنان در آن فرو رفته‌اند که بدعت در نزد آنان چون سنت‌هایی شده است که نسل به نسل آن را به میراث می‌برند و دیگران را بر آن مقیاس داور قرار می‌دهند و آنان را بدعت‌گذار می‌دانند، در حالی که نمی‌دانند خود، بدترین بدعت‌گذارانند!

درباره تک تک مسائل مورد اختلاف، تحقیقات عمیق و گسترده‌ای به رشته تحریر درآمده و مناظره‌های علمی و احتجاج‌های مبرهن بسیاری انجام گرفته است که برای بیرون آمدن از ابهام‌های بی‌دلیل کافی است. پس همه بندگان باید از خدا بترسند و در حکم کردن بر دیگران

ص:۱۵۶

شتاب نورزند و ابتدا به اصلاح خود و اعتقاداتشان مشغول شوند از اتهام زدن به مؤمنان و پیروان رسول خدا (ص) و اهل‌بیت وحی و نبوت و نور اجتناب کنند.

پاکیزه‌ترین و گرامی‌ترین درودها بر پیامبر برگزیده هدایتگرِ امین و بر خاندان هدایتگر و خجسته‌اش باد.

دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

ص:۱۵۷

کتابنامه

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. الإحتجاج ، ابومنصور احمد بن علی طبرسی، پاورقی و توضیحات: سیدمحمدباقر موسوی، چاپ دوم، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۴۰۳. ق.

۲. أحسن الکلام ، محمد بخیت المصری.

۳. الاحکام السلطانیهٔ ، علی بن محمد الماوردی، تحقیق: محمد حامد الفقی، قم، چاپ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶. ق.

۴. احیاء علوم‌الدین ، ابوحامد محمد بن محمد الغزالی، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶. ق.

۵. الاختصاص ، شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، تصحیح و پاورقی: علی‌اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۶. الاساس فی السنه و فقهها ، سعید حوّی، چاپ دوم، دارالسلام سعودی، ۱۴۱۲. ق.

ص:۱۵۸

۷. الإستیعاب فی معرفهٔ الاصحاب، ابن عبدالبَرّ نمری قطبی، (چاپ شده در حاشیه کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه، نوشته ابن حجر عسقلانی) ، چاپ اول، مصر، چاپخانه سعادت، ۱۳۲۸. ق، افست شده توسط مکتب المثنی بغداد.

۸. الاعتصام ، ابواسحاق شاطبی، بیروت، دار الفکر.

۹. اقتضاء الصراط المستقیم ، ابن تیمیه، ریاض، مکتبهٔ الریاض الحدیثیه.

۱۰. بحارالانوار ، محمدباقر مجلسی، چاپ دوم، تهران، مکتبهٔ اسلامیه، ۱۳۹۸. ق.

۱۱. البدایهٔ و النهایهٔ ، ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی (ابن کثیر) ، تحقیق: علی شیری، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸. ق.

۱۲. البدع و النهی عنها ، محمد بن وضّاح قرطبی، تصحیح و تحقیق: محمد احمد دهمان، دمشق، دار الصفا، ۱۳۴۹. ق.

۱۳. البدعهٔ تحدیدها و موقف الإسلام منها ، عزت علی عطیه، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۹۸۰م.

۱۴. البدعهٔ دراسهٔ موضوعیهٔ ، جعفر باقری، چاپ اول، معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت (ع) ، ۱۴۱۵. ق.

۱۵. بصائر الدرجات، ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمّی، قم، انتشارات کتابخانه آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی، ۱۴۰۴. ق.

۱۶. التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول ، منصور علی ناصیف، بغداد، دار و مکتبهٔ هلال، ۱۹۸۶م.

۱۷. تاریخ مدینهٔ دمشق ، علی بن حسن دمشقی (ابن عساکر) ، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۹. ق.

ص:۱۵۹

۱۸. التّبرّك ، علی احمدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات بخش تحقیقات اسلامی مؤسسه بعثت، ۱۴۰۴. ق.

۱۹. تحف العقول عن آل الرسول ، ابومحمد حسن بن علی بن شعبه حرّانی، چاپ پنجم، بیروت، انتشارات اعلمی، ۱۳۹۴. ق.

۲۰. تراثنا الفکری فی میزان الشرع و العقل ، محمد الغزالی، چاپ دوم، بیروت، دارالشرق، ۱۴۱۲. ق.

۲۱. تفسیر روح البیان ، اسماعیل حقّی بروسوی، چاپ اول، استانبول، چاپ عثمانی، ۱۹۲۶م.

۲۲. تفسیر عیاشی ، ابوالنضر محمد بن مسعود بن عیاش سلّمی سمرقندی عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیه.

۲۳. تفسیر نور الثقلین ، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تصحیح و پاورقی: هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، قم، انتشارات علمیه، ۱۳۸۳. ق.

۲۴. تلبیس إبلیس ، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمان بن علی (ابن جوزی) ، تحقیق: سید الجمیلی، چاپ چهارم، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۰. ق.

۲۵. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورّام) ، ابوالحسن ورّام بن ابوفراس مالکی اشتری، مکتبة الفقیه، قم، دار صعب و دار التعارف، بیروت.

۲۶. التوحید ، شیخ صدوق، تحقیق: سید هاشم حسینی تهرانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

ص:۱۶۰

۲۷. تهذیب الأحکام، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، تحقیق: سید حسن موسوی الخرسان، بیروت، دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱. ق.

۲۸. تهذیب الأسماء و اللغات ، ابوزکریا محیی الدین بن شرف نوَوی، مصر، اداره چاپ منیریه.

۲۹. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، شیخ صدوق، چاپ چهارم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۳. ق.

۳۰. جامع الأخبار ، محمد بن محمد سبزواری، تحقیق: علاءآل‌جعفر، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البیت (ع) ، لإحیاء التراث، ۱۴۱۴. ق.

۳۱. جامع الاصول من أحادیث الرسول ، ابن أثیر جزری، تحقیق: عبدالقادر الأرناؤوط، چاپ دوم، بیروت، دارالفکر ۱۴۰۳. ق.

۳۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن ، ابوجعفر محمد بن جریر طبری.

۳۳. جامع العلوم و الحِکَم ، ابن رجب حنبلی، هند.

۳۴. الجامع لاحکام القرآن ، ابوعبدالله محمد بن احمد قرطبی، تصحیح: احمد عبدالعلیم البردونی، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵. ق.

۳۵. جمع الجوامع ، جلال‌الدین عبدالرحمان سیوطی، تحقیق: خالد عبدالفتاح شبل، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱. ق.

۳۶. جمهرة اللغه ، ابوبکر محمد بن حسن بن درید، تحقیق: رمزی منیر بعلبکی، چاپ اول، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۸۷م.

۳۷. الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهره، یوسف بحرانی، تحقیق: شیخ محمد تقی ایروانی، چاپ اول، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،۱۳۷۹. ق.

ص:۱۶۱

۳۸. الخلاف (موسوعهٔ الینابیع الفقهیه) ، تحت نظر: علی اصغر مروارید، چاپ اول، بیروت، انتشارات مؤسسه فقه شیعه دار الاسلامیه، ۱۴۱۰. ق.

۳۹. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ، جلال الدین عبدالرحمان سیوطی، قم، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی نجفی مرعشی، ۱۴۰۴. ق.

۴۰. دعائم الإسلام ، قاضی ابوحنیفه نعمان مغربی، تحقیق: آصف بن علی‌اصغر فیضی، قاهره، دار المعارف، ۱۳۸۳. ق.

۴۱. رجال الکشی (اختیار معرفهٔ الرجال) ، محمد بن عمر کشی، تحقیق: سید حسن مصطفوی، مشهد مقدس، چاپ مرکز تحقیقات و مطالعات دانشکده الهیات و معارف اسلامی.

۴۲. الرسائل ، علی بن الحسین علم الهدی (شریف مرتضی) ، قم، چاپ دارالقرآن، ۱۴۰۵. ق.

۴۳. الرسول و الشیعهٔ ، شیخ حسن سعید، تهران، مکتبهٔ قرآن و عترت (ع) ، ۱۹۷۷م.

۴۴. روض المناظر، ابن شحنه، چاپ شده در حاشیه چاپ قدیم کتاب الکامل فی التاریخ ابن اثیر.

۴۵. زاد المعاد فی هدی خیر العباد ، محمد بن ابوبکر، (ابن قیم الجوزیه) ، تحقیق: شعیب الارنؤوط و عبدالقاهر الارنؤوط، بیروت، دار الرساله، کویت، مکتبهٔ المنار الاسلامیه، ۱۴۱۲. ق.

۴۶. سنن ابن ماجه ، ابوعبدالله محمد بن یزید قزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۵. ق.

۴۷. سنن ابی داود ، سلیمان بن اشعث ابوداود سجستانی ازدی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار الفکر.

ص:۱۶۲

۴۸. سنن ترمذی ، محمد بن عیسی ترمذی، تحقیق: عبدالوهاب عبداللطیف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳. ق.

۴۹. سنن دارمی ، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی، چاپ اول، بیروت، دار الکتاب‌العربی، ۱۴۰۷. ق.

۵۰. سنن نسائی (با شرح سیوطی) ، ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی شافعی، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۱. ق.

۵۱. السیرهٔ النّبویهٔ ، ابوحمد ملک حِمیری (ابن هشام) ، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۵۲. الشرح الکبیر علی المغنی ، ابن قدامه مقدسی، بیروت، دارالکتاب العربی.

۵۳. شرح المواهب ، زرقانی مالکی مصری، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۳. ق.

۵۴. شرح نهج البلاغه ، ابن ابی‌الحدید معتزلی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵. ق.

۵۵. شفاء السقام فی زیارهٔ خیر الانام ، ابوالحسن علی بن عبدالکافی سُبکی، هند، چاپخانه دائرهٔ المعارف نظامیه حیدر آباد دکن، ۱۳۱۵. ق.

۵۶. الصارم المنکی فی الرّدّ علی السّبکی ، مقدسی، چاپ اول، قاهره، چاپخانه خیریه.

۵۷. الصحاح ، اسماعیل بن حمّاد جوهری، تحقیق: احمد عبدالغفور عطار، چاپ چهارم، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷. ق.

۵۸. صحیح بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱. ق.

ص:۱۶۳

۵۹. صحیح مسلم (همراه با شرح نَوَوی) ، ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷. ق.

۶۰. الصواعق المحرقه ، احمد بن حجر هیثمی مکّی، مصر، چاپخانه میمنیه، ۱۳۱۲. ق.

۶۱. الطبقات الکبری، محمد سعید واقدی (ابن سعد) ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۰. ق.

۶۲. علل الشرایع ، شیخ صدوق، نجف اشرف، انتشارات مکتبهٔ حیدریه، ۱۳۸۵. ق.

۶۳. عیون أخبار الرضا (ع) ، شیخ صدوق، تصحیح: سید مهدی حسینی لاجوردی، مشهد، نشر مکتبهٔ طوس.

۶۴. عیون الأخبار ، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، قاهره، دار الکتب المصریه، ۱۳۴۳. ق.

۶۵. الغدیر ، عبدالحسین امینی، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

۶۶. الفتاوی الکبیر ، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۹. ق.

۶۷. فتح الباری بشرح صحیح البخاری ، ابن حجر عسقلانی، چاپ دوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۲. ق.

۶۸. فقه السّنه ، سید سابق، مصر، دارالکتاب العربی، ۱۳۷۳. ق.

۶۹. الفقه علی المذاهب الأربعه ، عبدالرحمان جزیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی،۱۴۰۶. ق.

۷۰. الفقه علی المذاهب الخمسه ، محمد جواد مغنیه، ۱۹۶۰م.

۷۱. القاموس المحیط ، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بیروت، مؤسسه عربی.

ص:۱۶۴

۷۲. الکافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸. ق.

۷۳. کتاب العین ، ابوعبدالرحمان خلیل بن احمد فراهیدی، تحقیق: دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرایی، چاپ اول، بیروت، انتشارات مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۸. ق.

۷۴. کشف الإرتیاب فی أتباع محمد بن عبدالوهّاب، سید محسن امین، تحقیق: سید حسن امین، چاپ دوم، قم، انتشارات مکتبهٔ امین، ۱۳۸۲. ق.

۷۵. کمال الدین و تمام النعمه ، شیخ صدوق، تصحیح و پاورقی: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۵. ق.

۷۶. کنز العمّال فی سنن الأقوال و الأفعال ، علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی، تحقیق: صفوه السّقّا و بکری حیاتی، بیروت، مؤسسه رساله، ۱۴۱۳. ق.

۷۷. کنز الفوائد ، ابوالفتح محمد بن علی کراجکی، چاپ اول، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۰. ق.

۷۸. کی لا نمضی بعیداً عن احتیاجات العصر ، سعید حوّی، چاپ سوم، عربستان سعودی، دار السلام، ۱۹۹۲م.

۷۹. لسان العرب ، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم افریقی مصری، (ابن منظور) ، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۰م.

۸۰. مجالس الشیخ المفید (امالی المفید) ، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (مفید) ، چاپ دوم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲. ق.

ص:۱۶۵

۸۱. مجمع البحرین و مطلع النّیرین ، فخر الدین طریحی، چاپ اول، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۴. ق.

۸۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، بررسی: سید هاشم محلّاتی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹. ق.

۸۳. مجمع الزوائد و منبع الفوائد ، نورالدین علی بن ابوبکر هیثمی، چاپ دوم، بیروت، دارالکتاب، ۱۹۶۷م.

۸۴. المحاسن ، ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، تحقیق: سید جلال‌الدین حسینی محدث، چاپ دوم، قم، دار الکتب الاسلامیه.

۸۵. المحلّی ، ابن حزم اندلسی، تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت، دار الآفاق الجدیده.

۸۶. المدخل، ابن الحاج، چاپ اول، مصر، چاپخانه مصریه الازهر، ۱۳۴۸. ق.

۸۷. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر مجلسی، تحقیق: سید هاشم محلاتی، چاپ دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷. ق.

۸۸. مسائل علی بن جعفر ، علی بن جعفر صادق (ع) تحقیق: مؤسسه آل‌البیت (ع) ، چاپ چهارم، قم، لاحیاءالتراث، نسخه کنفرانس بین المللی امام رضا (ع) ، ۱۴۰۹. ق.

۸۹. مستطرفات السرائر، محمد بن ادریس حلّی، چاپ دوم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۱. ق.

۹۰. مسند احمد ، احمد بن حنبل شیبانی، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲. ق.

۹۱. مع الوهّابیین فی خططهم و عقائدهم ، جعفر سبحانی، چاپ اول، مؤسسه فکر اسلامی، ۱۴۰۶. ق.

ص:۱۶۶

۹۲. المغنی ، موفق الدین محمد بن عبدالله بن احمد، (ابن قدامه) ، پاورقی: محمد رشید رضا، چاپ دوم، بیروت، دارالکتاب العربی.

۹۳. المفردات فی غریب القرآن ، راغب اصفهانی، تحقیق و اعراب گذاری: محمد سعد گیلانی، چاپ دوم، مکتبهٔ مرتضویه، ۱۹۸۲م.

۹۴. مقاییس اللغه ، ابوحسین احمد ابن فارس، تحقیق و اعراب گذاری: عبدالسلام محمد هارون، قم، دارالکتب العلمیه.

۹۵. مکارم الأخلاق ، رضی الدین ابونصر حسن بن فضل طبرسی، چاپ ششم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۲. ق.

۹۶. الملل و النِّحَل ، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، شرح: محمد بن فتح الله بدران، مصر، قاهره، مکتبهٔ آنجلو.

۹۷. من لا یحضره الفقیه ، شیخ صدوق، تحقیق: سید حسن موسوی الخرسان، چاپ پنجم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰. ق.

۹۸. مناقب آل ابی‌طالب ، ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب سروی مازندرانی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، قم، مکتبهٔ علامه ۱۳۷۸. ق.

۹۹. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب ، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، تحقیق: بخش فقه مجمع پژوهش‌های اسلامی، مشهد مقدس، چاپ اول، ۱۴۱۲. ق.

۱۰۰. منهاج السنّهٔ ، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه، تحقیق: محمد رشاد سالم، قاهره، دار العروبه، ۱۳۸۲. ق.

۱۰۱. منهاج الفرقهٔ النّاجیه ، محمد جمیل زینو، ترکیه، مکتبهٔ الغرباء، ۱۴۱۳. ق.

۱۰۲. المواسم و المراسم ، سید جعفر مرتضی عاملی، چاپ دوم، تهران، معاونت روابط بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۸. ق.

۱۰۳. موطّأ مالک ، مالک بن انس، مراجعه: سعید لحّام، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹. ق.

ص:۱۶۷

۱۰۲. المواسم و المراسم ، سید جعفر مرتضی عاملی، چاپ دوم، تهران، معاونت روابط بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۸. ق.

۱۰۳. موطّأ مالك ، مالك بن انس، مراجعه: سعید لحّام، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹. ق.

۱۰۴. المیزان فی تفسیر القرآن ، محمد حسین طباطبایی، چاپ سوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۳. ق.

۱۰۵. نصب الرایه ، زیلعی، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، بیروت، ۱۹۸۷م.

۱۰۶. النوادر ، ضیاء الدین ابوالرضا فضل الله بن علی حسنی راوندی، تحقیق: سعید رضا علی عسکری، چاپ اول، قم، مؤسسه فرهنگی دار الحدیث، ۱۴۱۸. ق.

۱۰۷. نیل الأوطار من احادیث سید الأخیار ، محمد بن علی بن محمد شوکانی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹